

از دور سمتون میومد
لبخندی زدو برامون دست تکون داد

نفس نفس زنان کنار ماشین ایستادو گفت : سلام رفقا

- سلام رفیق بیا بالا

شیده- بزن بریم

صدا موزیکو زیاد کردم و همراه باموزیک خوندیم

بی احساس
تو چی میفهمی از حال من
چی میدونی تو خیال من
چی گذشته این روزا

نگاهی بهم کردیو خندیدیم
لپشو کشیدمو همراه با آهنگ گفتیم : بی احساس
ازت دوری عذابه
بگو هرچی که میبینم به خوابه
هنوز نرفتی حال من خرابه

گوئمو محکم بوسیدد

مهران - بابا منم هستما

شیده - آقامونم تحویل بگیر یاس

- بله بله من مخلص شوهر خواهرمونم هستم

سه تایی خندیدیم ...

جلو به رستوران توقف کرد

شیده- جوون من میمیرم واسه فسفودی

از ماشین پیاده شدیمو وارد فسفود شدیم

دور میز نشستیم

مهران پیتزا سفارش داد

شیده - جای من خوشمیکزّه؟

- اصلا

شیده- ولی جای خیلی خوبه

خندیدمو گفتم : خیلی پرویی

شیده - همینی که هستنت

پیتزاهارو برامون آوردن ؛ سه تایی مشغول خوردن شدیم

بعد از خوردن پیتزا سوار ماشین شدیم

شیده- بریم بستنی؟؟

- شیده خانم حواست کجاست، مگه مامان نگفته قبل ۱۱ باید خونه باشی

شیده - اوه اوه آره به توام میگفت؟؟

خندیدمو گفتم : آره

شیده - پس مهران اول یاسو برسونیم

مهران - باشه

شیده - بریم بستی؟؟

- سمیر حالت خوب نیست درد داری؟؟

سمیر - منو ببخش

با گریه گفتم : سمیر

گرمی لباسو رو لبام حس کردم

چشمام از رو تعجب گرد شده بود ...

میک آرومی به لبام زد ، دستاشو بین صورتم گذاشت

بیشتر منو به خودش چسبون

سرشو تو گودی گردنم فرو کرد...

نفسای داغش رو گردنم قلمو زیرو میکرد لامصب

سمیر - پیشم بمون

بگو تنهام نمیزاری

- درد داری سمیر؟؟

سمیر - مهم نیست

تنهام نزار یاس ، قلبم از نبودنت درد میگیره

اشک از رو گونه هام سر خوردو آروم لب زدم : منم

بیهوش چشماتشو بست ..

- سمیر خوبی؟؟

سمیر

سمیر

نگاهی به صورت بی رنگو روش کردم

با گریه داد زدم : خدایا چیکار کنم

نگاهی به سویچ رو میز کردم ؛ از جام بلند شدم

سویچو برداشتم

- سمیر لطفا بلند شو باید بریم بیمارستان

یه کم طاقت بیار

دستامو رو شونش گذاشتم ؛ کمک کردم بلند شه

لنگان لنگان سمت ماشین رفتیم

سوار ماشینش کردم ...

راه افتادم سمت بیمارستان

دستشو رو معدش گذاشته بود و فشارش میاد

سمیر - آه

- الان میرسیم بیمارستان آرام باش

- شیده خانم حواست کجاست، مگه مامان نگفته قبل ۱۱ باید خونه باشی

شیده - اوه اوه آره به توام میگفت؟؟

خندیدمو گفتم : آره

شیده - پس مهران اول یاسو برسونیم

مهران - باشه

سمت خونه راه افتاد ، سرمو چسبوندم به شیشه ماشین

به سمیر فکر کردم به حرف امروزش

چرا دلش پیش منه؟؟

یعنی ممکنه بهم فکر کنه؟؟

چشمامو رو هم بستم ؛ دوباره دلم هوایی شد

کاش پیشم بود ؛ دستاشو میگرفتم سرمو میذاشتم رو شونش

شیده - خوابیدی یاس؟ رسیدیم

نگاهی به خونه سمیر کردم گفتم : عه رسیدیم

خیلی بود امشب بچه ها . مرسی

مهران - بیا کلید شاید سمیر نباشه منم شیده رو برسونم میام

- باشه فعلا

از ماشین پیاده شدم ؛ سمت در رفتم

باز کردم و وارد خونه شدم

نگاهی به کتی کردم گوشه اتاق نشسته بود

کتی- اومدی من میرم

سمیر حالش بده برو بابا

هول کرده از خونه بیرون زد

- چیشده کتی

بدون اینکه جوابمو بده بدو از خونه بیرون زد

بدو از پله ها بالا رفتم

وارد اتاق سمیر شدم ..

مثل مار به خودش میپیچید

دستشو دور شکمش گذاشته بودو از رو درد داد میزد

داد زدمم

سمیر سمیررر

چیشده ..

بی جون با چشمای به خون نشستش نگام کردو گفت : اومدی یاسم

- چی

سمیر- تو بوی یاسو میدی

چند بار پلک زدو بی جون گفت : نگو یاس نیستی

تو یاس منی

لاکردار من بدون تو هیچی نمیخوام

با گریه گفتم : سمیر مست کردی

- سمیر حالت خوب نیست درد داری؟؟

سمیر - منو ببخش

با گریه گفتم : سمیر

گرمی لباسو رو لبام حس کردم

چشمام از رو تعجب گرد شده بود ...

میک آرومی به لبام زد ، دستاشو بین صورتم گذاشت

بیشتر منو به خودش چسبون

سرشو تو گودی گردنم فرو کرد...

نفسای داغش رو گردنم قبلمو زیرو میکرد لامصب

سمیر - پیشم بمون

بگو تنهام نمیزاری

- درد داری سمیر؟؟

سمیر - مهم نیست

تنهام نزار یاس ، قلبم از نبودنت درد میگیره

اشک از رو گونه هام سر خوردو آروم لب زدم : منم

بیهوش چشماشو بست ..

- سمیر خوبی؟؟

سمیر

سمیر

نگاهی به صورت بی رنگو روش کردم

با گریه داد زدم : خدایا چیکار کنم

نگاهی به سویچ رو میز کردم ؛ از جام بلند شدم

سویچو برداشتم

- سمیر لطفا بلند شو باید بریم بیمارستان

یه کم طاقت بیار

دستامو رو شونش گذاشتم ؛ کمک کردم بلند شه

لنگان لنگان سمت ماشین رفتیم

سوار ماشینش کردم ...

راه افتادم سمت بیمارستان

دستشو رو معدش گذاشته بود و فشارش میاد

سمیر - آه

- الان میرسیم بیمارستان آرام باش

پامو رو پدال گاز فشردم

با تموم سرعت سمت بیمارستان میروندم

جلو بیمارستان از ماشین پیاده شدمو بدو سمت پرستارا رفتم

- مریض بدحال دارم ؛ لطفا کمک کنید

با یه تخت سمت ماشین اومدن ؛ کمک کردن سمیر رو تخت بخوابه

پرستار - ایشون دکتر رادن

چیشده خانم

وای خدا حالا چجوری بگم مست کرده

مین من کنان گفتم: معدش درد میکنه

تختو سمت اتاقی بردن و درو بستن

بی جون رو صندلی نشستم

صدا زنگ موبایلم بلند شد ؛ بی حوصله موبایلو از تو جیبم دراوردمو نگاهی به صفحه گوشی کردم

بادیدن اسم مهران ؛ تازه یادم اومد بهش خبر ندادم

مهران - الو یاس کجایی

- سلام ؛ هستم بیمارستان

ولی هول نکن چیزی نشده فقط معدش درد میکنه

مهران - سر چی؟؟ مشروب خورده؟؟

- اره مست بوده

مهران - کدوم بیمارستانی؟

- نزدیک خونه

مهران - اومدم

تلفنو قطع کردم و سرمو چسبوندم به دیوار

گرمی لباسو هنوز رو لبام حس میکردم

حس خوبی بود ...

اون منو شناخت ؛ گفته بوی یاسو میدم

نکنه دوستم داشته باشه

با این فکر

حس خوبی بهم دست داد ؛ لبخندی زدمو

نفس عمیق کشیدم

مهران - چیشده یاس

با دیدن مهران اشکام ریخت

مهران - چیشده ؛ آروم باش

- وقتی رفتم خونه ؛ کتی اونجا بود وقتی منو دید رفت

منم رفتم بالا سمیرو مست دیدم که از درد به خودش میپیچید

مهران - خیلی خوب بشین

رو صندلی نشستم ؛ کنارم نشستو سرمو رو شونه هاش گذاشتو گفت : عه چیزی نیست دختره گنده

گریه نکن

بالاین حرفش بیشتر بغض کردمو گفتم : خوب میشه؟؟

مهران - آره ؛ سمیر معدهش درد میکنه

نباید مشروب بخوره

چند روز پیشم خورده ؛ امشبم خورده دیگه کارش شده این

الان دیگه آروم میشه ..مشکلی نیست

همیشه از این اتفاقا براش میافته

نگران نباش که من برم پیش دکترش

- برو ؛ خوبم

مهران - پس برم ببینم چی میگه

به رفتنش نگاه کردم ؛ لبخندی زدم

چقدر خوبه

خوشبحال شیده حتما خیلی باهم خوشن

نفس عمیقی کشیدمو از جام بلند شدم

سمت اتاق سمیر رفتم

مهران از دراتاق بیرون اومدو گفت : اینجاچی؟

- چطوره!!

مهران - خوبه . الانم خوابه

بیدار که شد میریم خونه

- اوهوم

مهران - من میرم داروهاشو بگیرم

تو برو اتاق پیشش

یه تخت همراهم هست بخواب

سرمو به صورت تایید تکون دادمو وارد اتاق شدم

مثل بچه های مظلوم خوابیده بود

لبخندی زدمو سمتش رفتم ...

رو صندلی نشستم ؛ حالا که خواب بود

میتونستم دستاشو بگیرم

دستامو آروم رو دوستام گذاشتمو ناز کردم

تو منو شناختی

فهمیدی من یاسم ، چطور ممکنه

فکر کردم مینونم فراموش کنم

فکر می کردم میشه بدون تو هم زندگی کرد

خیلی سخته بدون تو ؛ سخت میگذره

میدونی من چی کشیدم وقتی کنیو بوسیدی

اشکام دوباره ریخت رو گونه هام ، با پشت دست پاکشون کردم

صورتمو رو دستاش گفتم : دوستت دارم سمیر

کاش دوباره مهربون شی

پلکام سنگین شد ، چشمامو رو هم بستم

*

*

*

با نوازشهای رو پیشونیم ؛ چند بار پلک زدم

چشمامو باز کردم

سرمو از رو دستای سمیر بلند کردم دستای به موهام کشیدم

بالبخند نگام می کرد

خجالت زده ؛ سرفه ای کردم گفتم : خوبین ؟؟

سمیر - قبلا اینجوری حرف نمیزدی؟

- ها ؟؟

سمیر - می گفتی . خوبی

- آها ، خوبی؟

سمیر - خیلی خوبم

نگامو ازش گرفتم ؛ به دور اتاق نگاهی کردم
مهران چرا نیومد هنوز

(سمیر)

صدای مهرانو یاسو میشنیدم ..

متوجه حضور یاس تو اتاق شدم ؛ چشمامو بستم
نمیخواستم باهانش رو به روشم

خودمو زدم به خواب ..

با سرو صدا صندلی کنار تختم ؛ فهمیدم نشسته

دستاشو آروم رو دستام ناز کردو گفت

تو منو شناختی

فهمیدی من یاسم ، چطور ممکنه

فکر کردم مینونم فراموشت کنم

فکر می کردم میشه بدون تو هم زندگی کرد

خیلی سخته بدون تو ؛ سخت میگذره

میدونی من چی کشیدم وقتی کتیو بوسیدی

اشکام دوباره ریخت رو گونه هام ، با پشت دست پاکشون کردم

صورتمو رو دستاش گفتم : دوستت دارم سمیر

کاش دوباره مهربون شی

قلبم میلرزید ؛ اونقدر محکم میزد

که میترسیدم

یاس متوجه بیدار بودنم بشه

صورتشو رو دستم گذاشت . ..

کاش میدونستم بغلش کنم ؛ بهش بگم منم دوستت دارم

کاش منو ببخشی

آخه تو با دلم چیکار کردی

(سمیر)

آروم به موهای رو پیشونیش دست زدم

چند بار پلک زدمو سرشو بلند کرد

با لبخند نگاش میکردم

گونه هاش سرخ شدو با لبخند گفت : خوبین ؟

سمیر- قبلا اینطوری نمیگفتی

یاس- ها

- میگفتی خوبی

یاس- آها ؛ خوبی؟

- خیلی خوبم

نگاشو ازم گرفت به اتاق نگاهی کردو گفت : تو چیزی از امشب یادت میاد؟؟

خیره به چشماش نگاه میکردم ، آروم با صدای گرفته ای گفتم : نه

یاس- کتی پیشت بوده

-آره

یاس- چرا؟؟

- گفته دوستم داره و نمیتونه بدون من زندگی کنه

ازم خواست دوستش داشته باشم

مشروب آورد ...

با بغض نگام کردو گفت : توام خوردی

- خوردم چون فهمیدم بازم اذیتش کردم

منه لعنتی یه کم دیر فهمیدم

تک خنده ای کردم .. راستش این روزا همه بهم دروغ میگن ، البته حق دارن چون منم بد کردم

ولی کاش دلشو میدونستن

یاس- هیچی یادت نیست ؟

بغضمو با فشار قورت دادمو گفتم : شیده چیو باید یادم باشه؟؟

اشک از رو چشماش ریختو گفت : هیچی سمیر

هیچی ...

از جاش بلند شد ؛ با قدمای بلند از اتاق بیرون رفت

- شیده نرو بشین

صبر کن

با توام

درو محکم بهم کوبیدو از اتاق بیرون رفت

(سمیر)

مهران - چیشده چرا داری بلند میشی

- یاس رفت ؟

مهران - آره ؛ چیزی بهش گفتی؟

با عصبانیت چنگی به مو هام زدمو کلافه رو تخت نشستم

مهران - تو گفتی یاس؟؟

از کجا فهمیدی !!!!

- تو دیگه چرا بهم دروغ گفتی ؛ منو از خودتون ندونستین

مهران - چون تو مارو از خودت ندونستی

از کجا فهمیدی؟؟

- با شیده حرف میزدی صداتو شنیدم

با اینکه یاس رو میل نشسته بود

مهران - شرمندم ؛ ولی شیده خیلی بی قراره مادرش بود
تنها کاری ازم برمیومد همین بود

- کار بدی نکردی ؛ ولی باید یاسو بفرستی پیش باباش
اونم باید باباشه بشناسه

مهران - خودش دوست نداره

- توباهش حرف بزن

مهران - چرا بهش نمیگی دوستش داری؟

نگاهی بهش کردم و انتظار این حرفو ازش نداشتم

- نمیتونم

مهران - یه کم فکر کن ؛ بخدا داری هم خودتو هم اونو اذیت میکنی

سرمو به صورت تاییید تکون دادمو گفتم : بریم دیگه

مهران - بریم ؛ کارارو انجام دادم

لباسمو مرتب کردم و دوتایی از بیمارستان بیرون
رفتیم

سوار ماشین شدیم .. راه افتاد سمت خونه

- یاس چطوری رفت تو خونه ؟

مهران - به تاکسی گفتم برسوننش

- او هوم

مهران - بهش بگو همه چيو از داش در بيار
مبيخشه

نزار از اين ديرتر شه

واردخونه شدیم ...

خونه تو سکوت مطلق بود

مهران - شیده خونه ای؟؟

ياس- آره اينجام

- چرا تو تاریکی نشستی

مهران چراغو روشن کردو گفت : خوبی؟؟

ياس- آره منتظر بودم بياين

چیزی ميخورين !!

نگاهی بهش کردم ؛ چشماش کاسه خون بود

سعی میکرد به مهران نگاه کنه

حتی سلام نکرد بهم ...

مهران - من ميرم تو اتاق

ياس- منم اتاق بالا ميخوابم

بدون هيچ حرف ديگه ای از پله ها بالا رفت

منم پشت سرش راه افتادم ، بدون اینکه توجه ای بهم کنه وارد اتاق شدو درو بست

- صبر کن

کنار در ایستادو بی صدا گفت : سرم درد میکنه

- کارت دارم

درو باز کردمو وارد اتاق شدم ..

- چرا نگام نمیکنی؟؟

یاس- خیالاتی شدی!!!

- فردا باید بری خونه ؛ عمو چند باره زنگ زده

بهتره بری خونه

یاس- باشه فردا میرم

انتظار نداشتم به سرعت قبول کنه ؛ دستمو زیر چوئش گذاشتمو سرشو بلند کردم

- ناراحتی ؟

دستشو رو دستم گذاشتو آروم لب زد : لطفا برو

زل زدم بهش ...

اشکاش رو صورتش جاری شدن ؛ بدون توجه به من رو تخت دراز کشیدو پتورو تا رو سرش بالا کشید

بدون هیچ حرف دیگه ای از اتاق بیرون زدم

درد بدی تو معدم پیچید

چنگی به معدم زدمو وارد اتاقم شدم
کلافه بودم ، کلافه تر از همیشه

دارم یاسو اذیت میکنم ولی مثل هیچ کار نمیتونم انجام بدم

سمت حموم رفتم ؛ شاید آب سرد آرومم کنه
لباسمو در آوردم

زیر دوش آب سرد رفتم ؛ از سردی آب نفسم بند اومد
نفس عمیقی کشیدم

به کتی فکر کردم ...

کتی- حالا که تنهایی بیا امشبو باهم باشیم
لطفا گذشترو فراموش کن

- کتی مشکل من اشتباه نیست

من ..

م ن

کتی- تو چی ؛ پس مشکل تو چیه

- من عاشق شدم

کتی- باور نمیکنم سمیر

- باور کن ؛ من کسیو دوست دارم که همه زندگیم شده

نمیتونم به کس دیگه ای فکر کنم

کتی - دروغ میگی ؛ دروغ میگی

تو میخوای منو بسوزونی

دستاوژو رو سینه هام گذاشتو هولم داد

داد زد : منو سوزندی ؛ دیگه ادااامه ندههه

من بدون تو نمیتونم ؛ نمیتونم

سمیر نکن اینجوری ..

از سردی آب تنم مور مور شد ؛ شیر آبو بستم

کلافه رو زمین نشستم ...

باید بهش بگم من همه چيو فهميدم ؛ من ميدونم اون ياسه

ازش بخوام منو ببخشه

اگہ پسم بز نہ !!

اگ ...

خدایا این دیگه ججور مصیبتی شده

جرا اینقدر دیر فهمیدم این دختر همه زندگی منه

چیکار کردی با من یاس

(یاس)

بعد اینکه از اتاق بیرون رفت ؛ سرمو از پتو بیرون آوردم

سمت موبایلم رفتم ؛ زیر تخت افتاده بود ورش داشتم

نگاهی به مخاطبین کردم ؛ دلم برا آیناز تنگ شده بود

ساعت پنج صبح بود ؛ نمیتونستم بهش زنگ بزنم

شماره شیده رو گرفتم ...

بعد از چند بوق صدای خواب آلودش پیچید تو گوشم

شیدہ - ہوم؟!؟

- سلام ؛ خوابی

شیده - چیشده ؟

- خوابم نمیبره

شیده - چه مرگته باز

- امشب یه اتفاقی افتاد که باید ببینمت تعریف کنم

ولی سمیر گفته فردا باید برم خونه

شیده- کدوم خونه؟

خونه بابا ؟

- آره ؛ میخوام برم ، ولی فقط برا چند روز

بهتره این بازیو تمومش کنیم

شیده- باشه ؛ خودتو ناراحت نکن ؛ زودی برمیگردیم

ولی باید یکاری کنیم اینطوری که همیشه

مامان خیلی بابارو دوست داره

- اون لیاقت مامانو نداره

شیده- بزار خودشون تصمیم بگیرن

- منظورت چیه؟ نمیفهمم

شیده- بیا روبه روی هم قرارشون بدیم

- اصلا

شیده- خفتو توام ؛ میخوام بخوابم .بای

صدا بوق اشغال ...

دختری بیشعور ، گوشبو رو میز گذاشتمو .چشمامو روهم بستم

تو جام غلطی زدم ؛ نور آفتاب مستقیم
به چشمام خورد

دستامو رو چشمام گذاشتمو ؛ تو جام نشستم
چنگی به موهای نامرتبم زدمو سمت دستشویی رفتم

شیر آبو باز کردم چند مشت آب سر به صورتم زد
کش قوسی به بدنم دادم

موهام مرتب کردم ؛ دستی به لباسم کشیدمو از اتاق بیرون رفتم

نگاهی به اتاق سمیر کردم؛ یاد حرفاش دیونم میکرد
اصلا معلوم نیست باخودش چند چنده

یابخوا . یانخوا

مهران - به چی می اندیشی؟؟

- سلام ؛ صبح بخیر

مهران - علیک سلام ؛ خوب خوابیدی؟

- آره ؛ فقط یه چیزی ..

مهران - چی؟

- منو امروز میبری خونه بابای شیده

تک خنده ای کردو گفت : آره میبرم ؛ ولی توکه نمیخواستی بری چیشد نظرت عوض شد ؟!

- همینطوری

مهران - پس صبحونتو بخور تا بریم

- باشه

وارد آشپزخونه شدم ؛ براخوام چایی ریختمو رو صندلی نشستم

مهران روبه روم نشست

- میگم مهران اگ دعوام کنن چی ؛ باید چجوری رفتار کنم

مهران - نه کاریت ندارن ؛ اگرم چیزی گفتن اصلا به روی خودت نیار

- یعنی برا شیده مهم نبود حرفاشون؟؟

مهران - بود ؛ ولی یطور دیگه نشون میداد

- با شیده حرف بزن ؛ من تحمل این جو سنگینو ندارم

باید برگردم خونمون

مهران - خیلی خوب ؛ نگران نباش

من میرم آماده شدم

مهران - اگه دوست داری میتونی شرکتیم بیای

- نه الان حوصلشو ندارم

مهران - باشه تو ماشين منتظرم

سرمو به صورت تايبه تكون دادمو بدووسمت پله ها رفتم

با برخورد به چيز محمكى

هين بلندى كشيدمو سرمو بلند كردم

سمير - جلوتو نگاه كن

- من جلورونگاه نميكردم ؛ توكه داشتى نگاه ميكردى راتو كج نكردى

سمير - نه مثل اينكه اشتباه ميكردم كه زبونتو موش خورده

داشتى برا دراز تر شدنش تقويتش ميكردى

از رو حرص چشمامو گرد كردمو گفتم : مگه چى گفتم

تك خنده اى كردو گفت : ميخواى من عذرخواهى كنم؟؟

- آره عذرخواهى كن

ديگ منتظر جوابش نمودم ؛ دوتا يكى پله هارو بالا رفتم

كيفمو ورداشتم ؛ چند دست لباس شيده اونجا بود ورداشتم

تو آيينه نگاهى به خودم كردم ، شالو رو سرم انداختم

سمير - دارى ميرى؟

از تو آيينه نگاهى بهش كردمو گفتم : مگه بيرونم نكردى ؟

سمير-عه اينجورى حرف نزن

- شوخی کردم ؛ آره رفتنی باید بره

سمیر- عمو ازم خواست که بهت ...

نذاشتم ادامه بده ، کیفمو برداشتمو گفتم : من دارم میرم
خداحافظ

بدون اینکه نگاهش کنم ، از کنارش رد شدم

سمیر- صبرکن

- بله

بدون هیچ حرفی سکوت کرده بود
سمتش رفتم . مقابلش ایستادم

- نمیتونی بگی؟؟

هرچی که هست هروقت تونستی بهم بگو
فعلا

چشمای سبز خوشرنگش غمگینتر از همیشه بود

دل کندن از چشمای سبز خوشرنگش برام سخت بود
ولی خوب اون منو نمیخواست

چاره ای جز صبر کردن ندارم ...

سرمو به شیشه ماشین تکیه دادم ؛ به خیابون نگاه کردم
بارون نم نم میبارید

انگار آسمونم دلش مثل دل من شکستس

مهران - خوبی؟؟

- راستش نه

نمیدونم چرا نمیتونم در برابر شیده مقاومت کنم

مهران - عمو اونقدرام بد نیست ؛ مطمئن باش

- ولی اون مامانمو تنها گذاشتو رفت ؛ حتی بیارم سراغمونو نگرفت

هیچوقت نمیبخشمش

مهران - شاید من نتونم درکت کنم ؛ ولی میفهم حرفتو تو حق انتخاب داری ولی ما جای اونا نبودیم

نمیدونیم چی بودو چی گذشت

بسپر به خدا درست میشه

رسیدیم ..

نگاهی به خونه مهرداد کردم : اوهم

فقط به چیزی

منتظر نگام کرد

ادامه دادم : ممنون بابت همه چی ؛ راستش شیده باید به داشتن همچین نامزدی افتخار کنه

و من به داشتن همچین شوهر خواهری

لبخند مهربونی زدو گفت : من خواهر ندارم ؛ دوست دارم تو خواهرم شی

- وای مرسی ؛ بله قبول میکنم

مهران - و امیدوارم به نامزد خوب هم نصیب شما شه

- از اولش این شیده بختش قشنگتر از مال من بود

قبول داری؟؟

با صدا خندیدو گفت : اره تقریبا

لبخندی زدمو با یه خداحافظ کوتاه از ماشین پیاده شدم

از تو کوله شیده کلیدو دراوردم

یه استرس و هیجان خاصی دارم

با خودم تکرار کردم : نفس عمیق بکش

نفس عمیقی کشیدمو وارد خونه شدم ...

شیما - چه عجب شما تشریف فرما شدی

نگاهی بهش کردم : سلام

شیما- سلام ؛ حالا چرا زل زدی به من بیاتو دیگه

مهلقا- معلوم هست کجایی؟

با دوتا پسر تنها تو اون خونه چیکار میکنی؟؟

نامزدته محرمته که نیست

حیاهم خوب چیزیه ..

با اینکه اصلا علاقه ای ندارم تو کارت دخالت کنم

ولی بی حیا بودن تو خونتونه

مهرداد - چی داری میگی مهلقا ؛ باز دهننتو باز کردی هرچی دلت میخواد میندازی بیرون

بتو ربطی نداره کجا بوده و چیکار کرده

فهمیدی؟؟

مهلقا- آفرین آقامهرداد

بیا بریم شیما

آها درضمن آقا مهرداد شما به زن خیالیت برس
قهقهه ای زدو سمت اتاقش رفت

مات حرفاش بودم ؛ ایناچرا اینطوری کردن
نگاهی به مهرداد کردم

مهرداد - خوبی بابا

- با این وضعیت ؛ اگم خوب بودم دیگه نیستم

مهرداد - میدونم بابا، میدونم

بدون هیچ حرف اضافه ای سمت اتاق شیده رفتم
درو بستمو پشت در نشستم
نفس حبس شدمو رها کردم

با خودم زمزمه کردم ، شیده تو حق داشتی
اینجا نفس کشیدن سخته
بمیرم با دلت

با صدا زنگ موبایلم از جام بلند شدم
ار تو کیف موبایلمو دراوردمو جواب دادم ..

- سلام ؛ خوبی؟

شیده - مهران گفته رفتی خونه

- آره اومدم

شیده - چیزی که بهت نگفتن ؟

- نه

شیده - فردا برمیگردم خونه ؛ تو رو هم حسابی اذیت کردم

- آگه بابا و مامان همو ببینن

بابا مهلقا رو بیخیال میشه؟؟

شیده -بابا هیچوقت مهلقا رو دوست نداشت

- میترسم مامان حالش بد شه

شیده - نمیشه اونقدرام که فکر میکنی ضعیف نیست

- اوهوم ؛ من برم کاری ندارم

شیده - نه میبوسمت

گوشیو قطع کردم و رو تخت دراز کشیدم ، مهلقا گفت زن خیالی

نکنه اون زن مامان باشه

یعنی همه ی این سالها مهرداد هم مامانو دوست داشت

من که باور نمیکنم

آگه دوست داشت چرا پس کاری نکرد

خدایا این دیگه چطور سرنوشتیه

آخه چطور ممکنه بعد از این همه سال

کلافه چنگی به موهام زدم زانو هامو تو شکمم جمع کردم

به سمیر فکر کردم

گرمی لباس ...

چقدر کنارش آرومم

چرا اذیتم میکنه - گناه من چیه ؟

دوست داشتن

خدایا دنیات خیلی بیرحمه

خودت بخیر بگذرون

#پارت 265

🌸🌸🌸🌸🌸

🌸🌸🌸

🌸🌸

🌸

مهلقا - شیده خوابیدی؟؟

- نه

درو باز کردو وارد اتاق شد

نگاهی بهش کردم گفتم : بله

مهلقا- امشب مهمون داریم ؛ بیا کمک

- کیه؟؟

مهلقا - عمو اینارو دعوت کردم ؛ این زن عمو تو نمیشناسی

همش میگه دعوتمون نمیکنی

- اوهوم

مهلقا- پاشو دختر کلی کار دارم

از جام بلند شدمو سمت آشپزخونه راه افتادم

مهلقا- ژله با شمدوتا

شیما- حله مامان

رو میز نشستمو گفتم : از چی شروع کنیم ؟

شیما- تو فقط نگاه کن

نکنه دری به تخته خورده و میخوای کار کنی

خندیدمو گفتم : آره دری به تخته خورده

شیما- ناراحتی از دست مامان ؟؟

- نه چرا باید ناراحت شم ؛ مهم نیست دیگه

شیما - ناراحت نباش اونم گاهی قاطی میکنه دیگه

- آره

شیما مشغول ژله درست کردن شد ؛ منم دستو زدم زیر چونم به کارش نگاه کردم ، با دقت مشغول بود

شیما - خوب اینم از این

پاشو بریم تو اتاق کارت دارم

- بقیه کارا چی ؟؟

شیما- خدمتکارا الان میان ؛ درست میکنن

- اوهوم ؛ چیکارم داری؟؟

شیما- راجب سمیر

گوشام تیز شد . چی میخوای راجبش بگی

شیما- دتو بیا

دستمو کشیدو دوتایی تو اتاق رفتیم

رو تخت نشستیم

منتظر نگاش کردم ..

شیما - من عاشق سمیر شدم

حس کردم یه چیزی تو وجودم حرکت کرده و تموم بدنمو به لرزه درآورد

شیما- فکر کنم اونم عاشقمه

از شدت استرس ؛ دستام یخ زد

آب دهنمو قورت دادمو با صدای خفه ای گفتم : از کجا میدونی دوستت داره؟!

شیما- کتی دیشب بهم زنگ زد

خیلی گریه کرد

گفته دیگه سمیر دوستم نداره ؛ باورت میشه

سمیر بهش گفته یکی دیگرو دوست داره

کی میتونه جز من باشه ، هوم ؟؟

- حالا شاید کسی تو زندگیشه

شیمایا- مثلاً باشه ؛ بعد تو نمیفهمی

از همه مهترش اینجاست

- کجاست؟

شیمایا- کتی گفته ازش پرسیدم اون دختر شیماس

اونم سرشو تکون داد

جیبیغ ؛ وویی فکر کنن

امشب چه دلبری کنمم براش

- مطمئنی کتی این حرفو زده؟؟

شیمایا- آره ؛ حالا تو چته انگار شوهرتو دزدیم

رنگو روت چرا پرید

لبخند دندان نمایی زدمو گفتم : شما نمیتونی شوهر منو بدوزی

شیمایا - چی بپوشم حالا منن

- وای شیمایا برو بیرون ؛ هر چی دوست داری بپوش

شیمایا- باز تو فاز گرفتی

- برو

زبونی برام دراوردو از اتاق بیرون رفت

سرمو رو تخت کوبندمو جیع خفه ای کشیدم

خدایااا منو نجاتنت بدهه

الانه که مهمونا بیان ؛ بی حوصله ار جام بلند شدمو

سمت کمد لباسا رفتم

نگاهی به شلوار دامنی قرمز جیغ کردم

چه خوشگرنکه ، یه پیراهن نباتی رنگ ورداشتم از کمد

لباسارو پوشیدم ؛ موهامو شونه زدم ، یه رژ صورتی مالیم زدم به لبام

ای جون چه خوشگلی شدم من

لبخندی زدمو از اتاق بیرون رفتم

شیما - به به خوشتیپ

لبخندی زدمو گفتم : به پای شما که نمیرسیم

شیما- اختیار دارید چشم خوشگل من

دهن باز کردم جوابشو بدم ؛ صدا زنگ آیفون بلند شد

شیما- اومدن

فکر دیدنش ضربان قلبمو میبرد بالا

قلبم بی قرارانه میتپید

مهران زودتر از همه وارد شد ؛ نگاهی بهم کردو لبخند مهربونی زد

پشت سرش زنعمو عمو و بعد سمیر وارد خونه شدن

بعد روبوسی با زنعمو با عمو سلامو احوال پرسى کردم

نگاه سنگین سمیر و رو خودم حس کردم

ناخداگاه نگام سمتش رفتم ؛ چشماش بی قرار تر از همیشه بود

آخ نگاش قلبمو زیر رو میکرد

لبخند مصنوعی زدمو گفتم : سلام پسر عمو

خوش اومدی

شیمما- همیشه شیده جان مهمون باشن ؛ بیارم شما مهمون باشید

سمیر لبخند آرومی زدو گفت: شیده جان جاش بالا سر ماست

شیمما قری به موهایش دادو گفت : وشیمما جان چی؟؟

سمیر- ایشون عزیز دلن

لبخندم محو شد ؛ نگاهی بهش کردم

نمیدونم چی از نگام برداشت کرد که با دیدنم

لبخندش جمع شد

اخم ریزی کردم و سمت آشپز خونه رفتم

باشدت عصبانی نفسمو بیرون دادم

پسری هرزه. آره هرزس

هرززه ؛ دیگه هیچوقت نمیخشمت

دیگ هیچ وقت بهت فکر نمیکردم

دیگ مردی برام ؛دیگ سمیر مررد

مهلقا- چرا افتادی به جون ناخنت

نگاهی به ناخنم کردم و گفتم : هیچی

مهلقا- چیه با مهران قهری؟

- نه چطور؟؟

مهلقا- پیشش نمیری ؛ بهش نمیچسبی

ابروهامو بالا زدمو بدون اینکه جوابشو بدم سمت حال رفتم
رو میل رو به روی سمیر نشستم

زنعمو - عروس گلم چطوره؟؟

نگاهی به مهران کردم ؛ شیطان خندیدو سرشو پایین گرفت
لب پایینمو گاز گرفتمو موهامو پشت گوشم زدم

- خوبم زنعمو

مهردادو عمو مشغول حرف از گذشته ها بودن

عمو - یادش بخیر جوونی ؛ بچه هارو بگو چقدر کوچیک بودن

زنعمو - مهلقا اون عکسه که سه نفری داشتن بچه هارو داری هنوز؟؟

مهلقا- آره هست هنوز ؛ الان میارم

همگی منتظر مهلقا نشسته بودنو سکوت ؛ برا اینکه این جو سنگینو خاتمه بدم از جام بلند شدمو سمت شیرینی های رو میز رفتم
؛ جا شیرینیو برداشتم از عمو شروع کردم به تعارف کردن

عمو - مرسی عمو جان

-نوش جان

سمت سمیر گرفتم که کنار عمو نشسته بود ؛ نیم نگاهی بهم کرد ، منم با اخم سرمو برگردوندم

مهلقا - این عکس کیه مهرداد

همه سرها سمت مهلقا چرخید؛ نگاهی به عکس کردم

مهرداد- خواهش میکنم اون عکسو بده به من

مهلقا - این زن کیه مهرداد

مهرداد - الان وقتش نیست ؛ بهت توضیح میدم

مهلقا با داد گفت : من باید بدونم این زن کیه
نکنه این مادر اون بچه هاست ؟؟

آره ؟؟؟؟

نگاهی به عکس تو دستش کردم ؛ اون زن موفرفری تو عکس مامان بود

مهلقا - این همون زن هرزس؟؟ هان ؟؟

لرز بدی تو تنم افتاد ؛ به مادرم گفت هرزه

#پارت 270

🌸🌸🌸🌸🌸

🌸🌸🌸

🌸🌸

🌸🌸

- بسه سمیر ؛ این بازی مسخرو تمومش کن

سمیر - مسخره بازی نیست

باحرص گفتم : پس هدفِت چیه ؛ بوسه کتی

اون شب با کتی

حتی به کتی گفتم شیمارو دوست داری

الانم میفهمم که تو کارت اینه

واقعا برات متاسفم سمیر، متاسفم

سمیر - من هیچوقت نگفتم عاشق شیمام

شیده و شیمما همیشه خواهرم بودن

- برام مهم نیستی ..

سمیر - خیلی خوب ؛ انجام که نمیمونی؟؟

- نه

ماشینو روشن کردو از حیاط بیرون رفت

سمت خورش راه افتاد

هر دو سکوت کردیم؛ سر مو چسبوندم به شیشه ماشین

آروم اشک ریختم

هرزه

هرزه

با مادرم چیکار کردن ؛ خدایا همه اینارو میبینیو ساکتی

تاکی؟؟

مادر بیچارم ... ببخشید که گولت زدم

ببخشید که به قولم عمل نکردمو تنهات گذاشتم

میام پیشت ؛ لعنت به من باید میگو بیدم تو دهنش

زن عوضی

سمیر - رسیدیم

نگاهی به خونه کردم و کلافه از ماشین پیاده شدم

کنار در ایستادم

ماشینو خاموش کردو پیاده شد

درو باز کردو وارد خونه شدیم

باقدمای بلند سمت در حال رفتم

سمیر - صبرکن

بدون توجه به حرفش وارد حال شدم

سمیر - راست گفتمی مهم نیستم؟؟

- هه ؛ تو برام مردی

سمیر - من عاشقتم

آروم لب زدم : چی؟؟

سمیر - عاشقت شدم یاس

بوی تنتو حس میکنم

وقتی کنارمی آروم ؛ میمیرم با کس دیگه ببینمت

لعنت به این شبا ؛ لعنت به من

آره دروغ گفتم که دوستت دارم

دروغ گفته بودم

نمیخواستم اذیتت کنم ؛ بوسه ی کتی فقط برا این بودکه تو ارم متنفر شی

چون فکر کردم نمیتونم بهت توضیح بدم

چون فکر کردم بدون تو میشه زندگی کرد

راست میگم یاس ؛ غیر تو هیچکس برام مهم نیست

باورم کن

ولی مجبورم کرده بودن ، مجبورم کردن به اون بازی مسخره

لطفا باورم کن

حرفاش تو سرم میچرخید ؛ نکته دارم خواب میبینم

کنارم ایستاد ..

چشمای سبز خوشرنگش که میتونست راحت قلبو زیرو کنه کاسه خون بود

سمیر- نگو میخوای پری ، نگو برات مردم

- سمیر

سمیر- جون دلم

بدون اینکه فرصت جواب دادنم بشه ؛ منو کشوند تو بغلش

نفسای گرمش کنار حاله گوشم حال خوبی بهم دست میداد

سمیر- منو ببخش

هیچکیو غیر من نبین ؛ فقط دستای منو بگیر

تموم تو مال منه

آروم ار بغلش بیرون اومدم ؛ نگاهی به چشمای منتظرش کردم و گفتم : منو ببخش

نمیتونم باورت کنم ؛ یه کم دیره برا این حرفا

من فردا صبح از اینجا میرم

بدون اینکه منتظر جواب بمونم ؛ ار پله ها بالا رفتم

وارد اتاق شدم و در اتاقو از پشت بستم

رو تخت نشستم ؛ بالشتو بغل زدم

من عاشقتم ...

اشک از رو گونه هام سرخورد

چطورر نبخشمت

آروم هق زدم ؛ یاد بوسه کتی

یاد اون شبا که با بی رحمی ترکم کرد

نه من نباید مثل مامان باشم ؛ همیشه سرزنشش کردم برا ساده بخشیدن عشقش

نه اقا سمیر به این سادگیا نمیبخشمت

ثابت کن دوستم داری

دست تو جیب لباسم کردم ؛ آخ موبایلو نیاوردم اونجا جا مونده

از رو حرص چشمامو بستم ؛ باید فردا با شیده قرار میذاشتم

از جام بلند شدم سمت در رفتم ؛ آروم بازش کردم

سرمو بردم بیرون

نگاهی به خونه کردم ؛ تو سکوت بود

پاورچین پاورچین از اتاق بیرون زدم

ار پله ها پایین رفتم ؛ سمت تلفن خونه رفتم

نگاهی به دور اتاق کردم تاریکو ساکت بود

نگاهی به دور اتاق کردم

چشمم به دود سیگار افتاد ؛ نگاهی به سمیر کردم

رو مبل نشسته بود ؛ تو حال خودش بود

متوجه من نشده بود ؛ با دیدن سیگار تو دستش اون حالو روز قلبم درد گرفت

سمیر - چیزی میخوای؟

وای خدا این منو کی دید ؛ خواستم برگردم تو اتاق ولی خیلی صایع بود

سرفه مصلحتی کردم و گفتم : چیزی میتونم از تلفن استفاده کنم؟؟

سمیر - آره

بدون هیچ حرف اضافه ای سمت تلفن رفتم

شماره شیده رو گرفتم

شیده - به به سمیر خان

- سلام

شیده - عه تویی

- آره

شیده- جونم

بی اراده بغضم شکست ؛ اشک از رو گونه هام سر خورد

شیده- یاس ؛ چیزی شده؟

- آره ؛ من میخوام برگردم خونه

شیده - باشه آروم باش ؛ فردا میریم آرایشگاه و برمبگردیم خوب؟؟

- باشه

شیده- چیزی شده؟؟

- فردا برات تعریف میکنم

شیده- باش ؛ پس گریه نکن تا فردا پیام

پیش آرایشگاه میبینمت

صدای مامانوپشت تلفن شنیدم

سوگند- یاس بیا دیگه

شیده - اومدمم ؛ من برم

- به گوشیم زنگ نزن ؛ خداحافظ

تلفنو قطع کردم ، با شنیدن صدای مامان قرار نداشتم

زانو هام بی جون رو زمین افتاد

اروم حق زدم ، مامان

سمیر- چیزی شده؟

- دلم برا مامانم تنگ شده

کنارم رو زمین نشست ؛ سرمو رو شونه هاش گذاشت

شدت گریه بیشتر شد

سمیر- مگ بچه شدی؛ فردا میری پیشش

- امشب کمرم شکست ؛ از خودم عصبانیم

مامانم هیچوقت بهم دروغ نگفت

ولی من بهش دروغ گفتم ؛ اجازه دادم دیگران بهش توهین کنن

سمیر - عمو عاشق سوگنده

مهلقا تاوان پس میده ؛ مطمئن باش

همه چی خوب میشه مطمئن باش

آروم بگیر

این کابوسا تموم میشه

حرفاش قلبمو آروم میکرد ؛چشمارو هم بستم

نفهمیدم چی شد که خوابم برد ...

تو جام غلطی زدم ؛ چشمامو باز کردم

نگاهی به تخت کردم ،من چجوری اومدم رو تخت

لبخندگشادی زدمو گفتم : بغل سمیر

خودم از فکر خودم خندم گرفت ؛ چنگی به موهای نامرتبم زدمو از جام بلند شدم

از اتاق بیرون زدم

یه چشم باز یه چشم بسته از پله ها پایین رفتم

شیده - تو دیشب با لنز خوابیدی؟؟

- تو؟؟؟

سمیر - صبح بخیر ؛ من اوردمش

شیده -یه ساعت دم ارایشگاه منتظر بودم

نگو خانم خواب بوده ؛ زنگ زدم خونه سمیر اومد دنبالم

- اصلا حواسم نبود ؛ الان آماده میشم

سرشو به صورت تاييد تڪون داد ؛ سمت سر ويس رڦتم
شیر آيو باز کردم چند مشت آب سرد به صورتم زدم

موهامو مرتب کردم ؛ بدوسمت اتاق رڦتم
نميدونستم از اينکه دارم از اينجا ميرمو ديگ هر روزو هرساعت سمير و نميپييم خوشحال بودم يا ناراحت

مهم اين بود ميرم خونه پيش مامان
لباسمو پوشيدمو از اتاق بيرون رڦتم

شيده - بریم ؟

- آره

نگاهی به سمير کردم ؛ تکیه به ديوار سر به زیر ايستاده بود
اخ که من دلم ضعف رفت برات

- مرسی بابت اين چند وقت ؛ خیلی خوب بود
خداحافظ

سرشو بلند کرد ؛ چنگی به موهاش زدمو زیر لب گفت : خوش او مدی

با شيده از خونه بيرون زدیم

شيده - سمير از ديشب برام تعريف کرد

- چی گفت؟؟

شيده - کارای مهلقارو

- آها

شیده - حالا دیدی دست چه شیطانی بزرگ شدم

- آره ؛ هرچه زودتر باید بیای پیشمون

شیده - باباچی

- اونکه همش به زنش میگفت بزار برات توصیح بدم

شیده - چرا اینقدر از بابا بدت میاد؟؟

- واقعا این سوالو میپرسی؟؟

یعنی نمیدونی چرا ؟؟

حال روز مامانو ندیدی؟

شیده - چرا دیدم ؛ فهمیدم ؛ درک کردم

ولی مامان فقط کنار بابا آروم میشه

توام فقط میخوای دورترش کنی

- من؟؟؟؟

من کاری به مامان ندارم ؛ ولی هیچوقت نمیبخشمش

شیده- بخش ...

- اصلا نمیزارم به مامانم نزدیک شه فهمیدی؟

شیده - تو نمیتونی جای اون تصمیم بگیری

- هه تو هنوز مامانو نشناختی ؛ اون نمیخسه مهردادو

شیده - پس تو تصمیم نگیر

- برو بابا

پشت چشمی برایش نازک کردم ؛ جلوتر از اون راه افتادم
پیش من بابام می‌کنه ؛ تو چه خبر داری ما چی کشیدم

شیده - بیا رسیدیم

هر دو باهم قهر بودیم ؛ باحالت قهر وارد آرایشگاه شدیم

خانم آرایشگر با خوشرویی سلامو احوال پرسى کرد

دوتایی رو صندلی نشستیم ...

نگاهی به موهای مشکیم کردم ؛ آخیش سبک شدم

شیده پشت چشمی برام نازک کردو رفت صندوق حساب کرد

منم بی اهمیت از آرایشگاه بیرون رفتم ، منتظرش ایستادم

نگاهی به ماشین مهران کردم

مهران - سلام شیده کو ؟؟

- سلام ؛ داره میاد

مهران - خوبی؟

- آره

مهران - دیشب دعوای بدی شد بد رفتن شما

- چه دعوایی؟

مهران - عمو با مهلقا

- آفرین مهرداد ؛ نهایت تلاشش همین بود

شیده - سلام عشقم

مهران - سلام دورت بگردم ؛ بیان بالا

سوار ماشین شدیم ؛ سمت خونه حرکت کردیم

شیده - راستی من نرفتم سرکارت فکر کنم بیرون کرده باشن

- خسته نباشی ، پس هر ماه هزینشو برام بفرست

شیده- میفرستم

مهران - قهرین شما دوتا

شیده- نه

منم سرمو سمت پنجره چرخوندم به بیرون نگاه کردم

مهران - رسیدیم

نگاهی به خونمون کردم ؛ با ذوق پیاده شدم

- مرسی مهران

بدو سمت در رفتم ؛ چند بار پشت هم زنگ درو زدم

بهار - بله بله

درو باز کردو با دیدنم گفت : چیه باز فازت برگشت

فکر کردم ادم شدی

- سلاااام عشقمممم

محکم بغلش کردم ...

بهار- ولم کن مگه خل شدی

(شیده)

مهران - چطور بود؟؟

- لطفا برو از اینجا

ماشینو روشن کردو حرکت کرد ...

همراه با موزیک آروم خوندم

یا که این دلو ار جاش بکن ماه من

بیا پیش دلم باش یه کم

یابیاو بیافت از چشمم

یا بیا این دلو ار جاش بکن ماه من

مهران- هوایی شدی؟؟

- دلم گرفته ؛ انگار اونجا مونده

اون خیلی مهربونه ، چرا من اینقدر بدبختم

مهران - ببینمت

آروم هق زدم ؛ دستامو بین صورتتم گذاشتم

مهران - شیده

ماشینونگه داشت سمتم برگشت ؛ دستمو ار رو صورتتم ورداشت و گفت : چرا اینقدر خودتو اذیت میکنی؟

- نمیدونم ؛ نمیدونم چم شده

مهران دیگ طاقت ندارم ...

مهران - میدونم

لبخند کمرنگی زدمو ؛ سمتش رفتم لباسو چسبوندم به لبم

آروم مثل همیشه همراهی کرد باهام

- خوبه که دارمت ؛ خوبه که هستی عشقم

دستاشو بین پام گذاشتو گفت : دوستت دارم زندگیم

- تو ماشینیمما

مهران - خلوته

- عههه

مهران فقط یکم ؛ خوب؟

سرمو به صورت تایید تکون دادم

مهران - دوستت دارم

- منم دوستت دارم

مهران - دیگ نبینم گریه کنی ؛ ببین بیست سال گذشت

خدا چجوری شماهارو رسوند بهم

بسپر به خودش همه چی درست میشه ...

- آره حق باتونه

منو برسون خونه

مهران- دیشب یاس به مهلقا گفت هرزه ؛ چطور میخوای جمعش کنی

میخوای نری خونه؟

- نه بریم مهم نیست

پاشو رو پدال گاز فشرد با سرعت سمت خونه رفت

مهران - هرچیشد بهم زنگ بزن

- باشه عشقم ؛ فعلا

از ماشین پیادشو زنگ درو فشردم ؛ بعد از چند دقیقه

با صدا تیکی باز شد

دستی برا مهران تکون دادمو وارد حیاط شدم

شیما از در حال بیرون اومدو گفت: چرا اومدی

مامان خیلی عصبیه

شونه هامو به نشونه بی اهمیتی بالا زدمووارد حال شدم

مهلقا - که من هرزم ؟؟ آره؟؟

نگاهی بهش کردم و بدون اینکه جوابی بدم سمت اتاقم رفتم

با قدمای بلند ستم اومد ، از پشت چنگی به موهام زد

- آخ موم

محکمر کشید و گفت : بهت گفتم به من گفتمی هرزه؟

- عوضی ول کن موهامووو

شیمای- ماما تو رو خدا ولش کن ؛ ولش کن ماماااا

مهلقا- اشغال حروم زاده ؛ من این همه زحمت کشیدم حالا به من میگن هرزه اونم جلو اون زنعوی شیطان

- ولمممم کننن ؛ اشغال موهامو ول کن

مهران - ولش کن

دستاشو از لای موهام بیرون کشید

- آخ سرم

مهران - واسه چی موهاشو کشیدی

- اون باید بمیره

+ - تو باید بمیری ؛ به چه حقی دست بهش زدی

- اون به من گفت هرزه ؛ مگه نشنیدی

دیشب

+توام به زن بیگانه رو هرزه خطاب کردی مگه یادته رفته

چنگی به بازوی مهران زدو گفت : اون بیگناه نیست

تو اونو نمیشناسی اون هرزس

اون مهرداد منو از من گرفت

مهرداد بد از اون دیگ منو ندید

دیگ منو دوست نداشت

اون هرزس فاحشس ؛ فاحشه

شیما - مامان بشین الان سکنه میکنیا

مهلقا- غلط کردی درو روی این پسره باز کردی

مهران - پاشو بریم شیده

مهلقا- اونو هیچ جا نمیره

نگاهی به مهران کردمو گفتم : تو برو من منتظر بابامیمونمو بعدش میرم

مهران - مطمئنی؟

سرمو به صورت تایید تکون دادم

مهران - من بیرون هستم ؛ بهم زنگ بزن

گوشو بوسیدمو سمت اتاقم رفتم ؛ درشو قفل کردم

رو تخت نشستم

اشک از رو گونه هام چکید؛ دوباره اومدم تو این خونه

دوباره شروع شد

با کوبیده شدن در ؛ نگاهی به در کردم

مهلقا- بیا بیرون شیده

- چیه دیگه از جونم چی میخوای؟

مهلقا- نباید به مهرداد بگی ؛ وای به حالت شیده اگ مهرداد چیزی بفهمه

مگه بحال اون فرقی میکنه، نمیگم نمیگم

فقط دست از سرم بردار

شالمو از رو تخت برداشتمو از اتاق بیرون زدم ؛ نگاهی بهش کردم

- میشه بگی چرا از من بیزاری؟؟

من که تموم این سالها خواستم دوستت داشته باشم

ولی تو فقط آرام بدی؛ منو نادیده بگیری

که چی بشه

هدفت چی بوده

مگه من با شما چه فرقی داشتم

مهلقا مطمئن باش تاوان تموم شبایی که با گریه صبح

کردم و خواهی داد

ازت نمیگذرم ؛ حتی اگه به روز به پام بیافتی ازت نمیگذرم

منتظر روزای بهتری باش ...

با چشمای گردشده زل زده بود بهم ، لبخند تلخی زدمو گفتم : تموم این سال که گذشت منتظر امروز بودم

تو اینقدر به خودت مغرور شدی که خدای خودتم یادت رفت

اینو گفتمو سمت در حال رفتم ؛ از خونه بیرون زدم

مهران جلو در تو ماشین نشسته بود ؛ سمت ماشین رفتمو سوار شدم

مهران - خوبی؟؟

باصدا بلندی داد زدم : خوب نیستم

من دیگ خوب نیستمم

مهران- گریه نکن دورت بگردم

(یاس)

رو تختم نشستم ؛ آخیش چقدر من دلم تنگ شده بود برا اتاقم

بهار - چه خبر

- هیچ

بهار- نرفتی سرکار ؟؟

- نه مشتری نبود ، مامان کو؟

+ناهار درست میکنه

- خاله جون

+ جون

- میگم اگه کسیو دوست داشته باشیو اذیتت کرده

الانم پشیمون باشه و بخواد بخشیش

چیکار میکنی؟؟

میبخشیش؟؟

+ کیو دوست داری؟؟

- جوابشو بگو

+ خوب بستگی به میزان دوست داشتتم داره
ولی اگه جای تو بودم میبخشیدمش

- چرا مگه من چمه؟؟

+ چیزیت نیست عزیزم ؛ زیادی عاشقی

- اون وقت از کجا فهمیدی؟!

+ من تورو شناسم که باید بمیرم

سرمو رو پاهاش گذاشتمو گفتم : آره خاله خیلی دوستش دارم
نمیتونم بگم برو
نمیتونم بکم بمون

قلبم آروم نمیگیره بی قراره

+ هر کاری که تو بخاطر خودتم شده ببخشش
چون بعدها فقط سرزنشش میمونه برات
یه فرصت دیگه به قلبت بده
یه فرصتم به طرفت بزار خودشو ثابت کنه
ادعاهاشو ثابت کنه ...

حالا کی هست؟؟

- سمیر

+دکتررررر رااااا؟؟؟؟؟؟

- هیسس چه خبرته

بهار- زهرمار

تو غلط کردی ؛ خانم عاشق نشد نشد

یهو رفت عاشق کی شدد، حالا ادعاش میشه منو هم دوست داره

تو ی زشت بد قیاقرو میخواد چیکار الان؟؟

- خیلی بی ادبی ؛ حالا که میخواد

بهار - چبی میگه ؟ حرفش چیه

استرس گرفتم خدایا

با خنده مشت آرومی به بازوش زدمو گفتم : خنگ بازی در نیار توروخدا

بهار- مامانت بفهمه مردی

- وقتی دهن لقی مثل تو هست ؛ چطور نفهمه

بهار - خفشو تو ؛ دردو دلو نمیگم

ولی مردی

- چراا ؛ یه دکتر عاشقم شده بده؟؟

قهقه ای زدو گفت : گمشو بابا

اخه دکتر راد عاشق ماشه ؛ اینقدر سنگین باکلاس

با جذبه

بعد میگی از تو حوششم اومده

- پوووف ، برو بیرون

بهار - خوب دروغ میگم؟؟

- برو خاله

بهار- باشه باور میکنم

دستشو کشیدمو گفتم : بروووو

در اتاقو پشت در بستم

بهار- دختررر خواب دیدی خیر باشه ؛ وای خدا

سوگند دخترت خیالاتی شده

نکنه قرص مرص مصرف میکنه

در اتاقو باز کردم ، جیغ کشیدمم

خالههههه

صدا زنگ موبایلم بلند شد ؛ بیخیال خاله شدمو

سمت موبایل شیرجه زدم ..

- هوم

شیده - به جا سلامته

- سلام

شیده- حالم خوب نیست

- چرا چیشده؟؟ بااون شیطان پیر دعوات شده؟

شیده- او هوم

- کجایی؟؟ بیام پیشت

شیده- خونه سمیر

- گمشو ، توام همش اونجایی

شیده - خونه مهران نزدیک خونه عموایناس زنعمو همش میره اونجا حالا منو ببینه داستان درست میکنه

- من نمیام اونجا

شیده- ساکتشو یاس ؛ منتظرم

بوق اشعال ...

- مننن نمیاااا

ای خداااا

سوگند - تو چته چقدر جیغ میزنی

- باید برم بیرون

سوگند - خوب برو چرا جیغ میزنی

- ساعت چنده؟؟

سوگند - ظهر شده ۱

سرمو به صورت تایید تکون دادمو سمت کمد لباسا رفتم

مانتو کوتاه مشکو با شلوار جین مشکو برداشتم

شالو انداختم رو سرم

یه رژ صورتیم مالوندم به لبام

بوس بوس عزیزم

خاله- میری پیش دکتر

نگاهی به مامان کردم و گفتم : خاله میکشمت

با لبخندنگام میکرد ..

پشت چشمی براش نازک کردم و ار خونه بیرون زدم

بدو سمت ایستگاه تاکسی رفتم

سوار تاکسی شدم ؛ چنگی به کیفم زدم

نمیدونم هیجان زده بودم یا استرس داشتم

فقط قلبم دوباره بی قرار ی میکرد

از ماشین پیاده شدم و سمت خونه رفتم؛ زنگ درو فشردم

شپیده - بیا تو

در با صدای تیکی باز شد

سمیر- سلام

- وای ، سلام

سمیر- چرا ترسیدی؟

- انتظار نداشتم کنار در باشید..

سمیر - آخه همین الان اومدم خودمم

ابروهامو بالا زدمو گفتم : آهان
شیده حالش خوب نبود گفت بیام پیشش

سمیر - خوش اومدی

لبخندی زدمو سمت در حال راه افتادم ؛ سنگینی نگاهشو حس میکردم

سمیر - یاس

قلبم تند تر از همیشه میزد ؛ سعی کردم لرزش صدامو کنترل کنم

- بله؟

سمیر - به حرفام فکر کردی؟؟

وای خدا این میخواست سکت بد...

- من جوابو همون شب بهتون دادم
با اجازه

بدو وارد خونه شدم ؛ نفس عمیقی کشیدم

شیده- داری چیکار میکنی ؛ یه ساعته داری میای؟؟

- سلام ؛ چیشده؟ چرا صورتت اینطوریه

شیده - سردرد دارم

- چرا؟؟

شیده - بحاطر هرزه ای که گفتی کتک خوردم

- چیبی؟؟ کتک زددد؟؟

زنیکه عوضیههه غلط کرده الاغ

بیشعور چرا نزدی تو دهنش

شیده - خیلی خوب بالا

- ببینمت تورو ..

سرشو رو پام گذاشتمو موهاشو ناز کردم ..

الهی بمیرم برات ؛ ایشالله بشکنه دستش

شیده - سرم درد داره

- چشمتو ببند عزیز دلم ؛ آروم میشه

نگاهی به سمیر کردم ، غمگین زل زده بود به شیده

آروم لب زدم : سمیر

سرشو سمتم برگردن ..

اروم لب زد : جون دلم

قلیم دوباره هیجان زده شد ، هوری ریخت

- میشه چراغو خاموش کنی؟

بدون هیچ حرف دیگه ای چراغو خاموش کرد

دستمو لای موهای نرم شیده فرو کردم

- بخواب خواهری ...

*

*

*

نگاهی به شیده کردم ، خوابش برده بود
اروم سرشو رو میل گذاشتم و از جام بلند شدم
سمت آشپزخونه رفتم

سمیر کنار گوشم گفت : خوابید

باترس سمتش برگشتم .. وای ترسیدم چرا دم گوشم میگی

سمیر - ببخشید

نگاهی به فاصله نیم میلی متری بینمون کردم ؛ دستپاچه خواستم از کنارش رد شم

- آخ موومم

سمیر - صبرکن صبر کن

موهات لای زنجیرم گیر کرده

نگاهی به گردن بند تو گردنش کردم

- خوب به چاقو وردارید کوتاش کنید

بدون توجه به حرفم با دقت دونه دونه تارای موهام میکشید بیرون

قلبم تند تر از همیشه میزد؛ اینقدر بی قراری نکن

از این همه نزدیکی به سمیر هیجان زده بودم

آب دهنمو قورت دادم زیر چشمی نگاش میکردم

لبخند پیروز مندانه ای زدو گفت : تموم شد

چشم تو چشم شد باهام ...

لبخند کج و کوله ای زدمو گفتم : من دیگ برم

دستاشودور کمرم حلقه کرد ، ضربان قلبم رو هزار بود

بوسه ی ارومی روی بازوم زد

سمیر - منو ببخش

- سمیر لطفا

+چی میشه منو ببخشی ??

شیده - یاس کجایی

نگاهی به سمیر کردم ؛ دستاش دور کمرم شل شد

ازم فاصله گرفت

شیده - اوه لیلی و مجنون عجب لحظه ای سر رسیدم

- هیسسس چی میگی تو

شیده - شیطونا

- ساکتشو

شیده - خیلی خوب بابا چایی داریم ??

مهران - به به جمعتون که جمه

شیده- سلام

مهران - سلام به روی ماهت

شیده- دلم گرفتس امشب بریم پارک چهارتایی

- من باید برم خونه

شیده - اجازه مامان با من

- نه شیده

مهران - بیاین دیگه

نگاهی به شیده کردم ..

شیده - ناز نکن دیگه

دستمو کشید دوتایی از اشپزخونه بیرون زدیم

+الان زنگ میزنم خونه اجازتو میگیرم

- مامان عصبی میشه

+تو ساکت باش ، من درست میکنم

پشت چشمی براش نازک کردم دست به کمر نگاش میکردم

+سلام بهارجون

...

+نه من شیدم ؛ یاس نیستم

دوست یاسم

...

+سوگند جون هست ؟ نه چیزی نیست فقط یه کار کوچیکی باهاشون داشتم

....

شیده - رفته گوشیه بده به مامان

- اوهم

+سلام سوگند جون ، ببخشید مزاحمتون شدم

من امشب تنهام میشه یاس پیشم بمونه ، الانم باهمیم

لطفا

...

+چشم ؛ خداحافظ

شیده- حالا بهونت چیه؟؟

مهران - ناهارو خونه میخوریم ؛ یه کم میخوابیم بعدش میریم بیرون

سمیر- ناهارم با شما دوتا

ببینیم خواهرای قلو چ میکنن

شیده - پس که چی ؛ یه چی درست کنم که تو عمرت نخورده باشی

خنده کنان رو مبل کنار مهران نشست ؛ با شیده سمت آشپز خونه رفتیم

-چی درست کنیم حالا؟؟

شیده- اگ شما اینجا بود الان یه چیز خوب درست میکرد جایش خالی هییییی

- املت

پوزخندی زدو گفت : از سرشونم زیادیه

ماهیتابرو رو گاز گذاشتمو ار تو یخچال چند تا تخم مرغ ورداشتم

شیدہ - خوب بگو

- چي بگم ??

شیده - دوستش داری؟؟

- کیو

شیدہ - واس من دیگہ نقش بازی نکن

بگو بینم ؛ اعتراف کرد؟؟!!

- مگہ من تو کارتو دخالت میکنم

شیدہ - یا اس؟؟

یا حالت قهر سرشو برگردون ؛ دستمو دور کمرش حلقه کردم از پشت بهش چسبیدم

-خواهر قر قروی من

آره اعتراف کرد

شیده - وایای

دستمو جلو دهنش گذاشتمو گفتم : هیس هیس

چه خبرته

میشنون ...

شیده- نمیتونم ؛ نمیتونم

تو چی هان

تو چی قبول کردی

اخم ریزی کردم گفتم : به همین راحتیا که نیست

خواهرتو دست کم نگیر

شیده - عاشقتم یعنی

نای نای

آها آها

بیاوسط قرش بده

چه پارکی امشب

مهران - خبریه ؟؟

نگاهی به شیده کردم زير لب گفتم : شیده اگ يه کلمه حرف بزنی ديگه باهات حرف نميزنم

شیده - باشه باشه

مهران - چی ميگيد زير لب

- هيچي املت حاضره

سمیر - املت ؟؟؟؟؟

شیده - خلیم عالیہ؛ دست پخت خواہر جانمہ

مہران و سمیر ناامید نگاہی بہم کردن

لبخند دندون نمایی زدمو گفتم : بفرمایید

چهارتایی دور میز نشستیم ؛ کمی نون ورداشتم

خواستم لقمہ درست کنم برا خودم

چشم افتاد بہ سمیر ، قیافش چپکی شدہ بود

لقمرو تو دہنم گذاشتم ؛ از شوری املت اخمی ریزی کردم

زیر چشمی نگاہی بہ اون سہ تا کردم

ہر سہ نگام میکردن

مہران - واس شمام شورہ ؟؟

سمیر بی طاقت از جاش بلند شدو سمت دستشویی رفت

برا خودم آب ریختم یہ نفس خوردم

- وای من کہ زیاد نمک نریختم

شیدہ - مگہ تو نمک زدہ بودی

مہران - بہ بہ ؛ بہ بہ

خانما واس من آشپز شدن

اگ کمتر میرقصیدی شیدہ خانم الان ناہارمون این نبود

شیدہ- برو بابا

سمیر- زنگ زدم غذا بیارن

لبو لوچم آویزون شد ، نگاهی به شیده کردم

شیده - ولش کن

به ماچه

- آبروم رفت

شیده - نه بابا ؛ مگر اینکه سمیر نیرتت

- خفشو تو

شیده - خودت خفشو

بامشت به بازوش کوبید

آروم موهامو بوسید...

شیده - مبارکچهههه

مهران - به به آستی کنون

ازش فاصله گرفتمو گفتم : عه شیده

شمادوتام فقط اذیت کنید

مهران - ببخش این داداش عاشق مارو

موهامو پشت گوشم زدم ؛ لبخندی زدمو گفتم : خیلی خوب حالا

شیده بریم بالا کارت دارم

دوتایی سمت پله ها رفتیم ...

شیده - چیشد؟؟

- کمرم بدجور درد میکنه ؛ غلط نکنم پریود شدم

شیده- عه بیا بریم تو اتاق

وارد اتاق شدیم ؛ رو تخت دراز کشیدم

از درد چنگی به روتختی زدم

شیده - صبر کن تو کیفم یه مسکن دارم بخورش

سرمو به صورت تایید تکون دادم ، چشمامو روهم بستم

شیده - بیا این مسکنو بخور

تو جام نیمخیز شدم قرصو خوردم

شیده - یه کم بخواب تا برات یه جوشنده بیارم

- مرسی

لبخندی زدو ار اتاق بیرون رفت

- آروممم شوو لعنتیی

سمیر - یاس مریض شدی

مثل برق گرفته ها تو جام نشستم

- نه ، خوبم

سمیر - شیده چی میگه؟؟

چرا رنگو روت پریده

- آخ شیده بمیرییی

چیزی نیست الان خوب میشم

سمیر - چیشدی که الان خوب میشی

فشارت افتاده؟؟

- نه نه ؛ تو برو من میام الان

آخخ

سمیر - چیشده؟؟

از درد اشک رو چشمم چکیدو : درد داره

سمیر - خوب بگو چته ؛ ناسلامتی دکترم

- برو بیرون لطفا

سمیر - تا نگی چته نمیرم ؛ عه

- پریودم

سمیر - چی؟؟

- حالا برو

سمیر - بخواب ماساژ بدم کمتر

با حرص گفتم : سمیررر

سمیر - بخواب جونم

کلافه پوفی کشیدم ، رو شکم دراز کشیدم
پیراهنمو زد بالا

- وای نه برو لطفا

دستشو آروم رو کمرم کشید
لرز کردم ...

ولی بی جون سرمو رو بالشت گذاشتم
آروم ماساژم میداد

اونقدر آروم ماساژ میداد ، پلکام سنگین شد

سمیر - یاس

- هوم ؟؟

+منو ببخشیدی ؟؟

- نه ، دیگ بهش فکر نکن

+ حق با توبود ؛ ولی میشه یه فرصت بهم بدی؟

- لطفا ادامه ...

نداشت ادامه حرفو بزnm ..

سمیر - باشه باشه ؛ بخواب

پلکام رو هم افتاد

نوازشای دستش رو موهامو حس میکردم

ولی توان باز کردن چشمامو نداشتم

نفسای گرمش به حاله گوشم قلبمو زیرو رو میکرد

سمیر - دوستت دارم یاس

حتی اگ ده هزار بار دیگم پسم بزنی

(شیده)

- خوابید؟؟

سمیر - اره خوابش برده

لبخندی زدمو رو مبل نشستم ...

مهران یه لیوان مشروب ریخت واس خودش کنارم رو مبل نشست

- نخور تو اینقدر

سمیر - میمیری اخرش تو با اینکارا

مهران - نمیریم ؛ شما بیخیال این مشروب من شید

با حالت قهر سرمو برگردوندم

لیوانو رو میز گذاشتو گفت : خیلی خوب بابا نمیخورم حالا قهر نکن

- قهر نکردم

سمیر - بچه ها یکاری کنید

- چیکار؟؟!!

سمیر - یاس حاضر نیست منو ببخشه ، میترسم دیرشه

- آگ میترسیدی که دیر شه جلو چشمش ...

مهران - عه یاس بسه

- خوب چیه راست میگم خوب

مهران - عه

- باشه بابا

نگاهی به سمیر کردم ؛ غمگین سرشو پایین گرفته بود
لبخندی زدمو دستمو رو دوشش گذاشتم

- اینطوری نشین قلبم میگیره ؛ من باهات حرف میزنم
یجوری رفتی تو دلش که کس دیگه نمیتونه دلشو ببره

سمیر - پس اون پسره؟؟

- اون که یاس اصلا نمیخواستش اون گیر داده بود بهش
انگاری از یاس خوشش اومده

بعدم اون دعوت کرد شام بیرون ؛ یاسم برا اینکه از دستش خلاص شه قبول کرد اون شب بره
که توهم دیدی و همون شب همه چی تموم شد

سمیر - حروم زادی عوضی

(یاس)

احساس خفگی میکردم ؛ چند بار پلک زدمو چشمامو باز کردم

تو جام نمیخیزشدم ؛ درد کمرم بهتر شده بود

نگاهی به اتاق تاریک کردم

از جام بلند شدم ؛ سمت پایین رفتم

خونه تو سکوت بود

انگار کسی خونه نبود ، ار پله ها پایین رفتم

چشمم خورد به شربت رو میز

آخ که چقدر تشنمه ، سمتش لیوان رفتم

اوه چه قرمزه

شربت آلبالو ...

بطری شربتو برداشتم لیوانو پر کردم و به نفس سر کشیدم

گلویم بدجور سوخت

اه اه چقدر تلخههه

شیده - بیدار شدی؟؟

- این چی بود ؟؟ چرا اینقدر تلخه

شیده - خوردیش؟؟

- به شکلات بده ؛ گلویم میسوزه

شیده - ای وای از دست مهران ببین چیکار کرده

- مگه چیه؟؟

شیده - مشروب

با چشمای گشاد شده نگاش کردم و گفتم : عه مشروبه

رو مبل نشستم ؛ منتظر شکلات

شیده - بیا اینو بخور

- مهران و سمیر کجان؟؟

شیده - تو حیاطن دارن قلبون میکشن

خوبی تو؟؟

- آره

شیده - هوووف

صبر کن صداشون کنم

خندی بلندی کردم و گفتم : چه بد موقع پرید شدم

شیده - صبر کن

به بیرون رفتنش نگاه کردم ؛ پاهامو رو میز انداختم

شروع کردم به اواز خوندن

دوستت دارم ؛ منه دیونه

بقیش چی بود؟؟؟

صدای مهرانو سمیرو از پشت سرم شنیدم

شیده - یاس چی میخونی؟؟

نگاهی به سمیر کردم و گفتم : چرا اونو بوسیدی
من که بهت گفتم فقط پیشم بمونی برام کافیه
چرا اذیتم کردی

شیده - خیلی خوب الان تو مستی

- مست؟؟ مست چیه

من خوبم

شیده -باشه آروم باش

داد زد : چجوری اروم باشم ؛ قلبم درد میکنه
داره میترکهاهه
چجوری اروم باشم من

سمیر - شیده بزار من ببرمش تو اتاق

- دست به من نزن ؛ ازت متنفرم

ازت متنفرم

شیده - پاشو یه اب به دستو صورتت بزنم

- من دوستت داشتم ؛ ولی تو اذیتم کردی

شیده داد زد : الان وقت این حرفا نیست

از جام بلند شدم ...

- پس کی وقتشه؟؟ کی وقتشههه

دستای سمیر دور کمرم حلقه شد از رو زمین بلندم کرد

جیغ زدم : ولم کن ولم کن

هولم داد تو اتاق درو پشت سرش بست

- میخوام برم

مقابلم ایستاد منو چسبوند به دیوار ارومو شمرده شمرده گفت : چتهه

- دوستت دارم

سمیر - چی؟؟

- دوستت دارم

آره من دوستت دارم

وقتی نمیبینمت دلم تنگ میشه

من میخوام همیشه پشتت باشم

نزار برم

اذیتم نکن

سمیر - تو حالت خوبه؟؟

- نمیدونم

خیسی لبشورو لبام حس کردم ...

بی اراده اشکام سرازیر شدن

سمیر - منو بخشیدی؟؟

- بخشیدم

سمیر - دوستت دارم

زیر گلوشو بوسیدمو اروم لب زدم : منم

حالم بد بود ؛ نگاهی بهش کردم و گفتم : حالم بده

سمیر - چته یاس

- تو مال منی ؛ نزار از من بگیر ننت لعنتی

من طاقت ندارم بایکی دیگ ببینمت

توبری تنها میشم

سمیر - غلط کردم یاس ؛ بخدا نمیدونستم اینقدر اذیت میشی به مرگ سمیر نمیدونستم

- من بعد تو نمیتونم رو پام وایسم

سمیر - نگو ؛ نگو

دیوونم نکن یاس ؛ تو جونمی نکن اینجوری

نفسم میگیره

- اگه بازم بازی باشه؟؟

سمیر - هیسس

دیگ بازی نیست

من غیر تو هیچکیو دوست ندارم

من فقط باتو حالم خوبه

دلاکردار بدون تو هیچم ؛ این تنبیه و تمومش نکن

- حالم بده سمیر باید برم دستشویی

دستاشو رو شوئم گذاشتو کمکم کرد سمت دستشویی برم

حالم داشت بهم میخورد

شیر آبو باز کردم ؛ چند بار سرفه کردم

حالم بهم خورد

سمیر - جونم آروم باش خوب میشی الان

چند مشت آب سرد رو صورتم زد

از دستشویی بیرون اومدیم

پاهام جون نداشت ؛ تکیه دادم بهش

رو تخت درازم داد

پلکام سنگین شده بود ؛ تنم بی جون بود

چشمامو رو هم بستم

- سمیر

سمیر - جونم

- میشه بغلم کنی

بدون هیچ حرفی کنارم رو تخت دراز کشید

منو کشون تو بغلش

سرمو رو سینه های مردونش گذاشت

موهامو اروم ناز میکرد ...

سمیر - خوبی؟؟

- نه چطور خوب باشم ؛ بابامو دیدم
کسی که سالها آرزوی دیدنشو داشتم دیدم ولی نمیتونم بغلش کنم

سمیر - تو که گفتی ازش متنفری

لبخندی زدمو گفتم : نمیدونم

نگاهی به لبای خوش فرموش کردم
با تعجب نگام میکرد

لبخند گشادی زدمو لبامو رو لباش فشردم
پاهامو رو پاهاش انداختم

بیشتر به خودم چسبوندمش

سمیر - یاس قربونت برم ؛ تو هنوز حالت خوب نشده
بخواب یکم

سرمو تو گودی گردنش فرو کردم میک آرومی به گردنش زدمو گفتم : نوچ من خوبم

سمیر - لعنت بهت مهران

- از من بدت میاد؟؟

سمیر - نه ولی تو الان حالت خوب نیست
بعد پشیمون میشی

- چشم قشنگ عاشقتم

اینو گفتمو روش دراز کشیدم ، سرمو رو سینه هاش گذاشتم

سمیر - لطفا یاس بلندشو ؛ داری اذیتم میکنی

- نوووچ

دوباره لبامو چسبوندم به لباش

با سر درد چشمامو باز کردم

نگاهی به دور اتاق کردم

شیده - سلام خانم مست

- سلام

دوباره چشمامو بستم ...

نگاهی به شربت آلبالو کردم ؛ آخ که چقدر تشنم بود

یه نفس سر کشیدم

دوستت دارم

آره من دوستت دارم

وقتی نمیبینمت دلم برات تنگ میشه

- نهههههه

شیده - وای چیشده ؟؟؟ یاس اروم باش کابوس دیدی

- من چیکار کردم شیده ؛ من چم شده بود؟؟؟

شیده - مشروب رو میز بود ؛ توام فکر کردی شربته و خوردی

- وای

خوب چی گفتیم ها؟؟

شیده - نمیدونم سمیر آوردت تو اتاق

بعدشم خوابوندت

- وای وای من چیکار کردم

سمیر کجاست؟؟

شیده - اونطرفه ؛ مگه کاری کردین ???

- خودمم نمیدونم

از جام بلند شدم از اتاق بیرون زدم ؛ سمیرو مهران رو مبل نشسته بودن رو به روی تی وی

سمتشان رفتم

هر دو نگاهشون سمت من برگشت ..

دستشو کشیدم از جاش بلند شد

سمیر - چپشده؟؟

بدون هیچ حرفی دنبال خودم کشوندم

وارد اتاق شدیم

درو از پشت بستم ؛ تکیه به در ایستادم

گنگ نگام کردو گفت : خوبی؟؟

- چی بینمون گذشت؟؟؟

سمیر - هیچی

- سمیر

+جونم

- گفتم چی بینمون گذشته؟؟

+یادت نیست؟؟

- آگه یادم بود ازت میپرسیدم؟؟؟

+بخشیدیم

بی جون نگاش کردم ؛ آروم لب زدم : چی؟

سمیر- درست شنیدی، چی میشه ببخشی؟؟

نمیخوای تمومش کنی این فاصلرو

ببین من کنارتم تا تهش

من همیشه پیشتم یاس

گوش بده بهم ؛ این دوریو تمومش کن

خوب؟؟

- نمیشه ؛ تو بهم بد کردی

سمیر - بسه بسه بسه

با مشت به در کوبیدو داد زد : بسه لامصب

دیگ طاقت ندارم

چرا نمیخوای بفهمی

بد کردم آره بهت بد کردم

ولی به خودم بدتر کردم ؛ چرا نمیخوای واسه ییبارم شده بفهمی

خودت امروز گفتی دوستم نداری

نزن زیرش

یاس ببین منو ..

سرمو بلند کردم ؛ نگاهی به چشمای سبز خوشرنگش کردم قلبم دوباره لرزید

سمیر - میدونم دلت شکسته

ولی ..

دستامو رو لباش گذاشتم

- نگو دیگه ...

چونم لرزید اشکام سرازیر شد

- دوستت دارم

کشوندمش تو بغلم ؛ محکم به خودم فشاردمش

سمیر- بیار دیگ بگو

- دوستت دارم سمیر ؛ دیگه اذیتم نکن

سمیر- دیونم کردی لامصب ؛ دیگه ازم دور نشو

این دل لاکردار آروم نمیشه بدون تو

- دل منم

سمیر- دیگ نمیزنی زیر حرفت ؟؟

- اصلا

سمیر - قول؟؟

از بغلش بیرون اومدم ؛ لبخندی زدم

- قول

سمیر - چی بهت بگم دختر

خندیدمو گفتم : هرچی که دلت میخواد

دستمو کشید پرت شدم تو بغلش

از رو زمین بلندم کرد

دور اتاق چرخی زدو ؛ کنار گوشمو محکم بوسید

سمیر - تا آخر عمر مخلصتم

با خنده گفتم : منو بزار زمین دیونه الان میافتم

رو تخت منو نشوندو گفت : مطمئنی نظرت عوض نمیشه؟؟

- اره دیونه

شیده - چه خبر اون تو؟؟؟

سمیر - بریم

از رو تخت بلند شدم ؛ دوتایی از اتاق بیرون زدیم

مهران و شیده منتظر کنار در ایستاده بودن

سمیر - قبول کرد

شیده - وای مبارک‌ههههه

مهران - مبارکه داداش

خندیدمو گفتم : انگاری عقد کردیم حالا

شیده - اونم به وقتش .. اول باید منو سرو سامون بدید

دیر اومدی زودم میخوای بری

- برو بابا

شیده - خودت برو بابا

مهران - من میرم اصلا ؛ آرام باشید

پشت چشمی برا شیده نازک کردم گفتم : چی شد حالا

پارکمون هیچی شده؟؟

مهران- ساعت تاره ۱۰ شبه ؛ پایه این بریم

شیده - من پایم

سمیر- بریم

شیده - یاس بیا بالا آماده شیم

دوتایی وارد اتاق شدیم ؛ شیده وسایل آرایششو رو میز ریختو مشغول خط چشم کشیدن شد

دستمو رو چونم گذشتمو به اتفاق چند دقیقه پیش فکر میکردم

به خودم به سمیر

شیده - اینقدر بهش فکر نکن ؛ پرو میشه

- دست خودم نیست

شیده - چی گفتین تو اتاق

از جام بلند شدمو کنارش ایستادم ؛ رژ رو میزو برداشتم و گفتم : گفت میبخشیم
گفتم آره

شیده - همین؟؟

- مثل اینک مست بودم ؛ بهش گفتم دوستت دارم

شیده - جون جون

تک خنده ای کردم ؛ رژو مالوندم به لبم

شیده- فکر کن ؛ خواهر نشده جاری بشیم
زنعموم سکنه میکنه بفهمه دوتا پسرش عاشق دختر برادرش شدن

- جدی؟؟ بنظر که خیلی مهربون میومد

شیده - آره ولی حسوده
این دوتا به رسم واقعی گرفتار شدن

- تا اون حد؟؟

شیده - غر میزنه سرشون

- آها؛ خیلیم دلش بخواد ، عروس ناز تر از ما کجا میخواد پیدا کنه

شیده - تورو نمیدونم ؛ ولی من اره نازم

- خیلی پروییی

شیده - شوخی کردم چشم مشکی من

مهران - خانما آماده این؟؟

- آره بریم

دوتایی از اتاق بیرون زدیم

شیده- سمیر کو؟

مهران - تو ماشینه بریم

سمت حیاط رفتیم ، سوار ماشین شدیم

من جلو کنار سمیر نشستم

مهران و شیده هم پشت

شیده- باید دوتا عاشقو تنها میذاشتیم

- تو نگران نباش ؛ ما از تو خجالت نمیکشیم

سمیر بطور ناگهانی گونرو بوسیدو با خنده گفت: بله شیده خانم

- وای سمیر داشتم حرف میزد

سمیر - ببخشید

چشمکی زدمو گفتم : فداسرت

موزیکو پلی کردم ...

شیده - زیادش کن

سمیر دستشو رو دستم گذاشتم ..

شیده - مهران من حسودیم شد ؛ لبامو ببوس

سمیر - بچه پرو رو ببینا

شیده - مهران باتوام

سرمو برگردون با لبخند شیطانی نگاشون میکردم

مهران بدون هیچ حرکتی مارو نگاه میکرد

- مهران باتوئه

مهران - عه جلو سمیر

- خوب حالا ؛ د یالا

از رو خجالت لبخندی زد ؛ سمت شیده رفت

آروم لباشو بوسید

- یوهوووو

براشوت دست زدم

همراه با آهنگ خوندم

بیار بارونو
دلم داغونو
نمیخوام عشق و بدون اونو

شیدم باهام خوند

بیار بارونو
دلم داغونو
نمیخوام عشق و بدون اونو

سمیر پشت دستمو اروم بوسید ؛ اروم لب زدم
عاشقتم

ماشینو تو پارکینگ پارک کرد ؛ ار ماشین پیاده شدیم
صدای جیغ تو پارک هیجان زدم میکرد

سمیر سمت اومد ؛ کنارم ایستاد
دستامو دور بازویش حلقه کردم

سمت پارک راه افتادیم ...

شیده - اول باید بریم تونل وحشت

- هرچی که خوشمون بیاد میریم

شیده - باز تو حرف زدی؟

- ها چیه ؛ چی میخوای بگی

سمیر - بچه ها لطفا هرچی که بشه سوار میشیم

شیده - میزتم تو سرتا

- دیگه چی

+ سلام استاد

صدای نازک دخترونه بود ؛ انگار با ما بود ؛ بیخیال شیده شدم ؛ سرم سمت سمیر برگردوندم

سمیر- سلام دخترا این وقت شب اینجا

یکی از دخترا - دکتر ما که همیشه این طرفو اونطرفیم

شما اینجا

لبخند دخترکشی زدو گفت : خوب دیگه

دستامو محکمتر از قبل حلقه کردم ؛ صفت دستامو نگه داشت

+استاد نامزدتونه؟؟

سمیر- بله ؛ نامزدم یاس

یاس جان اینام دانشجوهای درس خون منن

لبخندی زدمو گفتم : سلام خانما

باخوشرویی باهام سلامو احوال پرسى کردن

سمیر- خوب دیگه خوشبگذره

از کنارشون رد شدیم ؛ چنگی به بازوش زدم

- چرا اونجوری خندیدی

سمیر - چجوری خندیدم؟؟

- یجوری

سمیر - چشم دیگه یجوری نمیخندم ؛ اخم نکن

ووییی قلبمم خدایااااا

دیگ نتونستم جلو خندمو بگیرم

شیده - وای اون ترن رووو

بریم

بریم

- آرهه بریمم

مهران - صبر کنید من برم بلیط بگیرم

سه تایی منتظر مهران ایستادیم ؛ به ترن نگاه میکردم

همه هیجان زده بودن

مهران - بچه ها بیان

سمت مهران رفتیم ..

شیده دستمو کشید وارد ترن شدیم

منو تو شیده کنار هم نشستیم ؛ سمیرم کنار من

مهران کنار شیده

جیغ خفه ای کشیدمو گفتم : وای چه خوبه

کم کم ترن پر شد ؛ با هیجان دستامو بهم کوبیدم

شروع به حرکت کرد ...

اولاش خوب بود ؛ کم کم بیشتر بالا میرفت

حس میکردم کل تهران زیر پامه ؛ با ترس چشمامو بستم

با تموم وجود جیغ میزد

سمیر دستامو سفت گرفت ...

- چرا تموممم نمیشههه

شیده - تو کهه میگفتی خیلی خوبهه

- میشه تو خفه شیبیی

سمیر - نترس جونم الان تموم میشه

- بسههههه

دستای سمیرو بین دستام قفل کردم

سمیر - الان تموم میشه

اروم اروم سرعتش کمتر شد ؛ چشمامو باز کردم

- وایی من مردم

شیده - ترسووو

- وای شیده ولم کن تو

بلاخره ایستاد ..

سمیر - میتونی بلند شی

دستمو سمتش دراز کردم ..

(مهرداد)

روتخت دراز کشیدم به سقف بالا سرم خیره شدم

با صدای در فهمیدم مهلفاس

دستمو رو چشمام گذاشتم ؛ نمیخواستم باهانش حرف بزنم

مهلقا - مهرداد

...

مهلقا- میدونم بیداری ؛ چرا باهام حرف نمیزنی

- لطفا تنهام بزار

مهلقا- چرا به هفتس نگام نمیکنی ؛ چرا باهام حرف نمیزنی

من هرزم

من هرزم

علط کردم گفتم هرزس

غلط کردم ..

- هیش چرا پرتو پلا میگی

مهلقا- چی میشه منو جای اون دوست داشته باشی؟؟

- مهلقا لطفا

مهلقا- باشه باشه ؛ فقط بغلم کن

نگاهی بهش کردم ؛ چونش لرزید اشکاش ریخت

نفس عمیقی کشیدمو سرشو رو سینم گذاشتم

مهلقا- میخوای بری پیشش؟؟

- اون منو نمیبخشه

+ اگه ببخشه ، نمیخوای شانس تو امتحان کنی؟؟

- اگ ببینمش قلبم از خوشحالی دیگه نمیزنه

+ چی میشه منو دوست داشته باشی

اون زن کیه ؛ بیست ساله انگار نیستم

- میدونم اذیتت کردم ؛ خواستم دوستت داشته باشم

خواستم بهش فکر نکنم

من برا اینجام که بتو خیانت نکنم

ولی اون بیست ساله لحظه ای رهام نکرد

چشمای لعنتیش نمیزاره کس دیگه ایو ببینم

(مهرداد)

مهلقا- چطور بعد از بیست سال فراموشش نکردی

- اون همه زندگیم شده ؛ وقتی ازش جداشدم

انگار همین دیروز بود

بی اراده اشکم ریخت ؛ انگشت شصتمو رو چشمم فشردم

مهلقا- مهرداد

داری گریه میکنی براش؟؟

- نمیتونم خودمو ببخشم ؛ من حتی نتونستم از امانتیش محافظت کنم

فقط دلشو شکوندی ...

حالا بعد از بیست سال پیدا شد

دوباره دیدمش

اینبار رویا نبود

خواب نبود

خودش بود ؛ خودش

مهلقا- دیدیش؟؟؟

- آره دیدمش

مهلقا- پیشش رفتی؟؟

سرمو به چپو راست تکون دادم

مهلقا- مهرداد من بدون تو نمیتونم زندگی کنم

میخوای تنهام بزاری؟؟

نیشخندی زدمو : تو زندگیو برامون زهرمار کردی

کدوم زندگی

کی بودی پیشم ؟؟؟ تو غیر از شیما کس دیگه ایم دیدی؟؟
حالا که خدا بهمون دختر داد ؛ باید شیده رو رها میکردی؟

مهلقا- تو منو نخواسی

- بسه مهلقا ؛ کافیه

الان نگران چی؟؟ من جایی قرار نیست برم
سوگند منو نمیخشه غیرر اینکه حالشو بد کنم اتفاق دیگه ای نمیافته
نمیخوام دوبار ازش جداشم

مهلقا- پس دوستم داشته باش ؛ قول میدم مادرخوبی باشم برا شیده
اذیتش نکنم ؛ خوب؟؟

دستامو از بین دستام دراوردم

- برو بیرون

مهلقا -نمیزارم از من بگیرننت
اصلا نمیزارم

مهرداد نمیزام ؛ تو مال منی
منننن

لباشو چسبوند به لبام ..

از رو عصبانیت چشمامو روهم بستم

مهلقا- بدون تو نمیتونم

از جام بلند شدم ؛ تحمل حرفای مهلقارو نداشتم
از اتاق بیرون رفتم

سویچو ورداشتم از خونه بیرون زدم

سوار ماشین شدم ؛ سمت جاده راه افتادم

ضبطو روشن کردم

بزار همه ببینن کنار منی

بین همه آدما تو یار منی

تو دواى و پرستار منی

دو ثانیه دوری تو که خیلیه

بزار همه بدونن مال منی

مشکلیه؟؟!!!

با مشت به فرمون کوبیدم ؛ داد زدم

سووگنددد کجاایی

دیگه بدون تو نمیتونم لامصب

کجایی سوگندم

کجایی آروم جونم

(سوگند)

بهار - چته سوگند چرا گرفته ای؟؟

- نمیدونم ؛ دلم گرفتس

بهار - باز دلت هوایی شد؟؟

اشک از رو گونه هام چکیدو گفتم : دوباره هوای شده

بهار - چرا دوباره بادش افتادی؛ توکه بهتر شده بودی

- حس میکنم بهم نزدیکه ؛ حسش میکنم بهار

من عاشقشتم

دوباره قلم بی قرار شده
دوباره بی قرار می‌کنه
چرا من جای اون زن نیستم ؛ چرا پیش من نیست

با صدای بلندی هق زدم

بهار- آروم باش سوگند ؛ بخدا حالت بد میشه دوباره
میریم بیرون ؟

- حوصله ندارم

بهار- بریم حالوهات عوض شه ؛ خوب؟؟
پاشو چ

بزور از جام بلند شدم ؛ سمت کمد لباسا رفتم
مانتومو پوشیدم

شالمو رو سرم انداختم ؛ موهای فرفریم از شالم زد بیرون

بهار- بریم ؟؟

- اوهوم ؛ آگه یاس بیاد چی؟؟

بهار- تو نمیخواد غصه اون خرس گندرو بخوری
کلید داره

- باشه بریم

دوتایی از خونه بیرون زدیم ؛ قدم زنان راه افتادیم

بهار- هنوزم بهش فکر میکنی؛ نبودنش واست عادی نشده؟؟

- من فقط بدون مهرداد زندگی کردم

فقط نفس کشیدم

بهار- این همه سختی ک کشیدی چطور هنوز به اندازه قبل دوستش داری

اون بیمعرفت بود

جلوش ایستادمو عقبی رفتم و

نه نه اون باید میرفت ؛ راهی جز رفتن نداشت

اون باید می رفت حق داشت

بهار- سوگند مواظب باااش

نگاهی به پشت سرم کردم ؛ نور چراغ ماشین چشمامو زد

دستمو جلو چشمام گذاشتم ، جلو پام ترمز زد

سرشو از پنجره ماشین بیرون آوردو گفت : خوبی خانم

صداش قلبمو لرزون ؛ زبونم بند اومده بود

بهار- بله آقا ؛ خوبیم

نگاهی به صورتش کردم ؛ اونم نگام میکرد

دیدمش

اون مهر داده ؟؟؟

بهار- ببخشید آقا دیگ برید

ما خوبیم

- اون مهر داده بهار؟؟

بهار- چرا هزیون میگی

دستمو کشیدو گفت : بیا

قلیم ریخت ، تند تر از همیشه میزد

از ماشین شد ، نگاهی به منو بهار کردو گفت : تو سوگندی؟؟

بهار- خدای من ؛ واقعا مهربادی؟؟ چطور ممکنه

مهرباد- خوبی سوگند ??

بهار- بریم سوگند

بدون هیچ حرفی نگاهمو ازش گرفتم

مهرباد- سوگند

بهار- سوگند صبر نکن بریم

دنیا رو سرم میچرخید ؛ انگار هیچی سر جاش نبود

تکیه به بهار راه میرفتم

بهار- آروم باش عزیز دلم ؛ آروم باش

رو صندلی تو خیابون نشستیم ؛ پاهام جون راه رفتن نداشت

بهار- خوبی؟؟

توان حرف زدن نداشتم

فقط آروم سرمو تگون دادم

بهار - چطور ممکنه بعداز بیست سال ببینیمش

اخه چطور ممکنه

بهار - پاشو بریم خونه

- بهار

بهار - هیس هیچی نگو

بغضمو با فشار قورت دادم ؛ دستمو رو دستای بهار گذاشتمو سمت خونه راه افتادیم

هر دو سکوت کردیم ؛ هر دو به مهرداد فکر کردیم

مهرداد چقدر شکسته شده بود

ولی همون صورت مهر بونش بود ؛ بوشو حس کرده بودم

گفته بودم بهم نزدیک شده ...

جلو خونه ایستادم ؛ بهار کلیدو ار تو کیفش در آورد

صدای ماشین جلو پامون قلبمو لرزون

- مهرداد

بهار - بریم تو

- آگ یاس بیاد

بهار - چرا اومدی؟؟؟

مهرداد بدون اینکه توجه ای به حرف بهار کنه زل زده بود بهم

اشک چشماش برق میزد ؛ آروم لب زد : سوگند

- از اینجا برو غریبه

واسه چی دنبالمون راه افتادی؛ از اینجا برو اگه دخترم بیاد ذهنش درگیر میشه برو

مهرداد - یه لحظه بزار نگات کنم

بهار - نگاه کن ؛ بدبخت کردیش حالا نگاش کن نامررد

دیگ نتونستم جلو اشکامو بگیرم ..

با بغض گفتم : هیس بهار بسه

نمیتونستم تو چشماش نگاه کنم ؛ مقابلش ایستادم

چونم لرزید

سربه زیر شدمو گفتم : برو لطفا ؛ نمیخوای یاسو ک ازم بگیری ؟؟ برو یاس نباید اینجا ببیننت

مهرداد - خیلی خوب ؛ اینطوری بغض نکن میرم

بهار دستمو کشید ، دوتایی وارد خونه شدیم

درو پشت سر بست

کفشامو دراوادم بی جون وارد اتاق شدم

بهار - سوگند

سمتش برگشتم...

- گریه نکن بهار خوبم

بهار - نیستی

- نیستم

سمتش رفتم ؛ تو بغلم فشردمش با صدای بلند هق زدم

بازم منو ترک کرد

بازم رفت

کنار دیوار نشستیم ؛ اروم زمزمه کردم

مسیرمون باهم یکی بود ولی مقصد جدا بود

اصلا نترس راحت برو بی من

هیشکی به جز تو منو یادش نیست

فکر کردی کی از من خبر داره ؟؟

راحت برو هیشکی حواسش نیست

سرمو رو زانو هام گذاشتم ؛ هق زدم

خداااا

دیگ نمیتونم ؛ نمیتونم

بہار - بخور این مسکنو

لیوانو قرصو از دستش گرفتم ؛ یه نفس خوردم

رو زمین دراز کشیدم

چنگی به قلبم زدم ، با خودم زمزمه کردم

آروم بگير

دیگ برامن فیلم بازی نکن

تموم این سالا خواسی تو خیابون ؛ یه جای تو این شهر ببینیش

حالا چت شده لامصب

چرا اینقدر بی قراری میکنی آخه

(یاس)

شیده قاشق بستنیشو فرو کرد تو بستنیم

- وای نکن ؛ من صورتیشو دوست داشتم

همشو گرفتی آخه چقدر بیشعوررییی

شیده - حقته قلو ی من

دهن کجی کردم و گفتم : قلو ی من

مهران - دیروقتنه دیگه بریم

شیده - تازه داره خوشمیگذره

مهران - نه دیگ بریم

از جامون بلند شدیم ؛ سمت ماشین راه افتادیم

سوار شدیم

با شیده پشت نشستیم

سرمو رو شونه ی شیده گذاشتم ؛ چشمامو بستم

هلاک بودم برا خواب

شیدم سرشو رو سرم گذاشت ؛ دستامو گرفت

لبخندی زد و دستاشو ناز کردم

چشمامو بستم

مهران - خوابن

چشمامو نیم باز کردم به حرفاشون گوش میدادم

سمیر - من یاسو میبرم تو . توام شیده رو بیار

اخ جوون بغل سمیر؛ چشمامو بهم فشردم که تکون نخورن

درماشین باز شد ؛ منو کشید تو بغلش

بوی عطرش

والییی

قلبم ؛ سرمو تو سینه های سفت مردونش فرو کردم

سمیر - چقدرم سنگینی

- من؟؟

سمیر - ای شیطان بیداری

- ای وای نه خواب بودم

با مشت به سینش کوبیدم و گفتم : عههه

خنده کنان منو رو تخت گذاشت ...

نگاهی به دور اتاق کردم

-اینجا اتاق توه؟؟

سمیر - اوهوم

- من میرم پیش شیده بخوابم

از جام بلند شدم ؛ خواستم از تخت بزم پایین از پشت دستموکشید جیغ خفه ای کشیدمو رو تخت افتادم

سمیر - شیده با مهران میخوابه مزاحمش نشو

نفس عمیقی کشیدمو گفتم : رو کاناپه میخوابی

سمیر - چیه از من خجالت میکشی؟؟

- نه اصلا هم اینطوری نیست

+من پایین تخت میخوابم ؛ توام رو تخت بخواب

تا صبحم چشمم بستت

زیرلب با نیش باز گفت : حالاخوبه همین امروز تو بغلم بودی

- چییییی !!!؟؟

چی گفتی الان ؟؟؟

+هیچی ؟ من دیگ برم رو کاناپه بخوابم

با حرص گفتم: سمیررر

+جانم ؟ بمونم ؟؟

جییییغ زدمم : سمیرر میکشمتنت

خنده کنان سمتم اومد ؛ دستمو کشید منو تو بغلش جا داد

سمیر - کوچولوی شیطان من

فقط کنارت میخوابم ؛ قول میدم اذیتت نکنم

قبول؟؟

سرمو به صورت تاییید تکون دادم

تو جام دراز کشیدم

شروع کرد به باز کردن دکمه پیراهنش

- برو بیرون

سمیر-من عادت ندارم با پیراهن بخوابم

اذیت نکن یاس

پتورو سرم انداختمو گفتم : هرکار میخوای بکن

با تکنونای تخت فهمیدم دراز کشیده

بوی عطر تلخ مردونش پیچید تو مشامم

ناخواسته لبخندی زدم ...

نفسای گرمش به حاله گوشم قلبمو زیرو میکرد

با صدای خمار دو رگش آروم لب زد : یاس خیلی میخواست

لرز بدی افتاد تو جونم ... ناخواسته سمتش برگشتم

سرشو رو سینه هام فشردم

چنگی به موهایش زدمو با خنده گفتم : نکن لعنتی

دیونم نکنا

با چشمای سرخ شده نگام کردو گفت : دیونه بشی کار امروزو میکنی؟؟

- سمیر مگه چیکار کردم؟؟

سمیر- نمیدونی؟؟

- نمیدونم وقتی راجب امروز میگی قلبم میلرزه ولی درست یادم نیست

با انگشت اشاره رو دماغ ضربه زدو گفت : چیزی نشد فقط بوسم کردی

- همین؟؟

سمیر- همین

- باشه

سمیر- بغلم کن ؛ فرداشب تنها میخوابی دلت تنگ میشه براما

- ای شیطان ؛ پاهامو رو پاش انداختم دستمو رو کمرش

سمیر- یه کم رمانتیک باش ؛ مگه من با لشتتم اینجوری بغلم کردی؟؟

- از اونم بهتر ؛ رمانتیک بازی من حالیم نیست

وگرنه خوابم نمیبره

گونمو بوسید و با انگشت اشارش گونمو نوازش میکرد

مست خواب شدم

چشمامو بستم و گفتم : بنظرت اون دوتا دارن چیکار میکنن

سمیر- اون دوتایی که من میشناسم ممکنه تا الان بچم آورده باشن

خندیدمو ...

خواب رفتم

(شیده)

- اوومم چه خوبه این تخت

نگاهی به مهران کردم ؛ پیراهنو شلوارشو درآورد
رو تخت کنارم دراز کشید

دستشو لای موهام فرو کردو محکم بوسید

مهران - قریونت اون موهای خوشگلنت برم من

- فکر کن مهران الان دوتا دارن چیکار میکنن

مهران - همو بوس میکنن

بغلش میکنه

شیده - خوشحالم براشون

مهران - میخوای منم بغلت کنم ؟؟

شیده - مگه میشه نخوام

مهران - بیا دورت بگردم

دستم رو سینه های مردونش گذاشتم ؛ آروم نازش کردم

-دوستت دارم آقاییم

+اینطوری نگو میمیرم براتا

- بمیرر

+شیطون کی بودی تو ؟؟

- تو

صدا زنگ موبایلش بلند شد ..

-کیه این موقع شب؟؟

مهران - نمیدونم

نگاهی به صفحه گوشی کردم ؛ زنعمو بود

- مامانته

مهران - بدش به من

گوشیو بهش دادم ؛ جواب داد

مهران - سلام مامان جان

...

مهران - چرا گریه میکنی؟؟؟ چیشده؟؟

...

مهران - یه لحظه گریه نکن تا ببینم چی میگی

- چیشده مهران

مهران - خیلی خوب دارم میام اروم باش

- چیشده ؟؟؟

مهران - با مهلقا دعواش شده

- وای خدا ؛ خوب چرا تو بری خونه

مهران - نمیدونم

- باز مامانت یه چیزی شد ربط داد به من حتما

مهران - تو بخواب من برم ببینم چه خبره

(شیده)

با بغض روتخت نشستم ؛ زانو هامو تو بغلم جمع کردم
یعنی دوباره چیشد

لعنت بهت مهلقا ؛ دیگ چیکار کردی
اخه چیکار به این زنه داری تو
تا جونمو نگیری خیالت راحت نمیشه

بی حوصله از جام بلند شدم ؛ سمت آشپزخونه رفتم
چراغو روشن کردم

با دیدن سایه بلند رو یخچال
جیغ بلندی کشیدمو داد زدم : سمیررر

برق آشپزخونه روشن شد

سمیر- هیس اروم منم

دستمو رو قلبم گذاشتمو گفتم : ترسیدم هوووف

یاس- سمیر چیزی شده؟؟ صدای چی بود

شیده

سمیر - حالا دزد باشه باید اینحوری جیغ بزنی؟؟

- بیا یاس تو اشپزخونه ایم

با موهای پرشیمون وارد اشپز خونه شد

خمیازه ای کشیدو گفت : چرا اینجاين؟؟

- بچه ها به اتفاقی افتاده

سمیر - چيشده؟؟

- زنعمو الان زنگ زده گفته با مهلقا دعواش شده

گفته مهران حتما بره خونه

من كه ميدونم الان ميگه بايد از هم جداشين

با گريه رو صندلي نشستم

سمیر - یعنی چی؟؟ کی زنگ زده؟؟

- الان

سمیر- مهران رفت ؟ چرا به من زنگ نزد

خوب دعواشون شده چرا مهرانو اين موقع شب كشونده اونجا

- معلومه ديگه ؛ مهران پيش من نياشه

یاس- چه ربطی به تو داره

- نمیدونم ؛ ولی زنعمو ربط میده

وایی

سمیر - ای بابا

باز داستان جدید راه انداختن

من فردا میرم خونه نمیزارم اتفاقی بیافته ناراحت نباش خوب؟؟

شیده- اون دفع ای یادت نیست ؟؟

یاس- مگه اون دفع ای چی شده؟؟!!!

شیده - هیچی

سمیر- الان پاشو بریم بخوابیم

فردا صبح میریم خونه ببینیم چه خبره

سرمو به صورت تایید تکون دادم

یاس- پس من پیش شیده میخوابم

سمیر- باشه ؛ شب بخیر

از رو صندلی بلند شدم ؛ دوتایی سمت اتاق خواب رفتیم

رو تخت نشستم

یاس- بابا چیزی نشده که چرا اینقدر ناراحتی

مامانش هرچیم که بگه باز مهران از تو که نمیگذره

- دلشوره دارم

یاس- قربونت برم ؛ ناراحت نباش درست میشه

فردا صبح برو خونشون ؛ ببین چه خبره

سرمو به صورت تایید تکون دادم

یاس- بیا بخوابیم

دوتایی روتخت کنار هم دراز کشیدیم

سمیر - دخترا بیدارشین بریم

- سلام صبح شده؟؟

سمیر - اره پاشو بریم خونه

- باشه؛ یاس بلند شو

یاس- سلام ؛ منم بیام ؟؟

سمیر - بیا بعد میبرمت خونه

از جامون بلند شدیم ؛ لباسمو پوشیدیم

بدون خوردن صبحونه از خونه بیرون زدیم ؛ سوار ماشین شدیم سمت خونه عمو اینا حرکت کردیم

(شیده)

وارد خونه شدیم ؛ استرس همه وجودمو فرا گرفت

یاس- من نمیام تو

سمیر - نه بیا

دستمو بین دستای یاس گذاشتم ؛ نمیدونستم این حجم استرس از کجا میومد

وارد خونه شدیم ؛ زن عمو رو میل نشسته بود

یه دور به خونه نگاه کردم از مهران خبری نبود

زنعمو - چی دیگ میخواین از جونمون ؛ ارامش که نذاشته اون مادرت ؛ توام که ارامش پسر مو گرفتی
دیگه چیه ؟؟؟

- یعنی چی ؟؟ چرا اینحوری حرف میزنید
مهران کجاست ؟؟

زنعمو - مهران مرد

- چی میگی

سمیر - مامان باز چپشده ؟؟

زنعمو - لطفا تو دخالت نکن سمیر ؛ این موضوع باید همینجا تموم شه
مگه مهران پسر من نیست؟؟ من نمیتونم واس زندگی پسر دخالت کنم ؛ هرچی بین تو مهران بود تموم شد

ناباورانه نگاش میکردم ؛ میخواستم جیغ بزنم
بگم ساکتشووو لعنتی

مهران با چشمای به خون نشسته از اتاق خواب بیرون اومد و آروم زیر لب گفت : خواهش میکنم مامان بس کن

زنعمو - بزار روشنت کنم ؛ من نمیتونم مادرتو خانوادتو تحمل کنم ؛ مهرانم به همین زودیا ازدواج میکنه

- مهران چی میگه؟؟

داد زدم : چی میگیی تو هان ؟؟؟

چپشده یه شبه فهمیدی ما بدرد هم نمیخوریم ؟؟

یه کم دیر فهمیدی چون ما از هم جدا نمیشیم

مهران میخوای اینجا بمونی؟؟

بدون هیچ حرفی سربه زیر شد

با بغض داد زدم : مهران

سمیر - یاس شیده رو ببر

- نههه باید معلوم شه ؛ باید بفهمم تکلیفم چیه

مهران نمیخواهی حرف بزنی نه ؟؟

زنعمو - الان به بایات زنگ میزنم ؛ تکلیفتو مشخص میکنه

گوشام دیگه صداشو نمیشنید ؛ چشمام تار میدید

داشتن با من چیکار میکردن

اون

اون مهران منه ؟؟ اون همه کس منه؟؟

مهران من گذاشته اشک منو در بیارن

امکان نداره

سمیر باصدای بلندی داد زد : کافیه مامان

بسه بسه

زنعمو - اون دختر حروم زادس ؛ معلوم نیست از کجا اومده

با چشمای گرد شده نگاش میکردم؛ بدو سمتش رفتم

چنگی به یقش زدمو گفتم : من حروم زاده نیستم

مادر من یه فرشتس لعنتی

مادر من فقط بخاطر نداریش اینکارو کرد

خدا لعنتتون کنه

لعنتتون کنه

یاس- بریم شیده ؛ اینجا جای تو نیست

دستمو کشید از خونه بیرون زدیم

بدون اراده بدو کردم

دویدم ؛ نمیدونستم چرا فقط باید می رفتم
می رفتم ...

یاس - شیده صبر کن تورو خدا

سمیرو بابا تکیه به ماشین ایستاده بودن

بابا با دیدنم ستم اومد ؛ بدون هیچ حرفی منو تو آغوشش فشرد

با بعضی که داشت خفم میکرد ؛ زار زدم : بابا اینا چی میگن
من حروم ...

نذاشت حرفمو ادامه بدم ..

بابا - هیس عزیز دلم ؛ هیس بابایی
نگو دلمو اتیشو نزن

یاس- اگه اینطور نیست پس چرا میزاری هرکسی به همین راحتی دل دخترتو بشکونه

چطور به خودتون اجازه میدیدن خانمتون به دخترش بگه حروم زادس
چطور؟؟

چرا نمیرید از دخترتون دفاع نمیکنید؟؟ الان چرا اینجا ایستادین ؛ میخواین به شیده بگید ؛ اره دخترم حق با مادرو زنعموته از
پسر عموت دلبکن و همه چی بسپر به زمان
مگه نه؟؟؟

بابا مات مبهوت زل زده بود به یاس ؛ خودمم تعجب کرده بود

سمیر- یاس اروم باش ؛ این چه حرفایی که میزنی

بابا - اشکالی نداره

سوار شو بریم خونه حرف میزنیم

ياس- منم ميام

- لازم نیست عزیزم ، من خوبم

سمیر - تو بمون

- اخه ..

سمیر آروم دستمو کشید ؛ کلافه سر جام ایستادم
به رفتنشون نگاه کردم

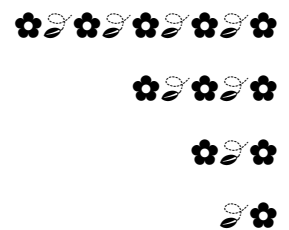
سمیر - بریم برسو نمٹ

پس مهران کو ؛ دستم بهش برسه تیکه تیکش میکنم

سمیر بزور دستما مو گرفتو : خوب خوب حالا بیا تو ماشین

- نمیخواه

#پارت 321



(یاس)

سمیر - آروم باش لطفا
دادنزن

- نمیخوام ؛ نمیخوام اروم باشم

بی جون نگاش کردم گفت : چجوری اروم باشم؟؟

بغضم ترکیدو با گریه گفتم : قیافه شیده جیگرمو میسوزونه نمیتونم اروم باشم قلبم شکسته
درد میکنه

چرا اینجوری شد ...

سمیر - بیا سوار ماشین شد

کمکم کرد سوار ماشین شم ، خودشم سوار شد

نگاهی بهم کردو گفت : میشه سرتو بزاری رو پام ؟؟

بدون هیچ حرفی کاری که گفتو انحام دادم ؛ اشک از گوشه چشمم سر خورد

دستاشو لای موهام فروکردو گفت : دور دونه من

- چرا اینجوری شد؟؟

سمیر - نمیدونم

آهی کشیدم : درست میشه؟؟

+ درستش میکنم

- منو میبری پیش شیده؟؟

+الان بهتره که نری

- من اینجا اروم نمیشم ؛ شیده میمیره من میدونم

تورو خدا منو ببر خونتشون ؛ اون اونجا تنهاس

تو اون خونه کسیو نداره

من باید امروز پیشش باشم ؛ دلم ارومو قرار نداره

+باشه آروم بگیر جونم ؛ الان میبرمت

- مرسی

ماشینو روشن کردو سمت خونه شیده اینا راه افتاد
سرمو چسبوندم به شیشه پنجره ؛ قیافه شیده لحظه ای از جلو چشم کنار نمیرفت
قلبم بی قرار تر از همیشه بود ؛ انگار باهمه وجودم میتونم حسشو درک کنم

جلوخونه شیده اینا توقف کرد ؛ دوتایی زل زدیم
به در خونه

سمیر - میخوایم نریم تو ؟؟

بدون هیچ جوابی پیاده شدم ؛ زنگ خونرو فشردم
سمیرم پیاده شد

شیما- کیه؟

سمیر- منم باز کن

در با صدا تیکی باز شدو وارد خونه شدم ؛ نفس عمیقی کشیدم
همراه با سمیر وارد خونه شدیم ...

شیما- چیزی شده؟؟

سمیر- کجان؟؟

شیما- تو اتاق شیده

- من میرم پیششون

منتظر جوابشون نموندم ؛ سمت اتاق شیده رفتمو در زدم

مهرداد - شیما گفتم میخوایم تنها باشیم

درو باز کردم و وارد اتاق شدم

- منم

شیده - یاس

مهرداد بدون اینکه پلک بزنه ؛ زل زده بود بهم

مهرداد - میدونستم میای

تمسخر خندیدمو گفتم : معلومه که میام

شیده - بابا شما میگی من از مهران جدا شم ؟؟؟

مهرداد - این بهترین راهه

شیده - مهران نظرش چیه؟؟

مهرداد - زنعمو نمیزاره نظری بده

- میشه مارو تنها بزارین ؟؟؟

نگاه غمگینی بهم کرد و از جاش بلند شد و از اتاق بیرون رفت

- شیده نگام کن ؛ نمیزارم از هم جداشین

میرم پیش مهران خوب؟؟

نفس بکش دورت بگردم

با بعض گفتم : لعنتی حرف بزن ؛ اینجوری زل نزن به من

بزن تو گوشم

داد بزن

گریه کن

بدون هیچ حرفی زل زده بود به من ؛ انگار زیونش بند اومده بود

هق زدمو سرشو محکم تو بغلم فشردم

شیده - یاس من حتی نمیدنم چیشده ؛ یعنی چی که دعاشون شده

یعنی چی که جدا شین

- مشخص میکنیم ؛ منو تو کنار همیم ؛ هیشکی نمیتونه دیگه اذیتمون کنه

صدا زنگ موبایلم بلند شد ؛ دستمو تک جیپم فرو کردم جواب دادم

- سلام

سوگند - معلوم هست کجایی ؟؟ مگه قرار نبود صبح بیای خونه الان ظهر شده

- مامان برا شیده یه مشکلی پیش اومده پیشتم

میام یه ساعت دیگه

سوگند - یه ساعت دیگه خونه ای

بدون هیچ حرف دیگه ای گوشو قطع کردم

شیده از جاش بلند شد

- کجا؟؟

شیده - تو برو خونه من بهت زنگ میزنم

الانم میرم پیش مهلقا

باید همه چی همه چیو بهم بگه

- میخوای بمونم؟؟

شیده - نه برو ، بهت زنگ میزنم

گوشو بوسیدمو گفتم : پس منو بی خبر نذار

سرمو بصورت تایید تکون دادم و از اتاق بیرون رفتم

مهردادو سمیر در حال حرف زدن بودن ؛ با دیدن من حرفشونو قطع کردم

سمیر - بریم؟؟

سرمو بصورت تایید تکون دادم

(شیده)

- کجاست؟

شیما- کی؟؟ آهان مامان؟؟

تو اتاقشه

بدون هیچ حرف دیگه ای سمت اتاقش رفتم ؛ بدون اینکه در بزنم وارد شدم

رو تخت نشسته بود ؛ زانوهایشو تو شکمش جمع کرده بود

مهلقا - برو بیرون میخوام تنها باشم

در اتاقو قفل کردم

چراغو روشن کردم و سمتش رفتم ؛ رو به روش رو تخت نشستم
دستم رو شونه هاش گذاشتم و داد زدم : چی میخوای از جون من

بدون هیچ حرفی نگام میکرد

با صدا گرفته ای گفتم : میدونم ازم متنفری

ولی منم ازت متنفرم میفهمی؟؟

چی میخوای از جون من

چی میخواییییییی

مهلقا - بسه بس کن ؛ من تقصیری ندارم

این بار من تقصیر ندارم

مگه تو نمیدونی اون زن از من بدش میاد

مگه تو نمیدونی همیشه دوست داشت از مهران جدایی؟؟

حالا منو کرده بهونه ، میخواد پسرش با خواهرزادش ازدواج کنه ؛ اومده گفته مهلقا اینحور کرد

خودش اومد اینجا؛ گفت تو از پسرش دور شی

منم گفتم به من ربطی نداره به پسرش بگو ازش دور شه

شروع کرد به فحش دادن ؛ گفت ...

- خوب چی گفت؟؟ چرا حرفتو کامل نمیزنی؟؟

مهلقا- من هیچوقت از تو متنفر نبودم ؛ فقط حس کردم

تو باعث دوری منو مهرداد شدی

- چرا گفت من حروم زادم؟؟ مگه تو مادرم نیستی؟؟

مهلقا- اون نميخواه تو باهاشون باشي بفهمم
تقصير من نيست ؛ من كاري به تو مهران ندارم

- چرا چرااا نخوااد

چراااا

مثل ديونه ها از جام بلند شدم ؛ سمت ميز كنار تخت رفتم هرچي كه رو ميز بود ريختم زمين

مهلقا - اروم باش شيده

- نميفهممتون ؛ نميفهمم

يعني چي كه تموم شه چرا نميگيد چيشده؟؟

مهلقا - اروم باش ؛ با مهران حرف بزن

- اون حتي نگام نكرد ؛ نگام نكرد

مهلقا - بايد باهاش حرف بزني دليلشو بپرس

اگ اون خواست بره ؛ توام بزار بره

نميدونستم بايد چيكار كنم ، گيجتر ار هميشه بودم

ار اتاق بيرون زدم

به دنبال گوشيم ست اتاقم رفتم

موبايلمو از تو كيفم دراوردم

شماره مهرانو گرفتم

بعد از چند بوق صدای خستش پيچيد تو گوشم

مهران - جون دلم

قلبم لرزيد ؛ با گريه گفتم : بيمعرفت

تنهام گذاشتی تو سخت ترین شرایط اره؟؟

مهران - نمیخواستم بیشتر دعوا ادامه پیدا کنه

- حتی وقتی بهم گفت حروم زاده؟؟

مهران - بهم وقت بده تا درستش کنم

- وقت؟؟ دیگ چیزی درست نمیشه

با حرص گوشیه قطع کردم ..

سرمو رو بالشت گذاشتم ؛ به پهلو دراز کشیدم
آروم اشک ریختم

شیما - میشه پیام تو

حتی حوصله جواب دادنم نداشتم
کنارم روتخت نشست

اهنگی پلی کرد ؛ سرشو رو دستام گذاشت

کجا باید برم
که یه دنیا خاطرت تورو یادم نیاره
کجا باید برم
که یک شب فکرتو منو راحت بزاره
چه کردم با خودم که مرگو زندگی واسم فرقی نداره

شیما- خوب نیستی میدونم ؛ ولی مامان ایندفع واقعا بی تقصیر بود ؛ من خونه بودم که زنعمو اومده

- چی گفتن؟؟ چیشده؟؟

باورت میشه هنوز نمیدونم چیشده

شیما- راستش گفت

- جون به لبم نکن شیما بگو

شیما - نمیدونم عمو بابا چی گفتن که شنیده ؛ گفت شیده حروم زادس؟ مامان گفت نه کی گفته
گفت خودم شنیدم بعدشم ادامه داد که من اونو تو خونم راه نمیدم ؛ دختر تو باشه و حروم زادم باشه
بهش بگین از پسر دور شه

- چرا من حروم زادس؟؟

شیما- نمیدونم ؛ انگار دارن یه چیزو از ما پنهون میکنن
دعوی مامان و بابا بخاطر عکس یه زن
فرق گذاشتن مامان بین منو تو
نمیدونم ؛ شیده من نمیخوام تورو اینجوری ببینم
همه چی درست میشه

- آخرش مارو از هم جدا کرد ؛ خستم

خیلی خستم ...

کاش میخوابیدمو دیگه بیدار نمیشدم
میدونی وقتی مامان اذیتم میکرد ؛ فقط یکی بود که بیاد پیشمو منو از همه دور میکرد
وقتی دلم میگرفت یکی بود که خوبش کنه
وقتی همیشه تنها بودم ؛ یکی بود که تنها نبودم

دیگ پوچم ؛ دیگ تنها شدم

از امروز من فقط زندهم ...

- شیما

شیما- جونم

- کاش بود ؛ کاش خواب بود ؛ کاش بیدار میشدم تو بغلش ؛ بازم بغلم میکردو میگفت : من پیستم

شیما- خوب نیستی میدونم ؛ ولی مامان ایندفع واقعا بی تقصیر بود ؛ من خونه بودم که زنعمو اومده

- چی گفتن ؟؟ چیشده؟؟

باورت میشه هنوز نمیدونم چیشده

شیما- راستش گفت

- جون به لبم نکن شیما بگو

شیما - نمیدونم عمو بابا چی گفتن که شنیده ؛ گفت شیده حروم زادم؟ مامان گفت نه کی گفته
گفت خودم شنیدم بعدشم ادامه داد که من اونو تو خونم راه نمیدم ؛ دختر تو باشه و حروم زادم باشه
بهش بگین از پسر دور شه

- چرا من حروم زادم؟؟

شیما- نمیدونم ؛ انگار دارن یه چیزو از ما پنهون میکنن
دعوی مامان و بابا بخاطر عکس به زن
فرق گذاشتن مامان بین منو تو
نمیدونم ؛ شیده من نمیخوام تورو اینجوری ببینم
همه چی درست میشه

- آخرش مارو از هم جدا کرد ؛ خستم

خیلی خستم ...

کاش میخوابیدمو دیگه بیدار نمیشدم

میدونی وقتی مامان اذیتم میکرد ؛ فقط یکی بود که بیاد پیشمو منو از همه دور میکرد

وقتی دلم میگرفت یکی بود که خوبش کنه

وقتی همیشه تنها بودم ؛ یکی بود که تنها نبودم

دیگ پوچم ؛ دیگ تنها شدم

از امروز من فقط زندهم ...

- شیما

شیما- جونم

- کاش بود ؛ کاش خواب بود ؛ کاش بیدار میشدم تو بغلش ؛ بازم بغلم میکردو میگفت : من پیشتم

(یاس)

بی حوصله رو تخت نشستم

مامان - اصلا معلوم هست کجایی تو

- مامان اصلا حوصله ندارم

ار جام بلند شدمو در اتاقو بستم

خدایا این دیگه چجور مصیبتی بود

صدازنگ موبایلم بلند شد ؛ نگاهی به صفحه گوشی کردم سمیر بود جواب دادم

- سلام

+کجایی یاس

- الان اومدم خونه

+من با مهران حرف زدم ؛ خیلی داغونه

وضعیت خیلی خرابه ؛ مثل اینک دختر خالم به مامانم گفته عاشق مهرانه

اونم این داستانارو راه انداخته که مهران باید با خواهر زادم ازدواج کنه

- یعنی چی؟؟ مهران مگه روزه سوکت گرفته ؟؟؟ چرا حرف نمیزنه ؟؟

+وضعیت اینجا داغونه؛ فقط باید یکاری کنیم

مهران و شیده همو ببینن

من مهرانو میارم بیرون ؛ الان روش نمیشه شیده رو ببینه بخاطر حرفای مامان

من به یه بهونه میارمش تو هم با شیده بیا

- باشه الان میرم دنبالش ؛ فعلا

گوشیو قطع کردم و کیفمو برداشتم از اتاق بیرون زدم

بهار- توجهه ؟؟ باز کجا به سلامتی

- هیس خاله ؛ واجبه بایدد برم

بهار- چی شده مگه ؟؟

- هیچی بیام بهت میگم ؛ مامانم باتو فعلا

بدو سمت حیاط رفتم ؛ کفشامو پوشیدم

از تاکسی پیاده شدم ؛ جلو درخونه شیده اینا ایستادم

موبایلم درآوردم به شیده زنگ زدم

شیمما- سلام

- سلام ؛ شیده کجاست ؟؟

شیمما- الان خوابید

- میشه بیدارش کنی ؛ واجبه

بعد از چند بوق صدایش پیچید تو گوشم

شیده -هوم ؟

- شیده پاشو بیابرون بایدبریم جایی

شیده - کجا؟ جون ندارم

- وای وقتی میگم بیا ؛ حتما واجبه
من دم درتونم زیادمنتظم نزار

گوشیو قطع کردم ؛ منتظرش ایستادم

شیده - چرا اومدی اینجا؟

- باید بریم پیش مهران

شیده- اونکه زبونشو موش خورده نمیتونه حرف بزنه

بدون توجه به حرفش به سمیر پیام دادم بیاد

شیده - خوب کجا بریم ؟

خواستم جوابشو بدم که سمیرکنار پامون ترمز زد

- بیاشیده

سوار ماشین شدیم ؛ مهران نیم نگاهی به عقب کردم و دوباره سرشو برگردون

مشغول بازی با ناخنانش بود

شیدم ناراحت تکیه به صندلی نشسته بود

(شیده)

سمیر - خوب پیاده میشدید؟؟ یا ما پیاده شیم

مهران - چرا به من نگفتی کجا میریم

از رو حرص خنده ای کردم و گفتم : منم علاقه ای نداشتم که پیام ؛ یعنی خبر نداشتم

سمیر چرا آقا رو آوردی ما باهم حرفی نداریم

مهران - من همچین منظوری نداشتم

- چرا دقیقا منظورت همین بود

مهران - من منظورم این نبود شیده

با اخم سمت برگشت ؛ نگاهی بهم کرد

با پشت دست اشکمو پاک کردم و گفتم : یاس ما حرفی باهم نداریم

من یه روزه فروخته شدم ؛ راستش زیاد بد نشد

بعضی‌ها رو شناختم

کسایی که فقط برا حال خودشون با احساس هرکس بازی میکنن

مهران - کافیه شیده

- بریم یاس

یاس- یه لحظه صبر کن شیده

مهران یعنی هیچ حرفی نداری بزنی ؟ هیچ توضیحی؟؟

سمیر- بهتره ما پیاده شیم یاس

از ماشین پیاده شدن ؛ بینمون سکوت شد

هر دو سکوت کرده بودیم ؛ مهران سربه زیر شده بود

- نمیخوای تکلیفمو مشخص کنی؟

میخوای بمونی؟؟ یا میخوای دیگران برات تصمیم بگیرن

مهران - من شرمندم شیده ؛ نمیتونم تو چشمات نگاه کنم من از تو دست نمیکشم

- پس چرا اون روز دنبال نیومدی؟؟

مهران - اون مادرمه شیده ؛ باید ارومش کنم

- آره راست میگی

مهران - شیده چت شده ؟؟ چرا با من مثل غریبه ها رفتار میکنی؟؟

مگه من تو تنهایی ومشکل کنارت نبودم ؟؟

چرا تو همش پشتمو خالی میکنی

یجوری نگام میکنی که انگار من مقصرم

یجوری رفتار میکنی که انگار غریبم

- میدونی مشکل منو تو چیه؟؟

مشکل ما اینجاست که دنیای که برا عشقمون ساختیم

باهم خیلی فرق میکنه

من حاضر بودم تموم مشکلامو با عشقی در میون بزارم که درکم میکرد

ولی تو حاضر نشدی با من در میون بزاری پشت دیگران قایم شدی که مثلاً جو رو اروم کنی

من اگ جای تو بود روبه رو همه وایمیستادم

پشت دیگران قایم نمیشدم

خوب؟؟

پس پیش من حرف ار عشق نزن

بدون هیچ حرف دیگه ای از ماشین پیاده شدم

سمت یاس رفتم

یاس- چیشده؟؟

- بریم

بدون هیچ حرفی راه افتادم ؛ دستشو دور بازوم حلقه کرد
هر دو سکوت کرده بودیم

میخواستم از اونا دورشیم نا راحت گریه کنم

- یاس؟

یاس- هوم

- میشه بغلم کنی؟؟

یاس- بیاقربونت برم

محکم تو بغلم فشردمشو اروم هق زدم
من بدون اون نمیتونم

نمزم بارون رو سرمون و خیس میکرد

یاس- بهت چی گفته؟؟

- پشیمونی نبود تو صداش ؛ حتی نگام نکرد

اون دیگه دوستم نداره یاس

منو دیگ دوست نداره

من بدون اون نمیتونم زندگی کنم

نمیتونم

یاس همراه با من اشک ریخت : دوستت داره. اینو تو چشمات دیدم
مطمعنم دوستت داره

- تنهام گذاشت ؛ بهم پشت کرده
من انتظارم زیاد بود که فکر کردم منو به مادرش ترجیح میده

من بیگناهم ؛ حتی اگ حروم زاده باشیم

مهران - شیده

درست شنیدم صدای مهران بود؟! !!!

سرمو بلند کردم
مهران با لباس خیس شده رو به روم ایستاده بود

اشکام سر رو گونه هام

با قدمای بلند سمتم اومد ؛ محکم منو تو بغلش فشرد
کنار گوشم با گریه گفت : تا قیامت دوستت دارم

- مهران

مهران- هزار تموم کنن این بازیو تموم کنن
دیگ نمیتونن تو زندگیم دخالت کنن

امروز میرم پیش عمو ؛ باید به تموم کاراش اعتراف کنه
باید بگه شما حروم زاده نیستین چه مادری دارین
این بازی مسخرو تمومش کنن

- یه کم دیر یادت اومد

مهران - نه نه شیده ؛ من فقط حواستم مامانو اروم کنم

ولی حال الانت ...

- بریم یاس

مهران - تورو خدا صبر کن

بدون توجه بهش راه افتادم

مهران - صبر کن

صبر کن

از پشت دستمو کشید ..

داد زدم : ولم کن ؛ ولم کن

من تو این دو روز من مردم میفهمی؟؟

چون فکر کردم نیستی

دیگ نیستی

مهران - فقط خواستم همه چیو روشن کنم

منم به اندازه تو ناراحتم

به اندازه تو بی تقصیرم

میتونی بفهمی؟؟

- مهران من من ..

لبای گرمشو رو لبم حس کردم ؛ آخ بوش

بوش ..

دلم برات تنگ شده

مهران - دل منم عزیز دلم

- ترسیدم

مهران - لعنتی من بدون تو هیچم ؛ از چی ترسیدی
دورت بگردم

سرشو تو بغلم فشردم اروم با گریه گفتم : دوستت دارم

مهران - منم دوستت دارم زندگیم

ببخشید شیدم

ببخشید

سرمو به صورت تاییید تکون دادم

سمیر - بچه ها سرما میخوریم بهتر بریم تو ماشین

نگاهی به لباسم کردم خیس خیس بود

یاس- بریم تو ماشین

سمت ماشین راه افتادیم

سوار شدیم

مهران - من به عمو زنگ میزنم ؛ میگم ما همه چیو میدونیم

اگ اون به همه واقعیت رو نگو ما میگویم

سمیر - اره بهترین کاره دیگ سکوت کافیه

واقعا بچه ها دارن اذیت میشن

فقط بهش زنگ بزن به باهش قرار بزار تا بتونیم قشن باهش حرف بزنیم

مهران- باشه پس زنگ میزنم

سمیر از تو آینه نگاهی به یاس کردو گفت : شمارو کجا ببرم ؟؟

یاس- بریم خونه ما

فقط شیده مامان پوستمو میکنه

زیاد جدی نگیر رفتارشو

خندیدمو : باشه ؛ بریم

ماشینو روشن کردو راه افتاد ؛ دلشوره عجیبی داشتم

یعنی بزودی همه چی درست میشه؟

یا داغونتر ؟؟

راز مهردادو مامان بر بلا میشه؟؟

خدایا خودت بخیر بگذرون

(یاس)

جلو خونه از ماشین پیاده شدیم

شیده - خدا بخیر کنه

- نگران نباش همه چی درست میشه

سمت زنگ خونه رفتم و فشردم

بهار- کیه؟

- منم باز کن

بهار- خیلی عصبیه از دستت

شیده -سلام

بهار - به به گل بود به سبز نیز اراسته شد

- نگو عزیزم بلد نیستی ضرب المثل نگو

بهار - شیده اشتباه گفتم ??

- حالا اجازه بده بیایم تو

پشت چشمی برام نازک کردو از جلو دررفت کنار
وارد خونه شدیم

مامان - اینجوریه دیگه ?? سرخود شدی
آره ??

- مامان یه شب یجا موندم چرا اینجوری میکنی
خودت اجازه شو دادی
حالا تا دیشبو کوفتمون نکنی ولمون نمیکنی

شیده - ببخشید همش تقصیر من بود

مامان با حالت قهر سمت حال رفتو گفت: من دیگه حرف نمیزنم

دست شید رو کشیدمو سمت اتاقم رفتیم

شیده - ناراحت شده

- نه درست میشه

رو تختم دراز کشیدو گفت: بالینکه زیاد نرم نیست

ولی خیلی خواب میچسبه

- نه پس تخت تو نرمه ؛ بچه پرو

شیده - بیا دوتایی روش بخوابیم

- تو بغل تو ؟؟ عمرا

شیده - میای

خندیدمو سمتش رفتم کنارش رو تخت دراز کشیدم
همو بغل کردیم

شیده - نمیدونم دلم میخواد همه چی معلوم شه یا نه

- دیوونه چرا معلوم نشه؟؟

شیده - من همیشه تنها بودم ؛ انگار با بودن همه بازم تنها بودن
میترسم ..

- از چی؟؟!!

شیده - از اینکه مامانم منو نخواد

- هیس

دیوونه

مامان هیچوقت از تو نمیگذره؛ دیگ نمیگذره
مطمئن باش

مامان عاشق توئه ؛ عاشق اینکه ببیننت

بغلنت کنه

فقط نمیتونه پیدات کنه

شایدم بترسه خودشو معرفی کنه

ولی اگ این راز بر ملا شه ؛ مامان نمیزاره تو بری
حتی به لحظه

آهی کشیدو به سقف بالا سرش نگاه کرد

شیده - امیدوارم

- مطمئن باش ؛ ما از تو نمیگذریم
هرجا بری باهاتم
هرجااا

شیده - دوستت دارم

- منم دوستت دارم گوگولی من

شیده - به سمیر زنگ بزن ببین چیکار کردن

- اووممم، باشه

تو جام نشستم ، شماره سمیرو گرفتم

بعد از چند بوق صداش پیچید تو گوشم ...

سمیر - جانم

- سلام ؛ چه خبر!!

سمیر - با عمو قرار گذاشتیم
منتظریم بیاد

- باشه ؛ پس مارو بیخبر نزارین

(سمیر)

مهران- اومد

نگاهی به عمو کردم ؛ دستمو بلند کردم براش
با قدمای بلند سمتون اومد

عمو - چیزی شده؟؟

- بشین عمو

عمو - نگرانم کردین

مهران - بشینید میگیم

رو صندلی رو به روم نشست
با نگرانی نگام کرد

سربه زیر شدمو چاییمو لب زدم : راستش عمو من نتونستم راز نگه دار خوبی باشم
یعنی وقتی خونتون بودم ؛ شیده حرفای مارو شنید
با مهران دست به یکی کردن و ..
همه چیو فهمیدن

مهران - اصلا میدونستید شیده و یاس جاشونو عوض کرده بودن

ناباورانه نگامون کردو اروم لب زد : یاس اومد خونه من

- آره ؛ بچه ها میخوان شما همه چیو بر ملا کنین

مهران - قضیه چیه عمو ؛ چرا باید به شیده بگن حروم زاده

عمو - اونا فهمیدن خواهرن؟؟

خدایا

خدایا

فهمیدنو حرفی نزدن؟؟ حتی یک کلمه

مهران - باید این رازو برملا کنید ؛ این تنها چیزیه که دخترا میخوان

عمو - نه همیشه

همیشه

من نمیتونم ؛ نمیتونم

جواب سوگندو چی بدم؟؟ بگم بیستو یک سال دخترتو اذیت کردن

بگم به قولم عمل نکردم ؛ بگم مواظبتش نبودم

سوگند منو نمیبخشه

- ولی عمو بچه ها دیگه نمیتونن تحمل کنن

میدونی الان کجان؟؟ هستن تو خونه سوگند

ممکنه هر لحظه به سوگند بگن

دیگ اون موقع هیچکاری ازتون برنمیداد

عمو - نه من نمیتونم ؛ الان وقتش نیست

مهردان داد زدو گفت : پس کی وقتشه

بخاطر قضیه بیست سال پیش که ما توش هیچ نقشی نداشتیم

داریم اذیت میشیم

میتونی درو کنی این قضیرو

اگ شما نگید من خودم میگم

عمو - کافیه شما نمیتونید تو کارم دخالت کنید

الان وقتش نیست

- عمو لطفا آروم باش ؛ خودتون چقدر دلتون برا سوگند تنگ شده

چطور میگیدهنوز وقتش نیست ؟؟

مشکل کجاست ؟؟

وگرنه هم ما هم شما میدونیم که خیلیم دیر شده

وقتی دخترا همه چيو فهمیدن

کم کم بقیه هم میفهمن

دستشو رو سرش گذاشتوبا استرس گفت : نمیدونم

مهران- شما از چی میترسین ؟؟

هر اتفاقی که بیافته بهتر از وضع الانه

عمو - خیلی خوب من بهتون زنگ میزنم

وای به حالتون اگ تا اون موقع کاری کنید

بدون اینک منتظر جواب ماباشه ؛ از کافه بیرون زد

نگاهی به مهران کردم ؛ باحرص یه قورت ار قهوشو خوردو گفت :نمیفهمم بخدا

گفتن حقیقت اینقدر براش سخته

همش داره به خودش فکر میکنه

- ما جای اون نیستیم مهران ؛ شرایط سختی داره

مهران- شرایط بقیرو هم سخت کرده

(مهرداد)

دستامو تو جیبم فرو کردم ؛ نگاهی به جاده کردم

به ماشینا

چطور شد؟؟

بعد از بیست سال

خدایا تموم این بیست سال صبر کردی

صبر

صبر

حتی فکرشم نمیکردم این راز برملا شه

خدایا تموم شبامو دیدی

خدایا تموم این سالها با رویاش باعکساش زندگی کردم

به کی بگم بدون سوگند نفس کشیدن برام سخته

به کی بگم باورم کنه

خدایا غیر تو به کی بگم باورمکنه با نفسای شیده زندگی کردم

با بوی عطر تنش

به کی بگم من

سرمو بلند کردم ، نگاهی به کوچه روبه روم کردم

همون کوچه ای سوگند اون شب واردش شده بود

سمت خونه راه افتادم ؛ جلو در خونشون ایستادم

دستم به زنگ در نزدیک کردم

بزمنم؟؟ نه نزن

بزمن مهرداد

بزمن

زدم ...

سوگند - کیه؟؟

- منم

در رو به روم باز شد

سوگند - هیننن

باز اومدی لعنتی ؛ یاس خونس

تورو جون عزیزت برو

- نمیرم ؛ مگر اینکه همراهِ بیای

سوگند - نمیخوام ببینمت برو تورو خدا برو

- نمیرم تا نیای

سوگند - باشه باشه ؛ برو سر کوچه تا پیام

سرمو بی جون تگون دادمو سمت سر کوچه راه افتادم

با قدمای بلند ستم میومد ، الهی دورت بگردم

عزیز دلم

سوگند - چیه ؛ چی میخوای؟؟

دستمو بین دستاش گذاشتم ؛ کشیدم دنبال خودم

سوگند - ولم کن مگه دیونه شدی؟؟

- آره دیوونه شدم

سمت ماشینم بردمش

- میشه سوارشی؟؟

سوگند - چی میخوای از جونم؟؟

- لطفا سوگند حالم داغونه

بدون هیچ حرفی سوار شد ...

منم سوار شدم ؛ بدون هیچ حرفی سربه زیر شدم

سوگند - چی میخوای بگی؟؟

- سوگند

چونش لرزید اشکاش ریخت ؛ دستاشو رو صورتم گذاشت

ریشامو دست زد

با بغض گفت : تو مهردادای؟؟

با گریه گفتم : تو سوگند منی؟؟

بلند هق زدو : چیکار کردی با این دل آوارم

بازم اومدی که داغ بزنی رو دلم و بری

نمیگی دیگ نمیکشم

آره میگن رفت

یه روز سخته ؛ دو روز سخته

تو که میدونی

تو که میدونی دیگه نمیتونم

هق هقاش نمیزاشت حرف بزنه

تحمل نداشتم ؛ قلبم داشت از جا کنده میشه

لبامو چسبوندم به لباش

گرمی لباس رو لبام

دوباره وجودم آروم گرفت ؛ بعد از بیست سال

دوباره اروم گرفتم

بدون اراده تند تند صورتشو میبوسیدم

هر دو نفس نفس میزدیم

- یعنی خوابه ؟؟

میتراسم باز خواب باشه و بیدار شم

کنارم نباشی

میتراسم ...

سوگند - دخترم

- خوبه

سوگند - دخترمو ازم گرفتی

حق داشتی قولو قرارمون همین بود

حتی از دورم نیومدی به دیدنم

حق داشتی ما رفتیم از زندگی همین

من

حق زد ...

من بعد از اون روز دیگه زندگی نکردم

چجوری دلت اومد تنهام بزاری

- هرچی میخوای بگو ، بگو حق داری

دستشو زیر چونم گذاشتو سرمو بلند کرد

با گریه آروم گفت : من همون روز که یاسمو برام آوردی بخشیدمت

ما به هم نمیخوردیم

من بخاطر مادرم رحممو اجاره دادم به کسی که عاشقش بودم

تو ام اونقدر پول داشتی که تونسوی رحم یه زنو بخری

فهمیدی تا چه حد بدبختم؟؟

خدا بدجور تنبیهم ؛ بدجور مهرداد

خیلی درد داشت

هنوزم درد میکنه

تنبیهم بخاطر دروغی که مادرم گفتم

بخاطر کاری کردم ...

وقتی رو اون تخت به دست تو از دنیای دختر و نگیم جداشدم ؛ بهار زد تو گوشم و گفت هرزم

شاید کارم اشتباه بود ولی من فقط خواستم مادرم زنده بمونه

اومدی که بازم آرامشو ازم بگیری و بری پیش خانوادت

پس هنوز خدا منو نبخشیده

که بدترین تنبیه و برام در نظر گرفته

اینو گفتو ؛ خواست از ماشین پیاده شه

- سوگند نیومدم که برم

چرا فکر میکنی من راحت زندگی کردم

من بیست سال با کسی زندگی کردم که دوستش نداشتم

تو که میدونی غیر تو هیچکسو دوست ندارم

جایی نمیرم غیر پیش تو جایی ندارم که برم

عکسشو از توجیبم دراودمو گفتم : ببین سوگند

سهم من از زندگی فقط این عکست بود

من تموم این مدت چوپ اشتباه اون روزو خوردم

روزی که رفتم

یادته بارون میومد؟؟

رفتیم زیر بارون ؛ همو بغل کردیم

فکر کردم آبروم مهمتره

رفتم ...

دیگ زندگی نکردم ؛ تو شدی همه زندگیم

چشمای لعنتی نمیذاشت کسیو ببینم

مهلقا خیلی تلاش میکرد ببینمش

نمیتونستم

چشات نمیذاشت کسیو بغل کنم

نمیذاشت

بخدا نمیذاشت

همه جا باهام بود ؛ همه جا

سوگند نگو که میری ؛ حالا که پیدات کردم تنهام نزار

بدون هیچ حرفی سرشو رو پاهام گذاشتم

دستی به موهای فر خوشرنگش زدم

میشه ناز کنی ؟ نوازشت کنم !!

باهام قهر کن ، غرق خواهشت کنم !!

دل بدم به خندهات ؛ سپریلات بشم ..

الهی فداتشم

مگه میتونم تورو باکسی عوض کنم؟؟

لعنتی صدام بزن ...

سوگند- مهرداد

- جون دلم

سرشو بلند کرد نگاهی به صورتم کردو خیره به چشمام گفت : راستش دلمتنگ بود

خیلی

خیلی تنگتر از اینی که بخواد با چند ساعت از بین بره
ولی من ...

چونش لرزیدو با بغض گفت :

راستش خیلی زور زدم ببخشم
منی که به همه گفتم حق باتو بود
تو باید میرفتی

الان ..

حق زدو : الان هرچی تلاش کردم نشد ببخشم
خداحافظ

- سوگند

دستشو رو لبام گذاشتو گفت : هیس
هیچی نگو
نگو دلم ظرفیت نداره
لطفا ...

فقط یه چیزو میخوام بدونم

منتظر نگاش کردم

سوگند- اون دختری که کنار یاس منه
شیدی منه؟؟

- اره اون شیدس

بلندحق زدو خواست پیاده شد ؛ سریع دستشو گرفتم

- نرو سوگند

سوگند - ساکتشووو ساکتشو

با مشت به سینم کوبیدو داد زد: با جیگر گوشم چیکار کردی هان

دخترم زجر کش کردی نامرد

شیدی من تو خونم گریه کرد ؛ گریه از نامردی زنت گفت

من نفهمیدم

گفت منتظر مادرشه

من نفهمیدم

تو پست فطرتی ؛ حق نداشتی با دخترم اونکارو کرده باشی

اون امانت بود ؛ میدونی من چجوری از امانتت مراقبت کردم نامرد

(سوگند)

نمیتونسم دیگ اونجا بمونم ؛ چشمای اشکی شیده لحظه ای از جلو چشم کنار نمی رفت

دستم از بین دستاش کشیدمو سمت خونه راه افتادم

زل زدم به خیابون

چطور شد یهو ؟؟ چطور ممکنه

یاس و شیده باهم آشنا شن ؛ الان شیدم تو خونه ی منه

پیش من

موبایلمو از تو کیفم دراوردم شماره بهارو گرفتم

بهار- کجا غیبت زدد؟؟

- بیا بیرون سر کوچم ؛ یاس نفهمه

بهار- چیری شده ؟؟

- منتظرم

گوشیو قطع کردم ؛ تکیه به دیوار ایستادم

سرمو چسبوندم به دیوار

اشکام سر خورد ؛ خدایا کی تموم میشه؟؟

کی میگذره ??

دیگه نمیکشم ، چرا تموم نمیشه

چرا جونمو نمیگیری راحتشم

بهار - چپشده سوگند

بدو هیچ حرفی

خودمو تو بغلش جا دادمو با گریه گفتم : بهار شیدی که تو خونمونه بهاره

بهار - چی

- آره شیدس ؛ دختر من

من چطور نشناختمش ؛ لعنت به من

بهار - پس حدسمون درست بود

- بهالار میخواد داد بزnm ؛ شیده با گریه اومد خونمون

یادته ??

فقط یه اتاق ازم فاصله داشت

دستاشو گرفتم

موهاشو ناز کردم ؛ چطور نفهمیدم

چطور نفهمیدم شیدی منه

وای اگه بفهمه من مادرشم ، حتما منو نمیبخشه

حتما میگه چرا تنه‌اش گذاشتم
چرا دادمش دست کسی که زجرش دادن
خدایااا چرا جونمو نمیگیری خلاصم کنی
زره زره داری جونمو میگیری

چطوری به دخترم بگم من مادرتم

بهار - هیس سوگند آروم باش ؛ اونا تورو دوست دارن هردوشون
اونا میدونن تو چقدر دوستشون داری و چه سختی کشیدی

- تو داری میگی اونا میدونن؟؟

بهار - آره دیگه ؛ پس چرا اینقدر بهم نزدیکن
اینقدر مشکوکن
جز اینکه بدونن قضیه چیه

گوشام سوت میکشید ؛ چشمام تار میدید
دیگ پاهام جون ایستادم نداشت

دستای بهارو فشردم تا بتونم سرپا وایسم

بهار - سوگند
سوگند ...

پخش زمین شدم

بهار - سوگند خوبی؟؟

چند بار پلک زدم ؛ نگاهی به سرم تو دستم کردم گفتم : چیشده؟؟

بهار - فشارت افتاد آوردمت اینجا

-اهوم

بهار - میدونی یاد چی افتادم؟؟

- چی ...

#پارت 345

🌸🌸🌸🌸🌸🌸

🌸🌸🌸

🌸🌸

🌸🌸

بهار - یاد اون روزی که تو خونه مهرداد دیدمت بی جون

رو رمین افتادی

- دوتا کشیدم نوش جان کردم

خندیدو گفت: آره ؛ وای وقتی که گفתי میخوای حامله شی ازش دنیا رو سرم خراب شد

- چه روزای بود

بهار - بگو ه روزایو پشت سر گذاشتیم

به زندگی الان که نگاه میکنم ؛با همه بد بختیا

از گذشته بهتره

تک خنده ای کردم : برا من مثل قبله ؛ حتی این روزا سخترم شده

بهار - مهردادو میخوای چیکار کنی؟؟

- هیچی ؛ اون خودش میره ؛ مثل دفع قبل

بهار- ولی غلط کردم خاصی تو چشاشه

با خنده مشت زدم به بازو شو گفتم : الان وقت مسخره بازیه

بهار- نه ؛ ولی دلم برا خندهات تنگ شده بود

- دیونه

دستاشو بین دستام گذاشتو بوسید

بها- غصه هیچیو نخور ؛ شیده مال ماست
من مطمئنم اون دختر منتظره که بری سمتش

با بغض نالیدم : میخوام ببینمش
میخوام بوش کنم

میخوامش بهار ؛ دلم برا همه روزای گذشته تنگه
دلم برا مادری کردنش
موهاشو شونه بزنم
تو چشمای خوشگلش نگاه کنم ؛ بگم چقدر دوستت دارم
بهار نیمه ای از وجودمو پیدا کردم

با گریه دستامو گرفتمو محکم فشردو گفتم : آره پیدا شده سوگند

محکم بغلش کردم ؛ تو بغلش زار زدم
نمیدونم خوشحال بودم یا ناراحت
ولی دلم آشوب بود
آشوب تر از همیشه
این بار پای عشقم وسط نبود
پای قلبم وسط نبود

این بار پای دخترم وسط بود
دختری که بیست سال پیش ازش گذشتم
نیمه ای از وجودمو از خودم جدا کردم
حالا اومده پیشم
تو خونه ی من
کنار من نفس میکشه ؛ تو خونه ی من راه میره
با من حرف میزنه

کاش بغلت کنم ؛ موهای نازتو نوازش کنم
بوت کنم
هنوزم بوی بچیگاتو میدی؟؟
هنوز بوی تنتو یادمه
روزی که ازم جدا شدی

- بریم خونه بهار ؛ میخوام ببینمش

بهار - صبر کن پرستارتو صدا بزنم ؛ سرمو از دستت بکشه

با لبخند چنگی به قلبم زدم ...

کاشکی میشد بهت بگم صداتو دوست دارم
سادگیاتو دوست دارم
خستگیاتو دوست دارم

باسوزش کشیده شدن سرم از تو دستم سرمو بلند کردم

- بریم ؟؟

بهار - بریم

(پاس)

شیده - مامان اینا نیستن؟؟

- نه چرا بیخبر رفتن

با صدای زنگ در بدو سمت در رفتم

سمیر - سلام خانم

- چ خبر؟؟

مهران - راضی نمیشه ؛ میگم نمیگم

- اه اینم فقط بفکر خودشه

اتفاقا نگه بهتره ؛ چون مامان من هنوز عاشقشه

زود میبخشتش

ولی کور خونده من نمیزارم

سمیر - نفس بکش یه لحظه

شیده - اه چرا اینکارارو میکنه

مهران - بیا بریم

گونه های شیده رو بوسیدم و کنار گوشش گفتم : نگران نباش شده خودم برا مامان تعریف میکنم

شیده - فعلا قلو ی من

سوار ماشین شدن ؛ با یه تک بوق رفتن

وارد خونه شدم

پشت در ایستادم ؛ آخ خدا کی این داستان تموم میشه؟؟

اصلا تموم شدنی هست ؟؟

صدای کلید پشت در شنیدم ؛ بدو درو باز کردم

گفتم : سوپرایز

بهار- مرده شور سوپرایز تو بیرن

- خوبی سوگند جونم

سوگند - دوستت کجاس؟؟

همینجور که وارد اتاق میشدم گفتم : پیش پای شما رفت

سوگند - رفت ...

با تعجب سمتش برگشتم

- مگه میخواستی ببینیش؟؟

بهار - نه

- چی داریم بخوریم

مامان پکرو بی جون سمت مبل رفت

بهار- کوفت داریم ؛ میخوری

- نه نه من ادم با انصافیم ؛ غذای تورو نمیخورم

پشت سرخاله راه افتادم ؛ وارد آشپزخونه شدیم

- یه چیز خوب درست کن

بهار- ولم کن حوصله ندارم

- خوب چتونه ؛ چراناراحتی
مامان چشه؟؟

بهار- چیزیش نیست که ؛ خوبه
چی میخوری؟؟

سرمو سمت مامان برگردوندم ؛ زل زده بود به گلای قالی

بهار- باتواما

- ها؟؟ نمیرو

یعنی چیشده که ماماناینقدر تو فکره
نکنه مهرداد رفته سراغش

دوباره نگاهی به خاله کردم و گفتم : مطمئنی چیزی نشده

بهار- مگه قراره اتفاقی بیافته که انقدر اصرار داری

- نه

بهار- پس ساکتشو

بی حرف منتظر نیمرونشستم ...

بعد از خوردن نیمرو سمت اتاقم رفتم

رو تخت دراز کشیدم ، موبایلمو برداشتم
به سمیر زنگ زدم

بعد از چند بوق صداش پیچید تو گوشم

سمیر- سلام عزیزم

- سلام اقایی ، خوبی؟؟

سمیر- خوبم ولی فکرم خیلی درگیره

- منم

سمیر - میخوام ببینمت ؛ دلم برا بغل کردنت تنگ شده

خندیدمو گفتم : ما که الان از هم جدا شدیم

سوگند - یاس

- جونم مامان بیا تو

- من بعدا بهت زنگ میزنم ؛ گوشیو قطع کردم
منتظر مامانو نگاه کردم

لبخند مهربونی زدو رو تخت نشست

- خوب سوگی جون چته؟؟

سوگند - یادته بهت گفتم قضیه باباتو

اخم ریزی کردم و خواستم بگم نه که نداشت حرف بزنمو ادامه داد

سوگند - وقتی فهمیدم مہرداد زن دارو زنش نازاس

قلبم شکست

ولی خوب بخاطر مادرم مجبور بودم رحممو اجاره بدم

حرفاش برام گنگ بود ؛ داره چی میگه

رحم اجاره ای

بودن با مرد زن دار

سوگند- راستش من

- مامان تو چیکار کردی؟؟

سوگند - تو خوبی؟؟ چرا رنگت پریده

نفسم تو سینه حبس شد . داد زدم

مامااان تو چیکار کردی

رحمتو اجاره دادی؟؟؟؟

آرہ

آرہ

سوگند - من که اینارو برات گفته بودم

هههه -

ما امان دروغه

بخدا دروغه

دروغہ .. مامان من

سوگند من

بگو دروغه بگووو مامان

بگو وگرنه میمیرم

سوگند - یاسم اروم باش . دروغه دروغ گفتم
آروم بگیرررر

داشتم دیونه میشدم ؛ از حودم دورش کردم
بدو از خونه بیرون زدم

بهار - یاس یااااا

سوگند - نزار بره بهار
یاس مادرت بمیرره
مادرت بمیره اینجوری نبیننت
من که برات گفته بودم

دویدم ...

دویدم ...

کجاش مهم نبود ؛ فقط میخواستم نفس بکشم

من رحممو اجاره دادم

به یه مرد زن دار

دستامو مقابل گوشام گذاشتمو داد زدم : نه دروغه

کسی حق نداره با مامان من اینکارو بکنه

نه کسی حقیق ندازه

بی جون نفس زنان ایستادم ؛ به جاده زل زدم

با بغض نالیدم

- مامانم چرا اینکارو کرد باهات

چطور اینکارو کرد باهات

صدای بوق

بوق ..

دستامو جلو صورتم گذاشتم

بهار - نمیدونم اسمشو چی سیو کرده

- به اولین تماسش نگاه کن . وقتی میرفتم تو اتاقش داشت بایکی حرف میزد

بهار - باشه

الو

..

سلام ؛ ببخشید من خاله ی یاسم

شما از یاس خبر دارید؟؟

...

-چی میگه

بهار - میگه خبر ندارم

- گوشو بده

الو

سمیر - سلام سوگند جان

- آقای دکتر شماین؟؟

دستم به دامنتون یاسم حالش بد بود از خونه زد بیرون

الان یه ساعته نیومده

سمیر - نگران نباشید من الان میام اونجا

- باشه

گوشیو قطع کردم با گریه رو به بهار گفتم : بیا بریم

بیرونو نگاه کنیم

شاید بیاد

بهار - چی بهش گفتمی

- قضیه خودمو مهربادو

بهار - دیونه شدی آره؟؟ تو نمیدونی اون رو تو حساسه

- من براش تعریف کرده بودم قبلا ؛ عادی رفتار کرد

بهم حق نداد

ولی امشب نگار اصلا خبر نداشت

بهار - یعنی چی

- نمیدونم خودمم دارم رسماً دیونه میشم

مانتومو تنم کردم از حیاط بیرون زدم

خدایا چقدر دلشوره دارم ؛ دختر تو کجایی

پاهام بی حس شده بود

انگار خون به پاهام نمیرسید

نکنه یاسم خون به پاهاش نرسه ، با گریه زل زدم به کوچه

بهار - نمیدونم اسمشو چی سیو کرده

- به اولین تماسش نگاه کن . وقتی میرفتم تو اتاقش داشت بایکی حرف میزد

بهار - باشه

الو

..

سلام ؛ ببخشید من خاله ی یاسم

شما از یاس خبر دارید؟؟

...

-چی میگه

بهار - میگه خبر ندارم

- گوشو بده

الو

سمیر - سلام سوگند جان

- آقای دکتر شما این؟؟

دستم به دامنتون یاسم حالش بد بود از خونه زد بیرون

الان یه ساعته نیومده

سمیر - نگران نباشید من الان میام اونجا

- باشه

گوشیو قطع کردم با گریه رو به بهار گفتم : بیا بریم

بیرونو نگاه کنیم

شاید بیاد

بهار - چی بهش گفتی

- قضیه خودمو مهر دادو

بهار- دیونه شدی آره؟؟ تو نمیدونی اون رو تو حساسه

- من براش تعریف کرده بودم قبلا ؛ عادی رفتار کرد

بهم حق نداد

ولی امشب نگار اصلا خبر نداشت

بهار- یعنی چی

- نمیدونم خودمم دارم رسماً دیونه میشم

مانتومو تنم کردم از حیاط بیرون زدم

خدایا چقدر دلشوره دارم ؛ دختر تو کجایی

پاهام بی حس شده بود

انگار خون به پاهام نمیرسید

نکنه یاسم خون به پاهاش نرسه ، با گریه زل زدم به کوچه

سمیر - هنوز نیومده ؟؟

با گریه نگاهی بهش کردم و گفتم : پاهام بی جونه

نفس کشیدن برام سخته

یاسم نفسش بند اومده میدونم

یاس مادر کجایی

تو که دلت نمیومد ناراحتی کنی

سمیر - دِ آخه چیشده

سوگند چی بهش گفتی؟؟

- هیچی بخدا هیچی

فقط گفتم من رحمشو اجاره دادم به مهران

من چند وقت براش گفته بودم

سمیر - خوب؟؟ پس چرا الان حالش بد شده

- نمیدونم انگار اصلا خبر نداشت

سمیر - وای وای وای

اونا جاشونو عوض کردن بودن

اه

اه

با مشت به شیشه ماشین کوبید

بهار - چی میگی ؛ کی جاشو عوض کرده

چنگی به موهای زرد با صدای گرفته اب نالید: اون حرفارو برا شیده تعریف کرده بودی

- نه

سمیر - آره

بهار - خدای مننن

سمیر - باید به پلیس خبر بدیم ؛ لطفا سوار شید

این وقت شب کجا رفتی تو بی خبر از من اخه

شیده و یاس جاشونو عوض کردن

چطور ممکنه

فهمیده بودن؟؟

به من نگفتن؟؟

دستامو لای مو هام فرو کردم با تموم قدرت کشیدمشونو جیغ زدم

- نهههه نههههه

سمیر- آروم باش سوگند ؛ ببین منو درست میشه

دوباره جیغ ...

سمیر- د بدووو قرصای لامصبشووو بیار بهار

سمیر- سوگند باید یاسو پیدا کنیم

لطفا آروم باش

قرصامو خوردمو بی جون سرمو تگون دادم

کمکم کردن سوار ماشین شدم

راه افتاد سمت آگاهی ؛ سرمو چسبوندم به شیشه ماشین زل زدم به خیابون

یاس تو کجایی؛ این دلشورم برا چیه

یاسم هر جا هستی خوب باش

خواهش میکنم

سمیر- تو ماشین بشینید تا پیام

بهار- سوگند خوبی؟؟

- کاش لال میشدم

بهار- هیس تو که نمیدونستی اونا جاشونو عوض کرده بودن

- بهار هیچ چیز سرجاش نیست ؛ خیلی کلافم

به هر طرف نگاه میکنم بهم ریختس

دلم میخواد بمیرم

دیگه نمیتونم تحمل کنم ؛ آخه من باید چیکار کنم

چرا زندگی روی خوش بهم نشون نمیده

بهار - درست میشه ؛ فقط یاس پیدا شه

سمیر - عکس میخوان ؛ عکس دارین

بهار - آره تو کیفم ی دونه دارم

سمیر - بده بهم

بهار عکسو بهش دادو سمیر دوباره رفت

- خدایا دخترمو از تو میخوام

سمیر - گفتن امشب تا صبح میگردن پیداش نشد

صبح میریم بیمارستانارو میگردیم

- وای خدایا این دیگه چه مصیبتی بود

حالا من چجوری شبو صبح کنم

(سمیر)

جلو خونه توقف کردم ؛ ار تو آیینه نگاهی به سوگند کردم ، بی جون زل زده بود به صندلی

خیلی شوکه شده بود

واقعا این زن چرا اینقدر باید سختی بکشه

بهار - خیلی ممنون آقای دکتر

- خواهش میکنم

کمک کردسوگند از ماشین پیاده شه

- نگران نباشید من الان تو خیابونا میگردم

تاصبح پیدا میشه

بهار- خیلی ممنونم

با یه تک بوق از کنارشون ردشدم ؛ سمت کوچه های محل رفتم

خیابون خلوت خلوت بود

خدایا نکنه دست آدمای ناجور افتاده باشه

کلافه چنگی به موهام زدم

چشمم حورد به چند پسرای که کنار حیابون ایستاده بودنو پیچ پیچ میکردن

تک بوقی زدمو گفتم : ببخشید اقایون

یکی از پسرا نزدیکترم اومدو گفت ؛: بله؟؟

- شما دختر خانمیو این طرفا ندید ؟؟

پسر- فقط یه دختر خانم دیدیم که تصادف کرد

بردنش بیمارستان

بدنم به لرزه افتاد

- الان کجان

پسر - حالش خیلی بد بود بردنش بیمارستان

- کدوم بیمارستان

پسر- بیمارستان میلاد فکر کنم
پاهمو رو پدرال گار فشردمو سمت بیمارستان رفتم
حرفای پسر رو مغرم اگو میشد

حالش خیلی بد بود

حالش خیلی بد بود

خدایا کمکمون کن خدایا خواهش میکنم
خواهش میکنم

جلو بیمارستان توقف کردم ؛ از ماشین پریدم پایین
بدو وارد بیمارستان شدم

سمت پرستار رفتم ..

- خانم خانم

یه دختر جوون که تصادف کرده اوردنش اینجا؟؟

پرستار- همونی که ضربه مغزی شده

- یا ابوالفضل

پرستار- منتقلش کردن بیمارستان مهر داد

- یعنی چی منتقلش کردن ؟؟؟ شماکه به خانوادش اطلاعی ندادین

پرستار- آقای محترم دارم میگم حالشون خیلی بد بود
اینجا تا صبح دوم نمیآورد

دیگ منتظر حرفاش نموندم ؛ بدو سمت ماشینم رفتم

به گار سمت بیمارستان رفتم

با مشت به فرمون کوبیدمم

لعنتی

لعنتیییی

یاسممم

امکان نداره ، خدایااا پس کجایی

الان بهت نیاز دارمم کجایی

آخه کجاییی

چرا پیدات نمیکنم

یاسمو بهم برگردون

خدایا

خدایا

وارد بیمارستان شدم ؛ بدو سمت پرستارا رفتم

- خانما یه دختر یو از بیمارستان میلاد منتقل کردن اینجا

پرستار - بله

- وضعیت چطوره؟؟

یهو یه مرد با گریه سمتم اومد

مرد - آقا بخدا هرچی بوق میزدن نمیشنید

تاخواستم ترمز کنم

بهش خورد

اصلا کنار نمیرفت

انگار نمیشنید

هرچی بوق زدم ؛ هرچی چراغ زدم

چنگی به یقش زدمو گفتم : خفشو یاسم کجاست ؟؟

مرد با گریه گفت : نمیدونم دکترا بالا سرشن

- دعا کن چیزیش نشه

ولش کردم دو باره سمت پرستارا رفتم

پرستار - دکترشون دران میان ازشون بپرسین

این فرمم پر کنید

سمت دکتر رفتم ..

- آقای دکتر حالش چطوره؟؟

دکتر - دکتر راد شماین؟؟

- بله خودمم ؛ حال مریضم چطوره

دکتر - والا حالش اصلا خوب نیست

رفته کما

- چی

چی میگی؟؟ من باید ببینمش

دکتر - لطفا اروم باش دکتر ؛ ضربه سنگینی به سرش خورده

- بهوش میاد؟؟

دکتر - دعا کنید برایش

از کنارم رد شد ، بی جون رو زمین نشستم
اشک از رو چشمم چکیدو آروم لب زدم : دعا کنیم ؟؟
کما؟؟

یاس
یاس چیکار کردی با خودت

موبایلمو از تو حمیم دراوردم به بهار زنگ زدم

بهار - بله

- سلام

بهار - سلام آقای دکتر

- بیمارستان مهردادم بیاین

بهار- یا امام زمان ؛ اونجا چرا
حالش خوبه؟؟

بدون هیچ حرف دیگه گوشیهو قطع کردم
سرمو چسیوندم به دیوار

بهارو سوگند بالا سرم ایستاده بودن

بهار- چیشده؟؟

نگاهی بهشون کردم بی جون تر از همیشه گفتم : تصادف کرده
حالش خوب نیست

سوگند - خدایا بچمو نجات بده

بهار - الان کجاست

- دکتر گفته رفته کما

سوگند - کمااا

خدایا منو بکش و خلاصم کن

دیگ تحمل اون جو نداشتم ؛ من فقط یاسمو میخوام

بدون هیچ حرف دیگه ای از حام بلند شدم

سمت حیاط بیمارستان رفتم

نفس کشیدن برام سخت بود

رو صندلی دراز کشیدم

زانو هامو تو بغلم جمع کردم ؛ اشک از رو چشمم چکید

دلم آشوب بود ؛ میخوام فریاد بزنم

خدا چرا کمکمون نمیکنی

ولی به چیز مانع میشد

صدا زنگ موبایلم بلند شد ؛ بی حوصله ارتوجییم دراوردمش

نگاهی به صفحه موبایل کردم

عمو بود ؛ کی حوصله توضیح دادن به عمورو داشت

- الو

عمو - سلام، خواب بودی؟؟

شرمنده بدموقع مزاحمت شدم

ولی من تموم روزو فکر کردم

هر اتفاقی که میخواد بیافته

من همه چیو به همه میگم

- دیگه دیره

عمو - چی؟؟

- یاس تصادف کرده ؛ ماهستیم بیمارستان

عمو - چی میگی سمیر ؛ حالش خوبه؟؟

کدوم بیمارستانید

- مهرداد

عمو - الان خودمو میرسونم

کلافه گوشو قطع کردم

نگاهی به آسمون کردم نفس عمیقی کشیدم

دم دمای صبح

ار جام بلند شدم تو حیاط قدم میزد

یاسم بی جون رو تخت افتاده بودو کاری ازم برنمیومد

چنگی به موهام زدو کلافه دستامو تو جیبم فرو کردم

عمو - سمیر

- سلام

عمو - چیشده؟؟ یاس حالش خوبه؟؟

پورفی کشیدمو گفتم : نه عمو اصلا خوب نیست

اصلا

رفته کما میثونی بفهمی؟؟

من نمیدونم چرا وقتی کاری میکنی چرا دیگران باید تاوانشو پس بدن

اخه چرا؟؟

چون شبا راحت بخوابید؟؟

چون بقیه ندونن چه ادمی هستین؟؟

عمو - کما !!!!

- بله کما

برید تو سوگندو بهار تو بیمارستانن

(سوگند)

سرمو تکیه دادم به دیوار

پرستار کنارگوشم زمزمه کرد : بهتری؟؟

- خوبم مادر خوبم

بهار - این اینجا چیکار میکنه

نگاهی به مهرداد کردم سمت منو بهار میومد

بغضم بیشتر ترکید با گریه نگاش میکردم

مهرداد - چیشده سوگند؟؟

- دخترم ؛ پاره ای تنم از دست رفت

ممکنه دیگه نفس نکشه

خداااا من بدون دخترم میمیرم

دخترمو بهم برگردون

کنارم رو صندلی نشستو گفت : برمیگرده من مطمئنم

آروم بگیر سوگند

- مهرداد

مهرداد - جانم

- منو میبری پیش شیده؟؟

دلَم بدجوری هوای یاسمو کرده ؛ فکر کنم اونم بوی یاسمو بده

مهرداد- میبرم میبرم

- الان ، الان میخوام برم

مهرداد- خیلی خوب بیا بریم

دستامو گرفتمو کمکم کرد از جام بلند شم

بهار - صبرکن حداقل آیناز همراهات بیاد

حالت بد نشه

آیناز- اره خالجون بزار منم بیام

- بیا مادر ؛ بیا

سمت ماشین مهردا رفتیم ؛ هر سه تو ماشین سکوت کرده بودیم

بی صدا اشک میرختم

- تو میدونسی دخترا جاشونو عوض کرده بودن؟؟

مهرداد- نه تازه دیروز فهمیدم

بی هیچ حرفی سرمو چسبوندم به شیشه ماشین

نگاهی به کاخ سفید رو به روم کردم

مهرداد - فقط صبر کن تا بهش یه توضیح کوچیک بدم

سرمو به علامت تایید تکون دادم

آیناز - یعنی شما دوتا دختر دارین؟؟

- آره

آیناز - چقدر این مرد پولداره؛ عجب خونه ای داره

غصه نخور خاله تورو خدا

حتما یاس خوب میشه و برمیگرده پیشمون

- انشاءالله

مهرداد - سوگند پیاده شو

استرس همه وجودمو فرا گرفت ؛ با آیناز ار ماشین پیاده شدیم

چنگی به کیفم زدپو رو به روی در منتظر شیده ایستادیم

دختر قشنگم از در خونه بیرون اومد

نگاهمون تو نگاه هم گره خورد

شیده - مامان

با گریه آغوشمو برایش باز کردم

با قدمای بلند ستم اومد

محکم تو آغوشم فشردمش ؛ این شیده ی من بود

عزیز تر از جونم بود

- دخترمم

شیده - یاس چیشده؟؟

- چرا به من نگفتین که جاهاتونو عوض کردین

من اون شب قصه زندگیمو براتو تعریف کرده بودم؟؟

شیده - آره

- ولی وقتی یاس شنید نتونست طاقت بیارو از خونه بیرون رفت و...

هق زدمو : یعنی یاسم دوباره حرف میزنه؟

راه میره؟؟

شیده - یاس قوی تر از این حرفاس

بریم بیمارستان

سوار ماشین شدیم

سوار ماشین شدیم

با شیده عقب نشستم ؛ آروم دستاشو گرفتم

بین دستام گذاشتم و بی صدا اشک ریختم

بعد از بیست سال پیدات کنم

بعد از اون همه دوری پیدات کردم

فکر کردم هیچوقت پیدات نمیکنم

فکر کردم اروزی نگاه کردنت میمونه تو دلم

ولی خدا تورو به من رسوند ؛ میترسم

شیده - گریه نکن

- میترسم

شیده - از چی قربونت برم

- نکنه حالا که تورو بهم داده؛ یاسمو ازم بگیره

چشما پر از اشک شدو سرشو رو شونه هام گذاشتو گفت : قل من قوی تر از این حرفاس

باید برگرده

باید خوب شه

ما کلی برنامه داریم برا باهم بودنمون

اروم موهاشو بوسیدمو لبامو ؛ چونمو چسبوندم به موهاش

- خوبه که کنارمی ؛ کنارم نفس میکشی

نیمه گمشدمو پیدا کردم

شیده - مامان

قللم ریخت ؛ ای جون دلم دختر مامان

یکی یدونه ی من

قربون اون مامان گفتنت که بیست شده ارزوم برا شنیدنش

شیده - یاس خوب میشه؟؟

- نمیدونم مادر

شیده - دوستت دارم ؛ خیلی دوستت دارم

با بغضی که داشت خفم میکرد سمتش برگشتمو بی صدا لب زدم : دخترم

شیده - دیگه تنهام نزار ؛ دیگه نرو

فکر میکنم همه اینا خوابه ؛ همه اینا رویاس

بگو که بیداریم

بگو که تنهام نمیزیاری

- معلومه که تنهات نمیزارم عزیز دلم

دختر خوشگلم

سرشو تو بغلم گرفتم ؛ از تو آینه نگاهی به مهر داد کردم

چشمات کاسه خون بود

نگاهمو ازش گرفتم ؛ به خیابون زل زدم

جلو بیمارستان توقف کرد ؛ ار ماشین پیاده شدیم

شیده محکم دستامو گرفت

وارد بیمارستان شدیم ؛ سمت بهار رفتیم

- چه خبر؟؟

بهار - هیچی تغییری نکرده

شیده ما تویی

شیده - سلام خاله بهار

بهار - سلام دورت بگردم

محکم شیدرو بغل کردو شروع کرد به گریه کردن

(سمیر)

شیده - سمیر خواهرم چی شده ؟؟

- بلاخره مادرتو پیدا کردی ؛ کاش یاسم الان پیشمون بود

حتما الان خیلی خوشحال بود خیلی

چرا نمیتونیم آروم باشیم

چه گره ایه چرا باز نمیشه

شیده با گریه نگام میکرد

سرمو برگردوندم ؛ چشمم افتاد به دکتر یاس

از جام بلند شدم

پشت سرش راه افتادم

- دکتر ، دکتر

دکتر - جانم دکتر جان

- یاس چطوره؟؟

دکتر - بیا تو اتاقم

سمت اتاقش رفتیم ؛ پشت میز نشست

دکتر - بشین سمیر جان

مضطرب گفتم : خوب بگید

دکتر - تو خودت دکتری پس لزومی نداره بهت دروغ بگم

ظریب هوشیش خیلی پایینه

واقعا متاسفم

دستامو مقابل سرم گذاشتمو داد زدم : دروغه

دکتر - چپشده سمیر ؟؟

آروم باش

سریع یه لیوان دستم داد و

دکتر- تو ادم قوی بودی ؛ چرا انقدر شکستی پسر

تو چته ؟ اون دختر چیکارته ؟؟

خودتو نباز

ناسلامتی تو پزشکی

- نمیتونم تحمل کنم

دکتر - میتونی ؛ میتونی

- دِ لعنتی اون دختر همه زندگی منه

همه ی جونه

لامصب نگو بهوش نمیداد ؛ نگو نگو

نمیتونم تحمل کنم

دکتر مات میهوت زل زده بود به من

بی جون رو صندلی نشستم شروع کردم به حق زدن

دکتر - میدونم سخته ؛ ولی قوی باش

امیدت به خدا باشه

آروم بگیر

بدون توجه به حرفاش از جام بلند شدم ؛ از بیمارستان بیرون زدم

سمت ماشینم رفتم

سوار شدم ، نمودونستم باید کجا برم

نمودونستم چیکار کنم دل لامصبم اروم بگیره

سمت خونه حرکت کردم

زل زدم به جاده ذهنم خالی از هرچیزی بود

جلو خونه توقف کردم و از ماشین پیاده شدم

وارد حیاط شدم

مامان کنار باغچه ایستاده بود ؛ گلارو آب میاد

مامان - سمیر پسر خوبی ؟؟

سرمو بصورت تایید تکون دادم

مامان- چرا انقدر پریشونی مادر چیشده ؟؟

بدون هیچ حرفی سمت اتاقم رفتم

مامان - صبر کن ؛ وایسا ببینم

- ولم کن مامان

مامان - داری منو میترسونی چته تو

-میخوای بدونی چمه؟؟

قلبم درد میکنه

دیگ جون ندارم

اگ یاس طوریش بشه دیگ زنده نمیمونه

مامان - یاس؟؟

- اره

مامان - بشین ببینمت

- خستم مامان

مامان - میخوای منو بکشی؟؟

- عاشقش شدم ؛ نمیدونم کی

نمیدونم کجا

نمیدونم چجوری

یه روز فهمیدم بدون اون نفس کشیدن سخته

بدون شبا صبح نمیشه

نمیتونم اونو کنار کس دیگه ای ببینم

نمیتونم تحمل کنم چشمات بارونی شه

نمیتونم اجازه بدم کسی اذیتش کنه

ولی الان

هق زدم ؛ اشکامو پاک کردم

مامان - بمیرم مادر ترکت کرده؟؟

- کاش ترکم میکرد ؛ کاش میرد تو گوشمو میگفت دوستم نداره

ولی

ولی اونجوری رو تخت نمیدیدمش

مامان تن بی جونش رو تخت

دکتر گفته ظریب هوشیش پایینه

سرمو تو بغلش گرفتمو با گریه گفت : اون دختر کیه سمیر

- یاس ماساژور

مامان - اون دختر

بدون اینکه بزارم حرفش تموم شه گفتم : آره

مامان - چه بلایی سرش اومده

- اون دختر عمو مهرداد

مامان - چی؟؟

- آره ؛ شبیه به خواهر دو قلو داره

عمو وقتی دید مهلقا باردار همیشه

یه دختر و صیغه کرد و ازش دو قلو بدنیا آورده

مامان - بسم الله ؛ مگه میشه

- آره مامان شده

بابا همه چیو میدونه ازش بپرس سوالاتو

مامان - صبر کن ببینم

بدون توجه به حرفش ؛ وارد اتاقم شدم

از پشت درو قفل کردم

کنار در نشستم ؛ اجازه دادم اشکام رو صورتم بریزه

یاسم

خوشگلم

این چه بلایی بود سرت اومد

دوریتو چجوری طاقت بیارم ؟؟

خدایا میشه برش گردونی؟؟

نمیتونم دیگه طاقت بیارم ؛ این دیگه چجور بلایی بود سرم اومد

صدای دادو بیداد میومد ؛ گوشامو تیز کردم

صدای مهلقا بود

از جام بلند شدم ؛ در اتاقو باز کردم

مهلقا- سمیر میدونی مهرداد کجاست ؟؟

- چطور؟؟

مهلقا - جواب تلفن نمیده ، چرا شنیده وسایلشو جمع کرده؟؟

چیزی شده ؟؟؟

- نمیدونم

مهلقا - میدونی ؛ من قلبم داره از جا کنده میشه

بهش زنگ بزن

بگو بیاد اینجا

اصلا معلوم هست چه خبره؟؟ چرا من از هیچی خبر ندارم

مامان - مگه تو نمیدونی

- مامان

مهلقا- چی رو ؟؟

سمیر چیرو

حرف بزنین ؛ چیشدههه

جیغ زد : با شمام حرف بزنین لعنتیا

من چیو باید بدونم

هان

- آروم باش ؛ الان زنگ میزنم بهش میگم بباد

همه چیو خودش تعریف کنه

مهلقا - زنگ بزن ؛ زنگ بزن

مامان - بیا این ابو بخور ؛ اروم باش سخته میکنیا

مهلقا - میخواد تنهام بزاره ، میدونم

مامان - چرا تنهات بزاره

مهلقا فریاد زد : چون دوستم نداره ؛ ولی من عاشقشم

بخدا دوستش دارم

به عمو پیام دادم : مهلقا اینجاست بیا اینجا

حالش اصلا خوب نیست ؛ از ما توضیح میخواد

منتظر تیم ...

مهلقا - میدونم ؛ من فهمیدم رفته با عشقش
عشقشو پیدا کرده
همونی که بیست ساله با عکسش زندگی میکنه
اون زن کیه
چرا منو دوست نداشت
چرا
چرا ...

مامان - مهلقا آروم باش ؛ چی داری میگی؟؟
هنوز که چیزی معلوم نیست
تورو خدا آروم بگیر

صدا زنگ در بلند شد ..

مامان درو باز کردو گفت : مهرداد
چند دقیقه طول کشید تا مهرداد وارد خونه شه
مهرداد - سلام

مهلقا - اینجا چه خبره؟؟ تو کجایی
چرا جواب زنگامو نمیدی
زل زده بود به مهلقا بدون اینکه حرفی بزنه
با قدمای بلند سمتش اومد
دستشو کشید

سمت اتاق من برد ؛ از پشت در اتاقو قفل کرد
مامان - بلایی سرش نیاره؟؟

- نه مامان جان ؛ حتما برآش توضیح میده

(مهرداد)

زل زدم بهش

مهلقا - پیداش کردی؟؟

سربه زیر شدمو گفتم : آره پیداش کردم

ولی اون منو نمیبخشه

شیده دختر منه یه خواهر دوقلو داره

یاس ماسازور

از جاش بلند شد سمتم اومد

دستاشو رو لبام گذاشتو با گریه گفت : هیس

ادامه نده

چیزی که باید میفهمیدمو فهمیدم

- گریه نکن مهلقا

مهلقا - چجوری گریه نکنم؟؟ من تورو از دست دادم

ولی

اصلا تو مقصر نیستی چون من مقصرم

چون من بد بودم خودخواه بودم

نتونستی منو دوست داشته باشی ؛ تو عاشق اون زنی

هق زدو ادامه داد..

تو عاشقتی بیست سال عاشقتی

خوشحالم مهرداد

خوشحالم که به آرزوت رسیدی

برا رسیدن بهش نهایت تلاشتو بکن

حتما میبخشه

از کنارم گذشت . قفل درو باز کردو از اتاق بیرون رفت

- صبر کن مهلقا بزار همه واقعیتو بگم

مهلقا - شنیدنش برام سخته

- گفتنش سخت تر

مهلقا من بچه میخوام از خودم ؛ از خون خودم

دکترا گفته بودن تو دیگ باردار نمیشی

تو زنم بودی دوستت داشتم

با خودم فکر کردم شاید بشه یکیو صیغه کنم برام بچه بیاره و بره

سوگند عاشقم شده بود ؛ سوگند خیلی معصوم بود

معصوم بودنش قلبمو میلرزون

پاکی چشماش

وجودش شده بود آرامش

من نمیخوام بهت بد کنم ؛ نمیخوام بهت خیانت کنم

ولی کردم ؛ من عاشق زن دیگه ای شدم

زنی که دوتا دختر برام به دنیا آورد

گذشته و آیندشو نابود کردم اون بخاطر مادرش

من بخاطر بچه

مهلقا سوگند هرزه نیست ؛ فقط برای عمل مادرش اونکارو کرد

مهلقا- شیده دختر توئه ؟؟

من تموم مدت با شیده بد رفتار کردم

- آره دختر منه

مهلقا - من به اندازه تو مقصرم

اینو گفتو رفت ..

بی جون رو زمین نشستم ؛ اشک از رو گونه هام چکید

خدایا کاش جونمو بگیری

زندگی خیلی سخته خیلی

سمیر - بهش گفتی ؟؟

- آگه گوش کرده باشه ؛ آره گفتم

نمیدونم چی درسته چی غلطه

نمیدونم باید چیکار کنم

فقط دیگ نمیتونم از سوگند بگذرم ؛ ولی سوگندم منو نمیبخشه

هیچوقت منو نمیبخشه

سمیر - میبخشه ؛ مطمئن باش میبخشه

سوگند زن بزرگیه ؛ اون تموم حرفاشو به من زده

اون فراتر از اینا عاشقه

عاشق تونه ؛ عاشق دختراش

دستمو مقابل سرم گذاشتم ، من نمیخواستم اینطوری شه

نمیخواستم همه چی بهم میخوره

سمیر - تازه داره همه چی درست میشه ؛ فقط باید یاس برگرده همین

وقتی اون برگرده همه چی سرجاش قرار میگیره

مطمئنم

- آخ یاس ، الان بی جون رو تخت بیمارستان

خدا منو لعنت کنه

دکترا چی میگن؟؟ با ما که حرفی نمیزنن

خوب میشه؟؟

تا کی قراره بخوابه؟؟

سمیر- بزودی بهوش میاد ؛ بیدار میشه بزودی

حتما بیدار میشه

- بریم بیمارستان ؛ بچه ها تنهان

سمیر- بریم

سوار ماشین شدیم و سمت بیمارستان حرکت کرد

سرمو تکیه دادم به صندلی

خدایا قراره چی پیش بیاد؟؟

چه اتفاقی قراره بیافته؟؟

فقط دخترمو برگردون ؛ لطفا

بخدا میرم اذیتشون نمیکنم ولی نزار سوگند بیشتر از این عذاب بکشه

کمرش خم شده ؛ نزار بشکنه

خدایا سوگند بدون یاس نمیتونه آروم بگیره

سمیر- عمو رسیدیم

ار ماشین پیاده شدیم

سمیر- اون سوگند نیست؟؟

- عه آره

سوگند سوگند

سمتمون برگشت ؛ با قدمای بلند سمتمون اومد

- کجا میری

سوگند - دکتر گفته این نسخه تهیه کنم

سمیر سویچو بده ؛ سویچو از سمیر گرفتم

سوار شو باهم میریم

دو تایی سوار شدیم ؛ ماشین روشن کردم بی حرف حرکت کردم ؛ نزدیک ترین دارو خانه ایستادم

- من میرم بگیرم

از ماشین پیاده شدم ؛ دارو ها رو خریدمو سوار ماشین شدم

- بیا

سوگند - مهر داد

- جانم

سوگند - خوبی؟؟

ابرو هامو بالا زدمو دستی به چشمام کشیدم گفتم : نه خوب نیستم

سوگند - منم

نگاهی بهش کردم ، چشمام ببین چشماتو لباش در گردش بود

میخواستمش ؛ من این لعنتیو میخواستم

دستامو مقابل صورتش گذاشتم ؛ لبامو چسبوندم به لباش

سوگند - مهر داد

- جون دلم

سوگند - ما داريم چيکار ميکنيم ؟؟

- من ...

سوگند - تو زن نداری ؛ نبايد بهش خيانت کنی

- کردم سوگند ، کردم

همه ی اين سالها بهش خيانت کردم

امروز بهش گفتم ؛ گفتم پيدات کردم

گفتم ازت دوتا دختر دارم

باگريه نگام کردو با بغض گفت : واقعا گفتم ؟؟

- آره گفتم

سوگند - واقعا دوستم داشتم ؟؟

- سوگند

اروم هق زدو گفت : آخه من خیلی دوستت داشتم

- هيس

ديونم نکن زندگيم

تو همه وجودمی ؛ بخدا همه وجودمی

سوگند ببين منو

سرشو بلند کردم ؛ به چشمای بارونيش نگاه کردم

به جون دخترامون به خيالتم خيانت نکردم

خودشو انداخت تو بغلم ؛ محکم بغلم کرد

دستاشو لای موهام فرو کرد

سوگند - یاسم بلند میشه؟؟

باهام حرف میزنه؟؟

امروز رفتم پیشش باهاش حرف زدم ؛ ازش معذرت خواستم که نتونستم بفهمم جاشو باخواهرش عوض کرده

دیگ نمیتونم بدون اون زندگی کنم

چرا روزای سختم تموم نمیشه

دیگ نمیکشم

- تموم میشه دورت بگردم ؛ تموم میشه

یاس قوی تر از این حرفاس بر میگرده

سوگند - من با یاس خوشم ؛ شیده هم انتخاب داره

من هیچوقت بهت اجازه نمیدم از زنو بچت بگذری و بیای پیش من

ما از اولشم اشتباه کردیم ؛ ما هیچ ربطی بهم نداریم

بازنت حرف بزن

به زندگی عادیت برگرد ؛ برات آرزوی موفقیت میکنم

- بطوری حرف نزن که انگار برات راحته

سوگند - برام راحته ؛ من بیست سال پیش از زندگیت پاک شدم

- نشدی سوگند

سوگند - خواهش میکنم ادامه نده

بدون هیچ حرف دیگه ای ماشینو روشن کردم و سمت بیمارستان راه افتادم

حرفای سوگند رنگو بوی نبخشیدن و رفتن داشت

نمیزارم بره

نمیزارم تنهام بزاره

دیگ نمیزارم

از ماشین پیاده شدیم ؛ نگاهی بهم کردو گفت : راستیش مهرداد نمیخوام با حرفام ناراحتت کنم ولی
تو میتونی نیای میتونی وقتتو نگیری

- چرا اینطوری حرف میزنی باهام ؛ اون دختر منه
من چطور نیام

سوگند - چهار یا شش سال پیش اگ این اتفاق میافتاد میومدی؟؟
اینجا بودی؟؟؟ اصلا خبر دار میشدی؟؟

- بسه سوگند ؛ بسه

میدونم مقصرم ؛ میخوای منو نبینی؟؟

نگام نکن

باهام حرف نزن

ولی من الان اینجا ؛ چطور میتونم یطوری وانمود کنم که انگار اتفاقی نیافتاده

فقط اینو بدون من الان به اندازه تو غمگینم

حتی بیشتر

بخاطر این نبودنا

بخاطر این روزا

با عصبانیت از کنارش رد شدم و وارد بیمارستان شدم

چنگی به موهام زدم

سمت شیده رفتم

- شیده بابا خوبی؟؟

شیده - سلام بابا ؛ خوبم

- برو خونه استراحت کن ؛ منو مادرت هستيم اينجا

شیده - من ديگ تو اون خونه نميرن

کلافه نگاهی بهش کردم و گفتم : خونه سوگند که میری
برو اونجا

شیده - باشه پس زودتر میام

سرمو به علامت تایید تکون دادم

کلافه رو صندلی نشستم

سوگندم کنارم نشست ؛ بدون هیچ حرفی

دستامو لای موهام فرو کردم

به کفشام خیره شدم

سوگند - ازم ناراحتی؟؟

تو همون حالت جواب دادم : نه

سوگند - نمیخوامت ناراحتت کنم

فقط ...

سرمو بلند کردم ؛ نگاهی به چشمای غمگینش کردم و گفتم : فقط چی؟؟

من هیچوقت از تو ناراحت نمیشم

خوب؟؟

فقط کلافم همین

سوگند - کاش میتونستم آرومت کنم

- همین که کنار می آروم می‌کنه ؛ فقط حرف از رفتن زن حتی اگ میخوای بریم حرفشو زن لطفا

از جام بلند شدم

در اتاق یاس باز شد ؛ سمیر با چشای پر خون از اتاق بیرون اومد

نگاهی به سوگند کردم و گفتم : میتونم برم تو ؟؟

سوگند - اره حتما

دستی به روشنه سمیر گذاشتمو ، وارد اتاق شدم

نگاهی به جسم بی جون یاس کردم

قلبم تیر کشید

چنگی به قلبم زدم ؛ اشک از چشمم سر خورد

با صدای خفه ای گفتم : یاس بابا

چ به روزت اومده دورت بگردم

میشه بلند شی؟؟ ببین مامانت بی قراریتو میکنه

خواهرت منتظرته ..

توکه نمیخوای رفیق نیمراه سمیر بشی؟؟

اون نگرانته

تورو خدا برگرد

دیگ نمیتونیم بدون تو سر کنیم

(سوگند)

فقط خدا میدونه چقدر دوستت دارم

فقط خدا میدونه هیچوقت از دوست داشتتم صرف نظر نکردم

چونم لرزید اشکام چکید

سمیر - خوبی؟؟

- دلم بر اش خیلی تنگه ؛ این بیست سال اونقدر سخت گذشت که با این دیدنای کوتاه دلتنگر میشم

سمیر - پس چرا پیش میزنی ؛ اون دیوونه وار عاشقته

- یه چیزی مانع میشه ؛ یه حسی که ..

سمیر - میدونم برا مهلقا میگی ولی ...

مهلقا با تموم دوست داشتنش خیلی اذیت کرد

شاید میتونست یه زندگی آرومتری و درست کنه

ولی اون همیشه عمو رو تنها میداشتو پی خوشگذرونی بود

من حقو به عمو نمیدم ؛ ولی نزار این جدایی ادامه پیدا کنه

خدا شمارو بهم رسوند

این یه معجزه ؛ قلبتو بسپر بخدا

بین چجوری دوباره بهم میرسونتتون

حرفاش آروم میکرد ؛ با گریه از جام بلند شدم

سمت حیاط رفتم

نفس کشیدن برام سخت بود

رو صندلی نشستم ؛ چشمم خورد به شیده که کنار یه خانم خیلی باکلاس ایستاده بود

شیده سمت منو نشون میداد؛ اخم ریری کردم با دقت نکردم

اون خانم سمت میومد

خودمو جمو جور کردم ؛ با استرس به اومدنش نگاه کردم

مهلقا- سلام

- سلام

مهلقا- مهلقام

قلبم ریخت ؛ زل زدم بهش ...

مهلقا - پس سوگند تویی

همیشه حسرت جای تو بودن موند رو دلم

میشه بشینم ??

- بفرمایید

کنارم رو صندلی نشست ؛ هردو زل زدیم

به روبه رو

مهلقا- نمیخوام وقتتو بگیرم ؛ ولی یه حرفایی هست که باید بهت بزنم

اولش امیدوارم دخترت حالش خوب شه

صداش پر از بغض بود ؛ با صدای خفه ای گفت : میشه مهربادو ببخشی??

سمتش برگشتم

- آخه ...

مهلقا - لطفا ببخشش ؛ مهرباد دیگ نمیتونه بدون تو زندگی کنه

من خیلی اذیتش کردم خیلی

ما فقط تو یه خونه بودیم ؛ همو نمیدیدم

نتونستم تو روزای سخت کنارش باشم

سعی کردم برم ؛ دور باشم

سعی نکردم پای درودلش بمونم

من خیلی اشتباه کردم

مهرباد با تموم عشقی که نسبت بهت داشت

ولی بخاطر تعهدی که به من داشت ترکم نکرد

ولی من چیکار کردم ???

من با دخترم داریم از کشور خارج میشیم

ببخشش لطفا

کنارش بمون

- ولی ...

مهلقا- نمیخواه چیزی بگی ؛ من ایمان دارم دختری برمیگرده

اینو گفتو از جاش بلند شد ، از حیاط بیرون رفت

ماتو مبهوت زل زدم به رو به روم

از جام بلند شدم ؛ سمتش رفتم

- صبر کن باید با مهرداد صحبت کنی

بدون توجه به حرفم رفت ؛ بدو وارد بیمارستان شدم

سمت اتاق یاس رفتم

مهردادو سمیر کنارم هم رو صندلی نشسته بودن

- مهرداد

مهرداد - چیشده??

- مهلقا اومد اینجا ؛ گفت از این کشور میرم

گفت واسه همیشه میره

مهرداد - یعنی چی

- نمیدونم برو دنبالش

موبایلشو از تو جیبش دراورد ؛ خواست بهش زنگ بزنه

مهرداد - پیام فرستاده

سمیر - ببین چی گفته

مهرداد - دنبال نیا مرد زندگیم ؛ امیدوارم منو ببخشی بابت تموم روزای سختی که گذشت

آرزو میکنم دخترت دوباره جون بگیره

تموم تلاشتو بکن

مطمعنم عشقت میبخشت

از طرف شما هم ببخش ؛ خیلی دلتنگته ولی تو این شرایط همیشه خداحافظی کرد

منتظر زنگش باش

خداحافظ

سمیر - یعنی چی که رفتن؛ بریم دنبالش

مهرداد - سوگند

- برو

با سمیر از بیمارستان بیرون زدن ؛ بی جون رو صندلی نشستم

شیده - راستشو بگو ؛ دوستداری به مهلقا برسن ؟؟

- اینجایی؟؟

کنارم نشست و اروم دستامو گرفت

- فقط نمیخوام چیزی که خودم تجربشو کردم هیچکس دیگه تحمل کنه

شیده - قریون مامان مهربونم برم

مهلقا خیلی دلمو شکون ؛ همیشه حسرت داشتنتو داشتم
مهلقا هیچوقت منو دوست نداشت ؛ همش خواست رندگیو به کام منو بابا تلخ کنه
فکر میکنم مهلقا چوب اشتباهاتشو خورد
بابا و سمیر بهش نمیرسن
اگ میرسیدنم بابا عشق همیشگیشو انتخاب میکرد عزیز دلم
- واقعا دوستم داره ؟؟ مهلقا یه حرفایی زد که ...

شیده - عاشقته مامان خانم ؛ لطفا بیخشش
لطفا

لبخندی زدمو گفتم : خیلی وقته که بخشیدمش

منو تو بغلش فشردو با خنده گفت : مهربون ترین مامان دنیایی

موهاشو بوسیدم .

شیده - عه مهران اومده

- برو پیشش منم برم پیش یاس

شیده - باشه

از جام بلند شدم ؛ وارد اتاق یکی یدونم شدم
اروم دستشو نوازش کردم

دستاشو بین دستانم گذاشتم ، یکی یدونم

نکنه شیده کنارمه حسودی کنیا

توام هنوزم همه زندگیمی ؛ تو همه وجودمنی

نفس کشیدن برام سخته ؛ پاهام نیمه جونه

دردتو درد منه

تو که نمیخواستی درد بکشم ، یادته؟؟

روزای سختمونو ؛ همیشه کنارم بودی ؛ همیشه دل گرم میکردی

تو نفس منو خاله بهاری ؛ نور خونمونی

تورو خدا دوباره حرف بزن ؛ جون سوگند دوباره دستاتو تگون بده

دلم برات تنگه ؛ خیلی تنگه

سرمو رو دستاش گذاشتم ؛ آروم اشک ریختم

حس کردم قفل دستام بین دستاش محکمتر شد

با تعجب سرمو بلند کردم

آروم انگشت اشارش تکون خورد

- یاااااا

ياس

ياااااااااااااااااااا

دکتر دکتر

بدو از اتاق بیرون رفتم

شیده - مامان مامان چیشده

- تکون خورده ؛ بخدا دستامو گرفت

خودم دیدم که دستاش تگون خورده

دکتر با عجله وارد اتاقش شدن ؛ پشت در با شیده و مهران ایستاده بودیم

- شیده زنگ بزن به بهار ؛ عجله کن

خدایا دخترمو بهم برگردون ...

دکتر - شما مادرشین؟؟

- بله ؛ حالش خوبه؟؟

دکتر - یه معجزس ولی بهوش اومده

- وای خدایا شکرت

شیده جیغ خفه ای کشیدو گفت : خدایااا شکرت

بهار - سوگنددد

محکم بغلشون کردم

بهار - میشه ببینمش

دکتر خندیدو گفت : اره فقط شلوغ نکنید

هرسه وارد اتاق شدیم ؛ پرستار بالا سرش ایستاده بود

یاس - مامان

- جان دلم دخترم

خوبی؟؟

یاس - من چم شده؟؟

بهار - تو هیچی فقط مارو دق دادی

شیده - منو میشناسی یا نه

یاس - توام که اینجایی

شیده - مثل اینک

از اتاق بیرون رفتم ؛ مهران رو صندلی نشسته بود

- مهران اگه میشه برا عمو سمیر زنگ بزن خبریده

مهران - زنگ زدم الان ؛ دارن میان

- مرسی پسر م

مهران - ببخشید

- بله

مهران - میشه منم مادر صداتون بزنم ؟؟

اخه منو شیده نامزدیم

تک خنده ای کردم و گفتم : آره چرا نشه

مهران - بالاجازتون میرم پیش شیده

سرمو به صورت تایید تکون دادم

مهرداد- سوگند ؛ سوگند

ازجام بلند شدم ؛ سمیر بدو سمت اتاق یاس رفت

مهرداد - بهوش اومده؟؟

با ذوق پریدم بغلشو با خنده گفتم : آره

دخترم بهوش اومده

دستاشو دور کمرم گذاشت محکمتر به خودش فشرد

- برو پیشش

مهرداد - نمیتونم

- چرا؟؟

مهرداد- ممکنه نخواد منو ببینه

من میرم تو حیاط

- مهرداد

بدون توجه بهم رفت سمت حیاط

(پاس)

دو هفته بعد ...

مامان کمکم کرد وارد حیاط شم ؛ با اینکه راه رفتن برام هنوزم سخت بود ؛ ولی خوب تا اتاقمو راه رفتم

رو تخت دارز کشیدم

مامان - چیزی میخوری؟؟

- نه ؛ فقط چرا سمیر نیومد

مامان - همین الان دلت تنگ شده؟؟

- عه مامان

شیده - اینم از وسایلات

- بیا اینجا

کنارم رو تخت نشست

- مامان وقتی همو دیدین چجور همو بغل کردین

چجوری باهم بودین

شیده - مامان فهمید که ما جامونو عوض کردیم

بعدشم از بابا خواست که بیاد پیش من

بعد دیگه ..

مامان - من میرم یه چایی دم بدم

شیده - نمیخوای بابارو ببینی؟؟

- اصلا

شیده - داری لج میکنی تو

مامان بابارو بخشیده ؛ واقعا درک این برات سخته

خوبه خودت تموم این سالو کنار مامان بودیو از عشقش خبر داری

در ضمن به همین راحتیا نبخشید

همش باهاش قهر بود

دیگ تا روری که تو بهوش بیای ؛ مهلقا اومد پیش مامان و از تموم عشقی که بابا به مامان داره گفت

از مامان خواست که بابارو ببخشه

- خودش چی؟؟

شیده - خودش با شیما رفتن خارج کشور

یکی از خواهرانش پاریس زندگی میکنن

رفتن پیش اون

- اها ؛ پس که اینطور

شیده - میخوادت ببیننت، نه و همیشه هم نداریم

مثل ادم میشینی میبیننت و میره

- اخه اون ندیدی با مامان چیکار کرد

شیده - ساکتشو دیگه ؛ شور همه چیو در میاری

اون دیگه به مامان مربوطه

اینو گفتو از اتاق بیرون رفت ؛ دستمو دراز کردم

از رو میز موبایلمو برداشتم

به سمیر زنگ زدم

بعد چند بوق جواب داد ...

سمیر - جونم

- سلام اقایی

سمیر - سلام عزیزم ؛ خوبی؟؟

- خوبم ؛ کجایی؟؟

سمیر - اومدیم برا شا داماد خرید

- داماد؟؟

سمیر - شوهر خواهرتون

- نهههه ؛ چرا چیزی به من نگفتن

سمیر- کسی خبر نداره ؛ امروز قراره مامان زنگ بزنه ار سوگندو عمو اجاره بگیره

- وایای ؛ راست میگی؟؟

سمیر- معلومه که راست میگم

- باشه باشه خداحافظ

از جام بلند شدمو به گاز سمت اشپز خونه رفتم

- مامان ؛ مهران میخواد بیاد خاستگاری شیده

شیده - وا .چی میگی؟؟

- بخدا الان سمیر گفت

مهرداد - سلام

همگی سمت مهرداد برگشتیم

- سلام ؛ خوش اومدی

مهرداد- سلام دخترم

اونقدر ذوق زده بودم که مهم نبود تو این مدت چه اتفاقی افتادو من چقدر از دست مهرداد ناراحتم

پریدم بغلشو گفتم : مهران اینا دارن میان خاستگاری

مهرداد با تعجب میخکوب سر جاش ایستاده بود

مهرداد - خوبی دخترم؟؟

- بله که خوبم

شیده - یجوری رفتار نکن که انگار ترشیدم

- چشم چشم حواسم هست

صدا زنگ تلفن بلند شد

شیده- وای زنگ زدنن

- حالا خودتو کنترل کن ؛ نمیخواه بفکر رفتار من باشی

مامان - هیس دخترا

سلام

...

بله خواهش میکنم

...

عه نمیدونم ؛ راستش

...

باشه پس اونجا میبینیمتون

...

خداحافظ

مهرداد - چیشد سوگند

سوگند - گفتن نمیدونم اینجا بیان یا خونه ی شما
منم گفتم شاید اونجا راحتتر باشه

مهرداد- پس حاضر شین بریم

مامان نگاهی بهم کرد

با لبخند سرمو به صورت تایید تکون دادم
با شیده پریدیم تو اتاق تا لباس بپوشیم

شیده - یعنی مهرانو میکشم چرا به من چیزی نگفت این روانی

-خواست سوپرایزت کنه

اینو بگو

شیده - چی

- مامانشو چحوری راضی کردن

شیده - نمیدونم ؛ بجنب بریم

مامان - دخترا حاضر شدین؟؟

شالمو انداختم رو سرمو گفتم : اره بریم

از خونه بیرون زدیمو سوار ماشین مهرداد شدیم

یعنی همون بابام

منو خاله بهارو شیده پشت نشستیمو مامانم جلو

خاله - مهرداد سریع تر برو کلی کار داریم

جلو خونه از ماشین پریدیم پایین ؛ شیده درو باز کردو با مامان وارد خونه شدیم

شیده به گاز سمت اتاقش رفت ؛ خاله بهارو مامانم سمت آشپز خونه ؛ منم دیگه مجبور بودم برم تو اتاق شیده

شیده - این خوبه بپوشم ؟؟

- اره قشنگه

شیده - بیا کمک کن بپوشمش

سمتش رفتمو با کمک من لباسو پوشید ؛ جلو آئینه نشست ؛ موهای خوشرنگشو شونه زدم

ارایش ملایمی کردو حاضرو آماده از تو آئینه لبخندی بهم زد

صدا زنگ آیفون بلند شد..

شیده - اومدن

- آروم باش عزیزم ؛ هول نکن

مهران خودمونه

شیده - ساکتشو لطفا

اینو گفتو از اتاق بیرون رفت

زیر لب بی ادبی گفتمو ؛ پشت بهش از اتاق بیرون رفتم

نگاهی به خانواده سمیر کردم ؛ همشون خوشتیپ و آماده اومده بودن

نگاهی به مامان سمیر کردم

بیشتر از اینکه نگاهش به شیده باشه ؛ رو من بود

زنعمو - یاس عزیزم بهتری؟؟

لبخندی زدمو گفتم : بهترم لطف دارید

همگی رو مبل دور هم نشستیم

عمو - خوب این دوتا جوون خیلی وقته اسمشون رو همه

داداش با اجازه شما و سوگند جان گفتیم یه مراسم خاستگاری انجام شه و اگه اجازه بدید

دست این دوتا جوونو بزاریم تو دست هم

بابا - اره درست میگی ؛ حالا تا یاس شیرینی هارو پخش کنه این دوتا جوونم برن حرفاشونو بززن

از جام بلند شدمو ظرف شیرینی رو میز وراشتمو شروع کردم به پخش کردم

کنار سمیر ایستادم

سمیر - چه خوشگل شدی

ریز زیر خندیدمو گفتم : آقای دکتر اینجا جاش نیست

همگی منتظر عروسو داماد نشستیم

بابا و عمو مشغول حرف زدن بودن

زنعمو هم هر از گاهی محو مامان میشدو لبخندی میزد

وای چرا نمایان اینا

حالا انگار اولین باره همو میبینن

سمیر - عروسو دامادمون اومدن

نگاهی بهشون کردم ؛ از نیش بازشون معلوم بود همه چی اکیه

همه شروع کردن به دست زدن ...

از صحبتای عمو بابا فهمیدم هفته ی بد مراسم عقدو جشنو برگزار میکنیم

و اینکه کلییی کار داریم

شیده - فردا منو مهران میریم دنبال لباس عروسو اینا

توام همرام بیا

- نه خودتون برین بهتره

شیده - خوب به نظری چیزی میدی

- نه من خودم کلی خرید دارم ؛ منو دنبال خودت نکشون

مامان - دخترا بریم خونه

شیده - بریم ؟؟

مامان - خوب آگه میخوای تو بمون

یاس توام همینطور

نگاهی به مهرداد کردم ؛ سریه زیر بود

- نه من میام

شیده - پس منم میام

مامان - پس آماده شید ؛ منو بهار دم دریم

مهرداد - سوگند

مامان - بله

مهرداد - میشه بمونین؟؟

مامان - نه بهتره بریم

شیده - شما بیا بریم

- اره بیاین

مهرداد نگاهی به مامان کرد ؛ مامان ناچار نگاش کردوگفت : اره بیا

همگی از خونه بیرون زدیم ؛ سوار ماشین شدیم

بهار - عروسی داریم ؛ یه آهنگ شاد بزن دلمون بازشه

بابا خندیدو آهنگی پلی کرد

دونه دونه دونه دونه

با شیده و خاله همراه با آهنگ خوندیم

یه ستاره تو اسمونه

مارو بهم میرسونه

دونه دونه

رو تخت افتادمو گفتم : آرایشگاه کجا بری

شیده همونطور که داشت مانتوشو در میاورد گفت : نمیدونم ؛ میرم پیش شکوه

مامان - برا جهازم باید بریم

شیده - خوب پس فردا میریم برا جهاز ؛ یه دو روز میخریم
بعدش دیگه میرم دنبال لباس عروسو ...

مامان - آره خوبه

بهار - اسفند دونه دونه

مامان - به به ؛ ایشالله عروسی تورو ببینم

- ایشالا ایشالا

بهار- ع زشته جلو مهرداد

مامان - برا شام چی میخورین ؟؟

- اوممم من که گشنم نیست

بهار - منم

شیده - شیرینو شکلات خوردیم سیریم

مامان - خیلی خوب

بهار - فکر نمیکنی یه کم زشته ؟؟

مامان - چی؟!

بهار - اینکه مهردا همش تنها نشسته

شیده - اره بیچاره بابام ؛ مامان برو پیشش یه کم

- اره برو ما حرفای جوونانه داریم

مامان - من پیرم ؟؟

بهار - خیلییی

هولش داد سمت درو از اتاق بیرونش کرد

مامان - عه نکن من سخته

خاله بدون توجه به مامان درو بستمو ؛ پشت در ایستاد

نگاهی به منو شیده کردو هر سه زدیم زیر خنده

شیده - خوب من یه جا میشناسم که راحت میتونیم فردا تموم خریدامونو بکنیم

بهار - اره پول باشه حله

- اره

بهار - بنطرتون اون دوتا چه میکنن

شیده - هیچی زل زدن به گلای قالی

- گاهیم سرفه میکنن

هر سه زدیم زیر خنده

بهار - باید یه کاری کنیم

- چیکار؟!

بهار - باید آشتیشون بدیم

شیده - اره منم موافقم

- باشه ؛ ولی چیکار کنیم؟؟

شیده - صبر کنین ببینم الان دارن چیکار میکنن

از جاش بلند شد ؛ آروم درو باز کرد

شیده -نیستن

با خاله سمت در اتاق رفتیم

- ع اره

مامان از در ورودی اومد داخلو گفت : چتونه؟

شیده - بابا کو

مامان - داره میره

- ع چراااا

مامان - برا خواب ک نمیمونه

شیده - عه بابای بیچارم

مامان - خوب حالا بخوابین فردا کلی کار داریم

با شیده سمت اتاقم رفتیمو . دراز کشیدیم

شیده - فکر میکردی تهش اینحوری شه؟؟

نفس عمیقی کشیدمو خیره شدم به سقف بالا سرمو گفتم : اصلا
خدارو شکر

اونقدر زندگی الان شیرین شده ، که تلخی گذشترو احساس نمیکنیم

شیده - واقعا خدا برزگه

دستای همو گرفتیمو ؛ خوابیدیم

مامان - پاشین دخترا صبح شده

چشمامو باز کردم ؛ توجام نشستم

کش قوسی به بدنم دادم

- شیده بلند شو

مامان - شیده بلندشو مادر کلی کار داریم

از جام بلند شدم سمت آشپز خونه رفتم

خاله داشت صبحونه میخورد کنارش نشسمو مشغول خوردن شدیم

مامان - از کجا بایدشروع کنیم

بهار - شیده میگفت جایی رو میشناسه که کل جهیز پرو دارن

مامان - آها

شیده - سلام صبح بخیر

مامان - بشین مادر

بعد از صبحونه حاضرو آماده از خونه بیرون زدیمو

سمت پاساژی که شیده گفت رفتیم

وارد پاساژ شدیم؛ وای چقدر بزرگه

مامان - اول بریم وسایل برقی هارو بگیر

سمت وسایل برقی رفتیمو

مشغول خرید شدیم

- وای مامان من مردم

مامان - انقد غر زن ؛ تموم شد دیگه

شیده مهران کجاست؟؟

شیده - نزدیکمونه

- عه رسید

مهران - سلام بیاین بالا

سوار ماشین شدیم ..

مامان - مهران هماهنگ کردی وسایلا رو بیارن؟؟

مهران - آره ، میارن دم خونمون

مامان - خوبه

مهران - مامان میشه امروز ناهار بیاین خونه ما
مامانم ناهار درست کرده

مامان - ع نمیدونم ؛ میریم بچه ها

شیده - بریم دیگه

- اره ؛ منم خستم بریم

مامان - باشه ؛ بریم

جلو خونه از ماشین پیاده شدیم ؛ مامان مهران دم در استقبالمون اومد

کنار گوش شیده گفتم : این چقدر مهربون شده

شیده - نمیدونم مامانو دیده اینحور شده

وارد خونه شدیم

وارد خونه شدیم ؛ نگاهی به مرد میانسالی که با لبخند سمتون میومد کردم

مهران - رضا؛ دایی منه

رضا - سلام خوش اومدید

سلامو احوال پرسى کردیم ، با خاله رو میل نشستیم

خاله آروم کنار گوشم گفت : بنظرت مجرده ؟؟

- کی ؟؟

خاله - رضا دیگه

- نمیدونم ؛ حلقه که نکرده

سمیر - چی بچ می کنید شما دوتا

باحالت قهر سرمو برگردوندم

خاله - سلام اقای دکتر

سمیر - سلام حال شما ؛ یاس ؟؟

بدون اینکه نگاش کنم گفتم : هوم

سمیر - به لحظه همرام بیا

- نمیام

سمیر - عه

خاله - زشته پاشو

- نمیخوام

سمیر - گفتم یه لحظه

از جام بلند شدم پشت سرش راه فتادم

وارد اتاق شدیم ؛ درو بستو رو تخت نشست

پشت در ایستادمو گفتم : هوم ؟؟

سمیر - چرا قهر کردی؟؟

- قهر نکردم

سمیر - پس چته الان ؟؟

- چیزی نیست

از جاش بلند شدو سمتم اومد ؛ مقابلم ایستاد

سمیر - بگو چرا ناراحتی

پشت چشمی براش نازک کردم و گفتم : نباید از دیروز بهم یه زنگ بزنی

ببینی مردم یا زندم

سمیر - قربونت برم ؛ آره حق با توه ولی همش سر گرم کارای مهران بودم

- اهل ؛ وقتی سرگرمی منو یادت میره

سمیر-ببینمت

دستشو رو چونم گذاشتو سرمو بلند کرد
نگاهی به لبام کردو با صدای گرفته ای گفت : بگم ببخشید
راضی میشی؟؟

ضربان قلبم رو هزار بود

گرمی لبشو رو لبم حس کردم ؛ نفسم بد اومد
چقدر من مقابل این مرد ضعیف بودم

سمیر- ببخشید ؛ خوب؟؟

سرمو به علامت تایید تکون دادم

خاله- یاس کجا موندی بیا ناهار

نفس نفس زنان از هم جدا شدیم

سمیر- حالا که دیونم کردی باید تا آخرش بریم

خودم بی میل نبودم ؛ لبخندی زدمو بدون هیچ حرفی از اتاق بیرون رفتم

میز ناهار چیده بود ؛ سمت میز رفتم
کنار شیده نشستم

شیده - بعد ناهار میرم برا لباس عروسو ارایشگاه
همونجا برا توام نوبت بگیرم؟؟

- اره ؛ حتما

نگاهی به مهرداد کردم ؛ کنار مامان نشسته بود

اون دوتارو نگاه چقدم بهم میان

شیده تک خنده ای کردو گفت : اونارو ولش کن

خاله و دایی رضارو نگاه

نگاهی بهشون کردم ؛ رضا داشت به خاله غذا تعارف میکرد

ای جون خاله چ کسیم تور کرد

با شیده ریز ریز خندیدیم

ظرفارو با کمک هم جمع کردیم شیده و مهران باهم رفتن دنبال کاراشون

مامان و زنعمو هم تو آشپز خونه مشغول حرف زدن شدن

سمت اتاق سمیر رفتم ، حاضر و آماده داشت کتتشو میپوشید

- عه تو کجا میری

سمیر - مطب

- نهههه ؛ پس من چی ؛ نرو

سمیر - چرا همراه شیده نرفتی

اخم ریزی کردم و گفتم : نرو

سمیر - همیشه عزیز دلم ؛ مریض دارم

سمتش رفتم لبامو چسبوندم به لباش

لرز آرومی کرد

- هنوزم میخوای بری

سمیر - دیگه نه

دستاشو دور گردنم گذاشتم ؛ منو بیشتر به خودش چسبوند
جری تر شدمو محکتر میک زد

سمیر - جون دلم

هولم داد سمت تخت ؛ با خنده رو تخت افتادم
کرباتو کشیدم

سمتم خم شد

سمیر - شیطان شدیا

- اوهوم

روم دراز کشید ؛ بر جستگیشو بین پام تنظیم کرد
چنگی به موهایش زد

سمیر - عروس بدی تویی دیگه

- صد در صد

گاز ارومی به گردنم زد

کنارم دراز کشید ..

رو به رو هم دراز کشیدیم

سرمو چسبوندم به سینه های مردونش

بوی عطر تنش دیونم میکرد

- کاش همیشه اینجوری بغلم میکردی

سمیر- دوستت دارم دورت بگردم

- منم دوستت دارم

سمیر- حالا برم؟؟

- دخترای جوون که مریضت نیستن

سمیر- چرا همش دخترای جوونن ؛ سه ساعت باید باهاشون کار کنم بس که عصبین

با مشیت به سینش کوبیدمو محکم موهاشو کشیدم

اصلا حق نداری بری

تو بیخود میکنی

اصلا غلط میکنن عصبین بیشعورا

یا خنده دستامو گرفتو گفت : خیلی خوب

- فقط من باید عصبی بشم سرت

فهمیدی؟؟

سمیر- بله خانم جان

سمیر- حالا اجازه هست ؟

ماما - یاس کجایی

سمیر - اوه اوه مادر زن جانم اومد

از رو تخت بلند شدم و ار اتاق بیرون رفتم

سمیرم سریع پشت سرم اومد بیرونو با یه خداحافظی بلند بالا رفت

مامان - مام دیگه بریم؟؟

- بریم

زنعمو- بمونید شام

مامان - نه دیگه بریم حسابی خستتون کردیم

بعد از تعارفای ماماندو زنعمو ؛ از خونه بیرون زدیم

خاله - از الان دلم برا رضاتنگ شد

مامان - یعنی خیلی خنگی اگه مخشو نزنم

خاله - نمیدونم امیدوام زنده باشم

- آمین

مامان کلیدو لای در گذاشتو در باز کرد

وارد خونه شدیم

شیده - مهمون نمیخواین؟؟

مامان - بیا ت مادر ؛ تو کی رسیدی؟؟

شیده - الان

مامان - انجام دادی کاراتو

شیده - اره من دیگه تموم شده ، ار آتلیه بگیر تا ارایشگاه
بقیش دیگه با مهران

حاله - الان فقط آهنگ میچسبه
بیاین تو

وارد حال شدیم ؛ خاله آهنگو پلی کرد
دست شیدرو کشیدمو گفتم : هوووو عروس باید برقصه

شیده با خنده گفت : دیوونه

دوتایی رو به رو هم رقصیدیم
خاله مامانو هول داد وسط

مامانو بین خودمون جا دادیم ؛ گونشو بوسیدمو گفتم : مو فرفری من

مامانم هم منو هم شیدرو بوسید

صدا زنگ در بلند شد ؛ همه نگاهی به آیفون کردیم

خاله - من باز میکنم
شاید رضاس

سه تایی زدیم زیر خنده

خاله - مهر داده

مامان - خوب باز کن

درو باز کردو بابا با یه جعبه کوچیک تو دستش وارد حال شد

بابا - اینجا چه خبره

خاله - هیچی برا عروسی داریم آماده میشیم

مامان زل زده بود به بابا بدون اینکه حتی سلام کنه

بابا با قدمای بلند سمت مامان اومد ؛ مامان به سرعت دستامو گرفت و همه استرسشو با فشار به دستم تخلیه کرد

بابا کنار پاش زانو زدو حلقرو سمت مامان گرفتو گفت : با من ازدواج میکنی؟؟

(سوگند)

هممون تو شوک بودیم

هیچکدوم منتظر خاستگاری مهرداد نبودیم

ضربان قلبم رو هزار بود ؛ اونقدر هیجان زده بودم که نمیتونستم خودمو کنترل کنم

بدون اینکه جوابی بدم ؛ بدو سمت اتاق یاس رفتم

درو از پشت بستم

بی اراده اشکام از رو چشمم سر خورد

قلبم بی قرارانه میتپید

هیچ چیز نمیتونست آرومش کنه

مهرداد - سوگند

وارد اتاق شد ؛ نگاهی به صورتش کردم

یاد بیست سال پیش افتادم

یاد روری که داشت میرفتو قلبم داشت از کنده میشد

این همون مرده

مردی که بیست سال منتظرش موندی

لبامو چسبوندم به لباش
ماتو مبهوت سرجاش ایستاده بود
باگریه میک محکمی به لباش زدم و بیشتر به خودم چسبوندمش

مهر دادم از تو شوک در اومد ؛ منو چسبوند به خودش
میک محکمی به گردنم زد

شروع کردم به بو کردنش
خودش بود
کسی که میتونست آروم کنه

سرمو لای گردنش فرو کردم ؛ میک محکمی زدم

مهر داد - با من ازدواج میکنی؟؟

- بله

چند روز بعد

نگاهی تو آینه به خودم کردم

آرایشگر - خیلی خوب شدی

- مرسی ؛ خواهرم آماده شد ??

آرایشگر - آره ؛ با داماد رفتن آتلیه

- اوهوم ؛ مرسی

از جام بلند شدم ؛ سمت آینه قدی رفتم

نگاهی به لباس بلندم کردم

مشکی به رنگشب

موهامو فر درشت کرده و با ارایش ملایم

از سر رضایت لبخندی زدم

موبایلمو از تو کیفم دراوردم

به سمیر زنگ زدم

بعد از چند بوق جواب داد

سمیر - جونم

- سلام ؛ کجایی ؟ من امادم

سمیر - ای به چشم ؛ نیم دقیقه دیگه اونجام

- منتظرم

گوشیو قطع کردم ؛ آروم شالمو انداختم رو سرم

با خداحافظی سر سری از آرایشگاه بیرون رفتم

نگاهی به ماشین سمیر کردم

حلو آرایشگاه توقف کرد

خوشگلو خوشتیپ از ماشین پیاده شد

لبخندی زدمو ار پله ها پایین اومدم

سمیر - سلام عشق زیبای من

- سلام آقایی

در ماشینو برام باز کردو سوار شدم

سمیر - مهران اینا رفتن آتلیه ??

- آره

سمیر- چقدر خوشگل شدی امشب

تو لباس عروس ببینمت

- ایشالا ایشالا

سمیر- داد بزن بگو عاشقمی

با صدا خندیدمو سرمو از شیشه بیرون بردمو

داد زدم : آییی مردم من عاشق این مردم

- چطور بود ??

سمیر- آخ من مردمم

- حالا تو

سمیر- گوشتاتو بیار جلو

سرمو سمتش بردم

سمیر- همه ی دنیام من عاشق این خانمم

- عه حساب نیست

سمیر - همه دنیا تو یی زن

خندیدمو گفتم : ای کلک

سمیر - رسیدیم

- وای هیجان دارم

به تندی از ماشین پریدم پایین

وارد باغ شدم ؛ مهمونا اومده بودن

صدا موزیک گوشارو کر میکرد

با چشم دنبال مامان گشتم ؛ یکی از پشت بهم حمله کرد

- اوخ

شیما - سلامم

- شیمای؟؟

شیما- مگه میشه برا عروسی خواهرم نیام؟؟

- عزیزمم ؛ نه نمیشههه

شیما - منو توام خواهریم دیگه؟؟

- پدرمون ک یکیه

شیما- خوب؟

- معلومه که خواهرمی توله

محکم همو بغل کردیم

بهار- اومدی ؟

- سلام اره

بهار- وای یاس

- چیشده

بهار- رضا بهم پیشنهاد داد

جییییییغ

- چه پیشنهادی؟؟

بهار- بیشتر آشنا شیم

- عروس بعدی خودتیییی

بهار- بیاین بغل خاله

شیمما که هنگ ما بود ؛ خاله با بغل کردنش از هنگی در اومدو خندید

صدای جیغو دست باعث شد ؛ سمت ورودی برگردیم

خواهر قلمو مثل فرشته ها شده بود

همراه با مهران وارد شدن

دی جی - عاشقای مجلس بیاین وسط

همه با جفتشون رفتن وسط

شیما - اوه اوه ؛ خالرو با دایی رضا

- وایییی از دست خاله

سمیر - افتخار میدید؟؟

- بلههه

چشمکی برا شیما زدمو همراه با سمیروارد پیست رقص شدم

دستاشو دور کمرم حلقه کرد ؛ منم دستامو دور گردنش گذاشتم

سمیر - دلم عروسیمونو میخواد

- منم

سمیر - چشم خانمم ؛ بزودی زود

- دوستت دارم

سمیر - منم دوستت دارم

با قطع شدن آهنگ ار هم جدشدیم ؛ موریك شاد پلی شد

سمت شیده رفتم ؛ دوتایی کلی رقصیدیم

موقعه شام بود ؛ کنار مامان نشستم ولی اصلا اشتها نداشتم

مامان - یه چیزی بخور

- نه سيرم

مهرداد - سوگند خودت چرا چیزی نمیخوری؟.

مامان - نه نمیتونم ؛ تا مهمونی تموم نشه

چیزی از گلوم پایین نمیره

مهرداد - عه میگم استرس نداشته باش

حوصله نامزد بازی این دوتارو نداشتم ؛ ار جام بلند شدم

سمت سمير رفتم

کنار چند تا پسر باکلاس نشسته بود

پسر اولی لبخندی بهم زدو گفت : یاس؟؟

لبخند مهربونی زدمو : بله

سمير - آره ايشون نامزدم یاس

همونی بهتون گفتم

باهاشون احوال پرسى گرمى کردم

عروسو دوماد جایگاهشون نشستم

منم کنار مامان ایستادم

مامان - وای استرس دارم یاس

- نداشته باش ؛ مادر زن جان

عاقده - برای بار سوم

دوشیزه مکرمه خانم شیده رستمی راد
آیا وکلیم شمارا به عقد دائم آقای مهران رستمی راد در بیاورم

شیده - با اجاره ی پدر و مادرم ؛ بزرگای مجلس
بله

صدا دستو جیغ بالا رفت ؛ منو مامان از شدت خوشحالی همو بغل کردیم

صدا موزیک دوباره پیچید

شیما - بیا بریم وسط

- بزن بریم

گرم رقصیدن بودیم که دی جی ازمون خواست
پیستو خلوت کنیم تا عروسو دماذ برقصن

با شیما کنار صندلی شیده ایستادیم
شیده و مهران وارد پیست رقص شدن

مثل ستاره میرقصیدن
با آهنگ مورد علاقه شیده ؛ شروع کردن به رقصیدن

شیما - چقدر عاشقانه

خندیدمو گفتم : تو چیکار میکنی اونور آب

با خنده گفت : یکی از هم کلاسیام ازم خوشش اومده
خیلی خوبه ؛ منم دوستش دارم

- خوبه دیگه

فقط واس عروسی منم باید بیایا

شیما - خاستگاری کرددد؟؟

- نه مثلا اگ کرد

با صدا خندیدو گفت : حتماا

بعد از شام کلی رقصیدیم و خندیدیم

دیگ از نیمه شبم گذشته بود

کلی از مهمونا هم رفته بودن

سمت شیده و مهران رفتن : مهران مواظب فرشته کوچولوم باش

مهران - بله چشم حتما

سمت شیده رفتمو بغلش کردم ؛ بغض بدی به گلوم چنگ زد

حس غریبی بهم دست داد

گونشو بوسیدو گفتم : خوشبخت شی عزیز دلم

شیده - قلوی خوشگل من

مهرانو شیده سوار ماشین شدن و با یه تک بوق سمت خونشون رفتن

مامان - خوب اینم از این

با ما میای؟؟

سمیر - نه من میرسونمش

مهرداد - پس بیاین خونه من

سمیر - چشم

مامانو خاله و شیما و مهرداد هم رفتن

سمیر - بریم؟؟

- آره

سوار ماشین شدیم ؛ دیگه جون نداشتم

سرمو به شیشه ماشین تکیه دادم

چشمامو رو هم بستم

سمیر - خانمی رسیدیم؟؟

چشمامو باز کردم

- دستت درد نکنه ؛ میای تو؟؟

سمیر - نه جونم ؛ برو

- خداحافظ

از ماشین پیاده شدم سمت آیفون رفتم خواستم زنگ بزنم

سمیر - صبر کن

سمتش برگشتم

با جعبه کوچیک تو دستش کنارپام زانو زده بو

سمیر- خوشگل من بامن ازدواج میکنی؟؟

با صدا خندیدمو گفتم : بلههه

دوست داشتمت تنها کاریه که بهش علاقه دارم..

پایان ♥♥